تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب هیجدهم**

**بنیانگذاری ملت حنیف،**

**رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  **صفحه: 7**

بخش اول : ابراهیم(ع) و حرکت توحیدی او

**فصل اول: آغاز زندگانى ابراهيم عليه‏السلام و حركت و توحيدى او 9**

**خـلاصـه تـاريـخ ابراهيم در قرآن**

**تــولــد ابــراهيــم خليــــل اللّه‏**

**پدر ابراهيم عليه‏السلام**

**اولين ظهـور و اولين دعوت ابراهيم**

**ابــراهيـم، پيــــامبــــرى صــدّيـق**

**آغـــاز دعـوت ابــراهيـم در خـانـواده**

**علم ابراهيم قبل از شروع دعوت دينى او**

**نهـــى خــانـواده از ولايـت شيطــان**

**آغــاز كنـاره‏گيرى ابـراهيم از قـوم خود**

**مـوضـوع استغفـار ابراهيم براى پدرش**

**هــدف قيـــام ابـراهيــم و حجــت او**

**مفهـــوم تفكــرات فطــرى ابـراهيـم**

**ابراهيـم، به‏عنوان انسان فـرضى سـاده**

**ابراهيم قبـل از ورود بـه جـامعـه شـرك**

**بصيــرت اوليــه اعطــاء شــده بـه ابراهيـم**

**تحقيقى درباره پدر واقعى و پدرخوانده ابراهيم**

**پـــدر و مـــادر واقعــى ابــراهيـم**

**فصل دوم: ظهـور ابراهيم عليه‏السلام در جامعه و مبارزه با نمرود 35**

**مشاهده ملكـوت و آغـاز مبـارزات ابراهيم عليه‏السلام**

**ستـاره‏پـرستـان عصـر ابـراهيم عليه‏السلام**

**مـــاه‏پـرستــان و آفتـاب‏پـرستـان**

**موقعيت زمانى مشاهدات ابراهيم عليه‏السلام**

**بــت‏پـرستــان عصـــر ابراهيم عليه‏السلام**

**اعتـراض ابراهيم نسبت به ترس از بت‏ها**

**مـاجــراى شكستـن بـت‏هـا**

**تبـديـل آتـش بـه گلستــان**

**نمرود، طاغوت عصر ابـراهيم**

**ابـراهيم در مقـابـل نمـــرود**

**حمــورابى و نمــرود زمــان ابــراهيـم**

**تحليــل استــدلال‏هاى ابــراهيــم عليه‏السلام**

**ابــراهيـــم و اعـــلام ديــن فطــرت**

**ابراهيم، شيعــه نــوح، بـا قلبـى سليـم**

**ابـراهيم، اُســوه حسنــه**

**الگوئى براى بـرائت مطلق از مشركين**

**الگوئى براى مؤمنان به خدا و روز جزا**

**فصل سوم: امـامت ابـراهيم عليه‏السلام و امتحانات او 56**

**مفهوم امامت و ارزش آن**

**مشخصـــــات امــــام**

**تاريخ امامـت ابراهيم عليه‏السلام**

**ترتيب مقـامـات ابـراهيم**

**ادامه امامت ابراهيم تا امت محمد رسول اللّه‏ صلى‏الله‏عليه‏و‏آله**

**مفهوم‏كلمات، ابتلائات و امتحانات ابراهيم عليه‏السلام**

**مفهـــوم "كلمــــه" و "تمــــام شــدن" آن**

**يقيــن ابـراهيـم و مـلازمه آن بـا مقام امامت**

**مشــاهــده ملكــوت و كيفيـت احيـاء اموات**

**فصـل چهـارم: ملّـت ابـراهيــم 72**

**ابراهيم خود يك ملت بود!**

**مفهــوم ملــت ابـراهيم**

**پـايـه‏گذارى ملت ابراهيم**

**يــادگــارهاى ابـراهيـم در جـامعـه بشـرى**

**ابــراهيـــم و صــالحيــــن**

**مفهوم حنيف بودن ملت ابراهيم**

**فصل پنجم: شريعت و كتاب ابـراهيم عليه‏السلام 80**

**محتــواى صحــف ابــراهيـم**

**لا تَــزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْـــــرى**

**وَ اَنْ لَيْسَ لِلانْسانِ اِلاّ ما سَعـى**

**وَ اَنَّ سَعْيَـــهُ سَــوْفَ يُـــرى**

**وَ اَنَّ اِلــى رَبِّـــكَ الْمُنْتَهـــى**

**خلاصه صحف ابراهيم و موسى**

**احكـام شريعت ابراهيم عليه‏السلام**

**فصل ششم: مقام و منزلت ابراهيم عليه‏السلام 87**

**ذكــر مقام و امتيــازات 16 گانه ابراهيم عليه‏السلام**

**تعليم علم و حكمت و ترفيع درجه ابراهيم عليه‏السلام**

**مقــامــــات ابــــراهيــم**

**مقـام خليل‏اللهى ابراهيم عليه‏السلام**

**حَليم و اَوّاه بودن ابراهيم عليه‏السلام**

**فصل هفتـم: دعــاهـاى ابــراهيـم 93**

**دعــاهــاى ابـــراهيـم عليه‏السلام**

**اولين دعـاى ابـراهيم عليه‏السلام**

**تحليلـى از ادب ابـراهيـم در دعـاهاى او**

**استجابت دعاهاى ابراهيم**

**شرايط استجابت در دعاهاى ابراهيم عليه‏السلام**

**شكـرگــزارى در دعـاهـاى ابراهيم عليه‏السلام**

**آخـرين دعاى ابراهيم عليه‏السلام**

**لطــايــف دعــاهــاى ابــراهيــم عليه‏السلام**

**بخش دوم :** تشریع حـــج ابراهیمی

**فصل اول: بنـاى خانه كعبه و تشريع حج ابراهيمى 105**

**بـالا بردن پــايــه‏هاى خــانـه كعبـــه**

**سير ابراهيم در مسير عبوديت**

**مهيـا كـردن مكـان بيت خـدا**

**صــدور فـرمـان اعلام حــج**

**منافع حج**

**بيــت عتيــق و عمــر كعبــه**

**سنت‏هاى فراموش‏شده حج ابراهيمى در جاهليت**

**عبـادت‏هـا و قـربـانى‏ها در امـت‏هـاى گـذشتـه**

**فلسفه قربانى در مـراسم حـج**

**دستــوراتـى از تشـريـع حــج و منـاســك آن**

**امنيـت و رفـاه شهــر مكــه**

**حــرم بــودن شهــر مكــه**

**تحليل دعاى ابراهيم براى امنيت شهر مكه**

**كيفيـت امنيـت شهــر مكـه**

**مشاهده حقيقـت مناسك حج**

بخش سوم: تحریفات و تناقضات درباره ابراهیم«ع» و دودمان او

**فصـل اول: تحريفات و تناقضات درباره تاریخ و دین ابراهیم«ع» 122**

 **ادعـاى يهـودى يا مسيحى بودن ابراهيم !**

**نفــى يهـــودى و مسيحى بودن ابراهيم**

**بدعت‏گزاران در ميان پيـروان ابراهيم عليه‏السلام**

**پافشـارى اهـل كتاب در قوميت ابراهيم و برترى خود**

**تناقضات تـورات در ذكــر تــاريــخ ابــراهيـم عليه‏السلام**

**تناقضات تورات در بيــان وقــايع**

**تناقض در ذكر فـرزنـد ذبيــح ابراهيم عليه‏السلام در تورات**

**تناقض تــورات در سـنّ اسماعيل**

**بى‏اعتنـائى و تناقض تــورات در شــأن اسمـاعيــل**

**اظهارنظر خاورشناسان درباره تاريخ ابراهيم در قرآن**

**جواب از مغالطه اول شرق شناسان**

**جواب‏از مغالطه دوم شرق شناسان**

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

 **ابراهیم**«ع»

 و حرکت توحیدی او

**فصل اول**

**آغاز زندگاني ابراهيم "ع"**

**و حركت توحيدي او**

**مستند: آيات مندرج در متن و بحث تاريخي**

**الميزان ج14ص19**

# خلاصه تاريخ ابراهيم"ع" در قرآن

آنچه از قرآن كريم در اين باره استفاده مي شود اين است كه ابراهيم عليه السلام از اوان طفوليت تا وقتي كه به حد تمييز برسد، در نهانگاهي دور از جامعة خود مي زيست، و پس از آنكه به حد تمييز رسيده، از نهانگاه خود به سوي قوم و جامعه اش بيرون شده و به پدر خود پيوسته و ديده است كه پدرش و همة مردم بت مي پرستند، و چون داراي فطرتي پاك بود، و خداوند متعال هم با ارائة ملكوت هر چيز، تأئيدش كرده و كارش را به جائي رسانده بود كه تمامي اقوال و افعالش موافق با حق شده بود، اعمال قوم خودرا نپسنديد و نتوانست ساكت بنشيند، لاجرم به احتجاج با پدر پرداخت، و اورا از پرستش بت ها منع و به توحيد خداي سبحان دعوت نمود، باشد كه خداوند اورا به راه راست خود هدايت نمايد و از ولايت شيطان دورش سازد!

 پدرش وقتي ديد ابراهيـم به هيچ وجه از پيشنهاد خود دست برنمي دارد اورا از خود طردكرد و به سنگسار كردن تهديدش نمود. ابراهيم در مقابل اين تهديد و تشديد از در شفقت و مهرباني با وي تلطف كرد، چه ابراهيم مردي خوش خلق و نرم زبان بود. در پاسخ پدر نخست بر او سلام كرد و سپس وعدة استغفارش داد، و در آخر گفت: در صورتي كه به راه خدا نيايد او و قومش را ترك خواهد گفت ولي به هيچ وجه پرستش خدارا ترك نخواهد كرد!

**شرح اين قسمت از زندگي ابراهيم"ع" در آيات 41 تا 48 سورة مريم بيان شده است.**

ابراهيم"ع" در اين برهه از زمان احتجاجاتي را با قوم خود شروع كرد و مباحثات لفظي در بارة نفي پرستش بت ها با آنان داشت.

 **شرح اين مباحث و احتجاجات در آيات 51 تا 56 سورة انبياء و 69 تا 77 سورة شعراء و 83 تا 87 سورة صافات در قرآن مجيد آمده است.**

 مرحلة ديگر مباحثات آن حضرت با اقوام ديگري بوده كه آفتاب و ماه و ستاره را مي پرستيدند. در اين مباحثات بود كه آنان را به حق ملزم كرد. در اين زمان بود كه داستان انحراف او از كيش بت پرستي و ستاره پرستي در همه جا منتشر شد.

 **شرح اين مباحثات نيز در آيات 74 تا 82 سورة انعام نقل شده است.**

روزي كه مردم بت پرست شهر براي انجام مراسم ديني خود همه به خارج شهر رفته بودند، ابراهيم عليه السلام به عذر كسالت از رفتن با آنان اجتناب نمود و تنها در شهر ماند، و وقتي شهر خلوت شد به بتخانة شهر درآمد و همة بت ها را خرد كرد و تنها بت بزرگ را گذاشت شايد مردم به طرف او برگردند. وقتي مردم به شهر بازگشتند و از داستان باخبر شدند درصدد جستجوي مرتكب آن برآمدند و سرانجام گفتند اين كار زير سر همان جواني است كه ابراهيم نام دارد. ابراهيم را در برابر چشم همه احضار كرده و او را استنطاق و بازپرسي كردند و پرسيدند:

**آيا تو به خدايان ما چنين كردي؟ گفت:**

**اين كار را بت بزرگ كرده است!**

 **اگر قبول نداريد از خود آنها بپرسيد،**

 **تا اگر قدرت بر حرف زدن دارند،**

 **بگويند چه كسي به اين صورتشان درآورده است!**

ابراهيم قبلاً به همين منظور تـبــر را به دوش بت بزرگ نهاده بـود تا خود شاهد حال باشد. ابراهيم مي دانست كه مردم دربارة بت هاي خود قائل به حيات و نطق نيستند، ولكن مي خواست با طرح اين نقشه زمينه اي بچيند تا مردم را به اعتراف و اقرار بر بيشعوري و بيجاني بت ها وادار سازد، و لذا مردم پس از شنيدن جواب ابراهيم به فكر فرورفتند و به انحراف خود اقرار كردند و با سرافكندگي گفتند:

**تو كه مي داني اين بت ها قادر بر تكلم نيستند!**

ابراهيم"ع" كه غرضي جز شنيدن اين حرف از خود آنان نداشت بيدرنگ گفت:

**آيا خدارا گذاشته و اين بت ها را كه جماداتي بي جان و بي سود و زيانند مي پرستيد؟**

 **اف بر شما و بر آنچه كه مي پرستيد!**

**آيا راستي فكر نمي كنيد؟**

**و چيزهائي را كه به دست خودتان مي تراشيد، مي پرستيد،**

**و حاضر نيستيد خدا را كه خالق شما و خالق همة مصنوعات شما (اعمال شما) است بپرستيد**؟!

گفتند: بايد اورا بسوزانيد و خدايان خودرا ياري و حمايت كنيد!

به همين منظور آتشخانة بزرگي ساختند و دوزخي از آتش افروختند و در اين كار براي رضاي خاطر خدايان خود همه تشريك مساعي كردند. وقتي آتش شعله ور شد ابراهيم را درآتش افكندند. خداي متعال آتش را براي ابراهيم خنك گردانيد و او را در بطن آتش سالم نگه داشت و كيد كفار را باطل فرمود.

**شرح مطالب بالا در آيات 56 تا 70 سورة انبياء و آيات 88 تا 98 سورة صافات در قرآن مجيد بيان گرديده است**.

ابراهيم عليه السلام در خلال اين مدت با نمرود (پادشاه وقت) هم روبرو شد و اورا نيز كه داعية خدائي و ربوبيت داشت مورد خطاب قرار داد و به وي گفت:

**- پروردگار من آن كسي است كه بندگان را زنده مي كند و مي ميراند!**

نمرود از در مغالطه گفت:

**- من نيز زنده مي كنم و مي ميرانم. هريك از اسيران و زندانيان را كه بخواهم رها مي كنم و هركه را كه بخواهم به قتل مي رسانم!**

ابراهيم با بيان صريح تري كه راه مغالطه را بر او مسدود كند احتجاج كرده و فرمود:

**- خداي متعال كسي است كه آفتاب را از مشرق سر مي دهد، و تو اگر راست مي گوئي از اين پس كاري بكن كه آفتاب از مغرب طلوع بكند!**

در اينجا نمرود كافركيش مبهوت و سرگشته ماند!

 **اين وقايع و احتجاجات در آية 258 سورة بقره در قرآن مجيد شرح داده شده است.**

قرآن مجيد نقل مي كند كه پس از رهائي ابراهيم عليه السلام از آتش نمرود، آن حضرت هدف مقدس خود را دنبال كرد، و دعوت به توحيد و دين حنيف را آغاز نمود. در اين موقع عدة قليلي به او ايمان آوردند.

 قرآن كريم، از جملة ايمان آورندگان به او را " **حضرت لوط**" برادر او، و همچنين همسر ابراهيم"ع" را نام مي برد. اين بانو همان زني است كه ابراهيم با او مهاجرت كرد، و پيش از بيرون رفتن از سرزمين خود به اراضي مقدس با او ازدواج كرده بود.

 **نقل اين قسمت ازتاريح حيات آن بزرگواردرقرآن، درآية 4 سوره ممتحنه و آيه 100 سورة صافات، آمده است**.

 ابراهيم عليه السلام و همراهانش در موقـع بيرون شـدن از وطن خود، از قوم خود تبري و بيزاري جسته، و همچنين از " آزر" ، كه اورا " پدر" ناميده بود، و در واقع پدرش نبود، بيزاري جسته بود، و به اتفاق همسرش و " حضرت لوط" بـه سوي ارض مقدس خيمه بيرون زدند، باشد كه در آنجا بدون مزاحمت كسي و دور از اذيت و جفاي قومش به عبادت خداوند مشغول باشند.

 **آيات 4 سورة ممتحنه و 71 سوره انبياء بازگو كنندة اين مهاجرت تاريخي در قرآن مجيد هستند**.

ابراهيم"ع" از خداي خود درخواست فرزند كرد و پس از اين دعا بود كه خداي تعالي اورا كه به حد شيخوخت و كهولت رسيده بود به اسحق و اسماعيل، و از صلب اسحق به يعقوب بشارت داد، و پس از مدت كمي اسماعيل و بعد از او اسحق به دنيا آمدند. و خداوند ( همانطور كه وعده داده بود،) بركت خود را در خود ابراهيم و فرزندانش و اولاد فرزندانش قرار داد و مباركشان گردانيد!

ابراهيم عليه السلام به امر پروردگارخود به مكه، كه دره اي عميق و بي آب و علف بود آمد و فرزند عزيزش " اسماعيل" را در سن شيرخوارگي، در آن مكان مخوف، منزل داد و خود به ارض مقدس مراجعت كرد. اسماعيل در اين سرزمين نشو و نما نمود و اعراب چادرنشين اطراف به دور او جمع شدند. در اين زمان خانه كعبه ساخته شد.

 ابراهيم عليه السلام گاهگاهي پيش از بناي كعبه و خانة مكه و پس از آن به مكه مي آمد و از فرزندش اسماعيل ديدن مي كرد.

 **در آيات 126 سورة بقره و آية 35 تا 41 سورة ابراهيم چگونگي ساخته شدن كعبه نقل شده است**.

تا آنكه در يك سفر مأمور به ساختن **خانة كعبه** شد، لذا به اتفاق اسماعيل اين خانه را بنا نهاد.

 **اين اولين خانه اي است كه از طرف پروردگار ساخته شد. اين خانة مباركي است كه در آن آيات بينات و در آن " مقام ابراهيم " هست. هركس داخل آن شود از هر گزندي ايمن است!**

 **آيات 127تا129 سورة بقره و 96 تا 97 سورة آل عمران در قرآن مجيد بيان اين واقعيت هاي تاريخي است**.

 ابراهيم "ع" پس از فراغت از بناي كعبــه دستور حـج را صـادر نمود وعبـادات مربوط به آن را تشريع كرد.

 **در قرآن مجيد، شرح اين عبادات در سورة حج در آيات 26 تا 30 آمده است**.

در قرآن مجيد آمده است كه خداي تعالي ابراهيم"ع" را مأمور به ذبح فرزندش اسماعيل نمود. ابراهيم"ع" اسماعيل را در انجام فرايض حج شركت مي داد. موقعي كه به سعي رسيدند و مي خواستند كه بين صفا و مروه سعي كننـد، ايـن مأموريت ابلاغ شد و ابراهيم جريان را با فرزندش درميان گذاشت وگفت:

**- اي فرزندم! در خواب چنين مي بينم كه تورا ذبح مي كنم.**

 **نيك بنگر تا رأيت چه خواهد بود؟**

عرض كرد:

**- پدرجان! هرچه را كه مأمور به انجامش شده اي انجام بده!**

 **انشاءالله بزودي خواهي ديد كه من مانند بندگان صابر خدا، چگونه صبري از خود نشان مي دهم !**

پس از اينكه هردو به اين امر تن در دادند و ابراهيم"ع" صورت جوانش را بر زمين گذاشت، وحي آمد كه:

**- اي ابراهيم خواب خود را تصديق كردي!**

 **و ما به همين مقدار از تو قبول كرديم!**

 **و ذبح عظيمي را فدا و عوض او قرار داديم!**

**در قرآن مجيد آيات 101 تا 107 سوره صافات بيانگر اين واقعة تاريخي مي باشند**.

آخرين خاطره اي كه قرآن كريم از ابراهيم عليه السلام نقل نموده، دعائي است كه آن بزرگواردر بعضي ازسفرها در مكه كرده است. وآخرين خواست او از خدايش اين است كه:

**- پروردگارا ! مرا، و پدر و مادر مرا، وكساني را كه ايمان آورده اند،**

 **در روز حساب بيامرز !**

**اين دعا در ضمن آيات 35 تا 41 سورة ابراهيم در قرآن مجيد نقل شده است.**

**مستند: روايات اسلامي**

 **الميزان ج14 ص6**

# تولد ابراهيم خليل الله (ع)

ازروايات اسلامي دربارة تولد ابراهيم عليه السلام آنچه ابي بصير از امام جعفرالصادق عليه السلام به طور مشروح نقل كرده، به شرح زير است:

 « پدر ابراهيم منجم دربار " نمرود بن كنعان " بود، و نمرود هيچ كاري را جز به صوابديد او انجام نمي داد. شبي از شبها، پدر ابراهيم نظر به نجوم كرد و وقتي صبح شد به نمرود گفت:

 - من ديشب امر عجيبي ديدم!

پرسيد: - چه ديدي ؟

گفت: - از اوضاع كواكب چنين فهميدم كه به زودي در سرزمين ما مولودي متولد مي شود كه هلاكت و نابودي ما به دست او خواهد بود، چيزي نمانده كه مادرش به او باردار شود.

 نمرود تعجب كرد و پرسيد: آيا هنوز نطفه اش در رحم هيچ زني منعقد نشده ؟ گفت نه . . .!

نمرود پس از شنيدن اين خبردستورداد تا زنان ازمردان كناره گيري كنند. در همين موقع بود كه پدر ابراهيم با همسر خود نزديكي كرد و او به ابراهيم باردار شد، و وقتي فهميد كه همسرش آبستن شده، به نظرش رسيدكه اين حمل همان كسي است كه بساط سلطنت نمرود را بر مي چيند. . .!

 همسرش گفت: براي اينكه نمرود از جريان باخبر نشود و دردسري براي تو فراهم نگردد من كودك را در يكي از غارها پنهان مي كنم ... !

 ابراهيم بدين ترتيب بزرگ شد ... تا آنكه از غار بيرون آمد و . . . .»

 علماي حديث و آثار تقريباً اتفاق دارند دراينكه ابراهيم عليه السلام در ابتداي زندگي از ترس نمرود در پنهاني بسر مي برده است، و پس از سرآمدن اين دوره از زندگيش خودرا آشكار ساخته و با پدر و قومش بر سر الوهيت بت ها و ستاره و ماه و خورشيد احتجاج كرده و با نمرود پادشاه معاصرش برسر ادعاي خدائي او محاجه كرده است. از سياق آيات مربوط باين حوادث نيز چنين استفاده مي شود.

**پدر ابراهيم "ع"**

اما اينكه پدر ابراهيم عليه السلام چه كسي بوده؟ اهل تاريخ گفته اند اسم او " تارخ" بوده است و لقبش " آزر"، و نيز گفته اند آن شخص مشركي كه قرآن پدر ابراهيم خوانده و احتجاج ابراهيم را با او نقل كرده، همانا "تارخ" پدر صلبي و حقيقي ابراهيم بوده است.

عده اي از علماي حديث و كلام اهـل تسنن نيز با مورخين در اين قـول موافقند. بعضي ديگر از آنان و همچنين همة علماي شيعه با اين قول مخالفت كرده اند و تنها بعضي از محدثين ازشيعه اخباردال برقول اول را دركتب خود نقل نموده اند.

 عمده چيزي كه مورد استدلال شيعه و موافقين آنها از علماي سنت است اخباري است كه از طرق شيعه و سني وارد شده و دلالت دارد بر اينكه آباء رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم همه موحد بوده و هيچ يك از آنان مشرك نبوده اند.

 اين مسئله مورد مشاجره و معركة آراء اين دودسته از علماي شيعه و سني است ولي به نظرما احتياجي به اين بحث ها نيست زيرا خود آيات قرآن كريم دلالت بر اين دارد كه آزر مشرك كه در آيات سورة انعام از او اسم برده شده، پدر حقيقي ابراهبم نبوده، و با اين حال رواياتي كه دلالت دارند براينكه نامبرده پدر حقيقي ابراهيم بوده با اختلافي كه ميان خود آنان هست مخالف با كتاب خداست، و با كمال جرأت و بدون هيچ دغدغه بايد آنهارا طرح نمود، و هيچ حاجتي به اين اختلاف نظر ها نيست.

**( در تفسير آيات 74 تا 83 سوره انعام اين مطلــب مورد بحث قرار گرفته است.)**

روايتي نيز وجود دارد كه آزر را عموي ابراهيم منجم دربار نمرود دانسته و تارخ را پدر ابراهيم خوانده است .

**مستند: آية 69 تا 104 سورة شعراء " وَاتلُ عَلَيهِم نَبـاَءَ اِبراهيمَ . . . ! "**

 **الميزان ج30ص137**

# اولين ظهور و اولين دعوت ابراهيم (ع)

اين آيات به مهمترين خبر مربوط به ابراهيم عليه السلام اشاره مي كند، كه با فطرت سالم و پاك خود عليه قومش، كه به اتفاق كلمه و همگي بت مي پرستيدند، و به حمايت از دين توحيد و پرستش خداي سبحان قيام نمود، و از مردم وطنش بيزاري جست، و از دين حق دفاع نمود، و گذشت بر او آنچه كه گذشت، كه همه آيت و معجزه بود، ولي بيشتر قوم او نيز ايمان نياوردند!

در اين آيات خداي سبحان از رسول گرامي خود مي خواهد كه داستان ابراهيم را براي مردم زمان خود نقل كند، واين به خاطر اين بود كه مي خواهد اين داستان به گوش مشركين عرب كه عمدتاً از قريش بودند و ابراهيم هم پدر بزرگ قريش بود، برسد تا بدانند كه آن جناب مانند پدربزرگشان به نشر دين توحيد و دين حق قيام كرده است.

آنروز كه احدي گويندة لا اله الا الله نبود و خدا ابراهيم را ياري كرد و در نتيجه كلمة توحيد ثابت شد و در سرزمين مقدس فلسطين و در حجاز انتشار يافت.

و اين نبود مگر به خاطر اينكه دين توحيد يك داعي قوي از درون فطرت انسانها دارد و خدا نيز حامي آن است، و در همين خود آيتي است از خدا كه عبرت گيرندگان بايد از آن عبرت گيرند و از دين وثنيت بيزاري جويند، همچنانكه ابراهيم از آن كيش و حتي از پدرش و قومش كه طرفدار آن بودند بيزاري جست:

« **خبر ابراهيم را بر آنان بخوان!**

 **وقتي به پدرش و قومش گفت: چه مي پرستيد؟**

**گفتند: - بتاني را مي پرستيم و پيوسته به عبادتشان قيام مي كنيم!**

**گفت: - مگر وقتي بخوانيدشان ندايتان را مي شنوند؟**

 **يا سودتان دهند يا زيان زنند؟**

**گفتند: - نه، بلكه پدران خويش را ديده ايم كه چنين مي كرده اند !**

**گفت: - آيا مي دانيد كه آنچه شما و پدران قديمتان مي پرستيده ايد، دشمن منند؟**

 **مگر پروردگار جهانيان ! كه مرا آفريده است و همو هدايتم مي كند!**

 **كه هم او غذايم دهد و آبم دهد،**

 **كه وقتي بيمار شدم شفايم بخشد،**

 **و كه بميراندم و باز زنده ام كند،**

 **و كه طمع دارم روز رستاخيز گناهم را بيامرزد!**

 **پروردگارا ! مرا حكم ببخش و قرين شايستگانم فرما !**

 **و نزد آيندگان نيكنامم گردان!**

 **و از وارثان بهشت پرنعمتم كن !**

 **و پدرم را بيامرز كه وي گمراه بود !**

 **و روزي كه كسان برانگيخته مي شوند مرا خوار مگردان !**

 **روزيكه مال وفرزندان سود ندهد،**

 **مگرآنكه با قلب سليم سوي خدا آمده باشد!**

 **و بهشت به نيكوكاران نزديك گردد،**

 **و جهنم به گمراهان نمودار گردد، و… ! »**

 اين محاجه مربوط به اولين روزي است كه ابراهيم عليه السلام از غار خود درآمده و داخل در مجتمع پدر و قوم خود شده است، و قبل از اين چيزي در اين باره نديده بود، و احتجاجي كرد كه از يك فطرت ساده و پاك بود. بعدازآنكه محاجه ابراهيم با پدرش و قومش بدينجا انجاميد كه هيچ حجت و دليلي به غيراز تقليد از پدران بر بت پرستي نياوردند، شروع كرد به بيزاري جستن از خدايان ايشان، و نيز خود ايشان، و پدران بت پرستشان !

 ابراهيم عليه السلام سپس شروع ميكند به معرفي **"رب العالمين"**  و نعمت هائي كه براو ارزاني داشته است. او اوصاف خدارا بيان كرد، اين اوصافي بود كه با آنها حجت و دليلـش بر مدعايش تمام مي شود. ( **ربي است رحيم و داراي لـطف و عنايت به حال من و منعم من است به تمامي نعمتها و دافع تمامي شرور** !)

 سرآغاز هر نعـمت را مسئلة خلقـت ذكر كرد، چون خلـقت عالم قائم به خداي سبحان است پس ناگزير بايد بدانيم كه تدبيرش هم قائم به اوست. خداي تعالي بدين جهت هاديئي است كه خالق است.

 « **خداي تعالي كسي است كه مرا آفريد،**

 **و لايزال مرا هدايت مي كند،**

**و همواره از روزي كه مرا خلق كرده،**

**به سوي سعادت زندگيم راهنمائي كرده،**

**و لايزال راهنمائيم مي كند ! »**

اگر از ميان همة نعمت ها تنها مسئلة طـعام و شـراب و بهبودي از مرض را ذكر كرد براي اين بود كه اينها مهمتر از ساير نعمتهاست.

منظورش از ميـراندن، مرگي است كه آن را براي هركسي تقدير كـرده و فرموده است: « **كل نفس ذائقة الموت** » و اين مرگ به انعدام و فنا نيست بلكه يكي از تدابير عام است كه درعالم جاري است، و مراد به زنده كردن افاضة حيات بعد از مرگ است.

مسئله آمرزش را در روز قيامت و روز جزا مثل ساير نعمت هاي نامبرده بطور قطع ذكر نكرد بلكه گفت: **« و كسي كه اميدوارم مرا بيامرزد**!» دليل اين است كه مسئلة آمرزش به استحقاق نيست تا اگر كسي خودرا مستحق آن بداند قطع به آن پيدا كند، بلكه فضلي است از ناحية خدا و به طور كلي هيچكس از خدا طلبكار نيست و چيزي كه هست اين خداي سبحان است كه برخود واجب كرده تا خلق را هدايت كند و رزق دهد و بميراند و زنده كند ولي برخود واجب نكرده كه هر گنهكاري را بيامرزد.

**مستند: آية 41تا50سورة مريم " وَاذكُر في الْكِتابِ اِبراهيمَ اِنَّهُ كانَ صِدّيقاً نَبِيّاً ! "**

 **الميزان ج27 ص83**

# ابراهيم، پيامبري صِدّيق

اين آيات به پاره اي از داستان ابراهيم عليه السلام اشاره مي كند، و آن عبارت است از احتجاج او با پدر، دربارة بت ها، با حجت و هدايت فطري، و معرفت يقيني، كه خدايش داده بود، و نيز داستان كناره گيري از پدر، و از مردم، و خدايانشان، و اينكه خداوند به او اسحاق و يعقوب را داد، و به كلمة باقي در نسلش اختصاص داد، وبراي او و اعقاب او ياد خيري در آيندگان گذاشت، كه تا روزگار هست نامش را به نيكي ببرند.

 « **در اين كتاب ابراهيم را ياد كن كه وي صدّيق و پيغمبر بود!**»

 " **صِدّيق** " كسي را گويند كه در صدق مبالغه كند، يعني آنچه را كه مي كند مي گويد، و آنچه را كه مي گويد مي كند، و ميان گفتار و كردار او تناقضي نباشد.

 ابراهيم "ع" چنين بود. چون او در محيطي كه يك پارچه وثني و بت پرست بودند، دم از توحيد زد. با پدرش و معاصـرينش در افتـاد، و با پادشاه بابل در افتاد، وخدايان دروغين را بشكست، و برآنچه مي گفت مقاومت و ايستادگي مي نمود، تا آنجا كه در آتش افكنده شد، و در آخرهم همانطور كه به پدرش وعده داده بود از همه كناره گيري و اعتزال جست، و خداوند به پاداش اين استقامت اسحاق و يعقوب را به او ارزاني داشت و مواعيد ديگري كه خدا به وي داده بود درباره اش تنفيذ نمود.

**آغاز دعوت ابراهيم در خانواده**

« **آندم كه ابراهيم به پدرش گفت:**

**- اي پدر ! چرا بت مي پرستي ؟**

 **اي پدر ! علمي به من آمده كه تورا نيامده است،**

**مرا پيروي كن تا تورا به راهي راست هدايت كنم !**

**اي پدر ! بندگي شيطان مكن،**

**كه شيطان عاصي درگاه خداي رحمان است.**

**اي پدر ! من بيم آن دارم كه از خداي رحمان عذابي به تو برسد،**

**و دوستدار شيطان شوي ! »**

در آيات فوق، ابراهيم عليه السلام در خطابي كه با پدر خود دارد دو نكته را خاطر نشان مي سازد:

اينكه طريقة و مسلك پدر در پرستش بت ها طريقه اي لغو و باطل است،

 اينكه نزد او علم و معرفتي هست كه نزد پدرش نيست. و برپدر لازم است كه از ابراهيم پيروي كند تا به راه حق دلالتش نمايد، زيرا پدر در خطر ولايت شيطان قرار دارد!

توجه:

( در مطلب قبلي گفته شد كه آن كسي كه ابراهيم اين خطاب خودرا به وي نمود و گفت : " اي پدر!" پدر واقعي او نبوده است بلكه عمو يا جد مادري، يا شوهردوم مادرش بوده كه بعد از درگذشت پدرش با او ازدواج كرده است.)

 **علم ابراهيم قبل از شروع دعوت ديني او**

با توجه به اينكه گفتگوي ابراهيم با پدر در مراحل اولية زندگي او صورت مي گيرد و در حقيقت شروع دعـوت او به شمار مي رود، و در اين مرحـله اظهار مي دارد: " **قَد جائَني الْعِلم – علمي به من آمده است،** " نشان مي دهد كه علم ابراهيم به راه حق قبل از اين مرحلة دعوت و احتجاج با او بوده است. و اين ثابت مي كند كه ابراهيم "ع" قبل از برخورد با پدرش و قومش و احتجاج با ايشان نيز علم به خدا و مشاهده ملكوت آسمانها و زمين را داشته است.

 وقتي به پدر مي گويد: **" اَهدِكَ صِراطاً سَويّاً – تورا به راه راست هدايـت كنم،** " در اينجا منظور از هدايت نشان دادن راه است، نه رساندن به راه، چون شأن پيامبر اين نيست كه امت خودرا به راه برساند بلكه شأن او تنها راه نشان دادن است، و به راه رساندن شأن " امام " است، كه ابراهيم عليه السلام در آن روزها هنوز به مقام " امامت" نايل نشده بود. رسيدن ابراهيم عليه السلام به مقام امامت در اواخر عمر و بعد از سالها نبوت بوده است. ( بقره 119)

**نهي خانواده از ولايت شيطان**

منظور ابراهيم از اينكه پدرش را از پرستش شيطان نهي كرد اين بود كه او را از "اطاعت" شيطان نهي كند. درعبادت و تقرب به شيطان، از طريق تسويلات شيطان براي عبادت بت ها، خوف آن است كه رحمت خدا كه همان هدايت بسوي سعادت است از آدمي منقطع گردد و عذاب خذلان بر او نازل گردد، و ديگر خداوند متولي امر او نگردد، و در عوض شيطان مولاي او، و او وليّ شيطان شود كه اين خود همان هلاكت است.

 لذا ابراهيم "ع" در واقع به پدرش چنين گفت:

اي پدر ! شيطان را در آنچه به تو دستور مي دهد، و از آن جمله به عبادت بت ها وادار مي كند، اطاعت مكن، چون شيطان خودش نافرمان خدا و مصّر در نافرماني اوست، كه خدا خود يگانه مصدر همة رحمت ها و نعمتهاست.

پس خدائي كه مصدر همة نعمتهاست اگر كسي اورا نافرماني مي كند جز به نافرماني خدا ومحروميت از رحمت خدا فرمان نمي دهد وتوصيه نمي كند، لــذا ابراهيم به پدر گفت: اگر من تورا از اطاعت شيطان نهي مي كنم براي اين است كه مي ترسم عذاب خدا تورا بگيرد و رحمتش از تو قطع شود و جز سرپرستي شيطان چيزي براي تو باقي نماند و آن وقت ناچار تو وليّ شيطان و شيطان مولاي تو گردد.

پس:

عبادت شيطان يعني اطاعت او،

استفاده از كلمه " **رحمان**" بجاي **" الله"** در آيه توجه دادن به خدا به عنوان مصدر همة رحمتها و نعمتهاست، كه آدمي بايد بترسد تا خداوند رحمت خودرا از انسان قطع ننمايد تا دچار شقاوت نگردد.

مراد از عذاب خدا در اينجا عذاب خذلان يا مانند آن از قبيل امساك از رحمت و واگذاري شخص به خود مي باشد.

**آغاز كناره گيري ابراهيم از قوم خود**

« **گفت: - اي ابراهيم !**

 **مگر به خدايان من بي علاقه اي ؟**

**اگر بس نكني تورا رجم خواهم كرد!**

**و آنگاه بايد مدتي دراز از من جدا شوي !**

**ابراهيم گفت:**

 **- سلام برتو باد ! براي تو از پروردگارم آمرزش خواهم خواست!**

**كه او به من مهربان است !**

**از شما و از آنچه سواي خدا مي خوانيد كناره گيري مي كنم !**

**و پروردگارم را مي خوانم،**

**شايد دعايم در درگاه پروردگارم بي ثمر نباشد!**

**و همين كه از آنها و از بت ها كه به جاي خدا مي پرستيدند، كناره گرفت،**

 **اسحاق و يعقوب را بدو بخشيديم،**

 **و همه را پيامبر كرديم،**

**و از رحمت حويش به آنها عطا كرديم،**

**و ذكر خير بلند آوازه اي به ايشان داديم ! »**

در اين آيات پايان دعوت و احتجاج ابراهيم با پدر را بيان فرموده كه پدر ابراهيم اورا تهديد به بدترين كشتار كرده كه آن سنگسار است كه با آن افـراد رانده شده را شكنجه كرده و مي كشند. و آزر ابراهيم را با اين كلام خود از خود طرد كرده است .

ابراهيم عليه السلام در مقابل تهديد پدر و بدي او به او سلام كرد، سلامي كه در آن احسان و امنيت باشد، و نيز به او وعدة استغفار داد، تا از پروردگارش براي او طلب آمرزش كند، و در مقابل تهديد او كه گفت:

 " **زمان طولاني از من كناره گير!** "

 گفت: " **من از شما و از اين بت ها كه مي پرستيد كناره مي گيرم**!"

اما اينكه سلام كرد؟ چون سلام دأب و عادت بزرگواران است، و با تقديم آن جهالت پدر را تلافي كرد. او ابراهيم را به خاطر حرف حقي كه زده بود تهديد به رجم و طرد كرد، و اين اورا وعدة امنيت و سلامتي و احسان داد.

اين همان دستورالعملي است كه قرآن كريم در آية:

 **« وَ اِذا مَرّوُا بِالْلَغوِ مَرّوُا كِراماً، »**

مي دهد.

 و در آية ديگر مي فرمايد:

 **« وَاِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلونَ قالوُا سَلاماً ! »**

اما اينكه ابراهيم گفت: " **برايت از پروردگارم طلب مغفرت مي كنم**!" با اينكه پدرش مشرك بوده است؟ دليلش اين بوده كه ابراهيم در آن لحظه هنوز يقين به كفر او و اينكه او از اولياي شيطان است و دلش يكباره مطبوع بر كفر و انكار و عناد حق شده، نداشته است. و چون او احتمال مي داد پدرش جاهلي قاصر و مستضعف باشد كه اگر حق برايش روشن شود آن را پيروي مي كند و شمول رحمت الهي به امثال اينگونه اشخاص امري ممكن است، و چون اين احتمال را مي داده، خواسته است عواطف اورا با اين وعده تحريك كند، و در عين حال آمرزش خداي را هم برايش حتمي نكرد و آنرا به صورت اميدواري و "**شايد**" وعده داد.

در جاي ديگر قرآن از ابراهيم "ع" نقل فرموده كه بعد از وعدة استغفــار

اضافه كرده است كه من از خدا چيزي را براي تو مالك و صاحب اختيار نيستم.

و نيز در سورة توبه مي فرمايد:

« **استغفار ابراهيم براي پدرش به خاطر وعده اي بود كه به او داده بود و بعداً كه معلوم شد دشمن خداست از او بيزاري جست. آري، ابراهيم پيامبري بود بسيار بردبار و رجوع كننده بخدا.** **»**

در آية « **وَاعتَزِلُكُم وَماتَدعوُنَ مِن دونِ اَللهِ ….**» وعده مي دهد به كناره گيري و دوري از مشركين، و اصنام آنان، تا با خداي خود خلوت كرده و خالصانه اورا بخواند تا شايد دعايش بي ثمر نگردد.

و اگر در اين كار اظهار رجاء و اميد كرد، براي اين بود كه اين گونه اسباب، يعني دعا و توجه به سوي خدا و امثال آن ، اسبابي نيست كه چيزي را بر خدا واجب گرداند بلكه اگر خدا در مقابل آن ثوابي عطا كند و سعادتي مرحمت فرمايد همه از باب تفضل است.

( **ملاك امور، خاتمة آن است ! جز خدا كسي از غيب و از عاقبت كارها خبر ندارد، پس مرد مؤمن بايد كه هميشه بين خوف و رجاء باشد!** )

« **و همينكه ابراهيم از آنها و از بتها كه به جاي خدا مي پرستيدند كناره گرفت، اسحاق و يعقوب را بدو بخشيديم، و همه را پيغمبر كرديم**! »

توجه در اين آيه نشان مي دهد كه خدا به جاي بردن نام اسحاق و اسماعيل كه دو پسران ابراهيم بودند اسم يعقوب نوة ابراهيم را برد، و دليل اين امر آن است كه خواسته به جانشيني شجرة نبوت در بني اسرائيل اشاره كند، چون از دودمان يعقوب جمع كثيري از انبياء بوده اند و ذكر عبارت **" وَ كُلاًّ جَعَلنا نَبِيّاً، "** مؤيد اين معناست.

در پايان اين مقوله خداوند مي فرمايد:

**« و از رحمت خويش به آنها عطا كرديم،**

**و ذكر خير بلند آوازه اي به ايشان داديم ! »**

**مستند: آية 113و114 سورة توبه "وَما كانَ اِستِغفارُ اِبراهيمَ لِاَبيهِ اِلاّ. . . . "**

 **الميزان ج18ص338**

# موضوع استغفار ابراهيم براي پدرش

قرآن مجيد در آية فوق خاطر نشان مي سازد كه پيغمبر و كساني كه ايمان آورده اند، نبايد براي مشركين، پس از آنكه معلوم شد كه اهل جهنم هستند، آمرزش بخواهند، هرچند كه خويشاوند باشند. آنگاه موضوع استغفار ابراهيم را براي پدرش بيان كرده و مي فرمايد:

**« و آمرزش خواستن ابراهيم براي پدرش نبود مگر باقتضاي وعده اي كه به وي داده بود، و چون برايش آشكارشد كه پدرش دشمن خداست، از او بيزاري جست .**

**آري ، ابراهيم بسيار خداترس و بردبار بود !** »

استغفار براي مشركين از اين جهت جايز نيست كه كار لغوي است. خضوع ايمان مؤمن مانع است از اينكه بندة خدا با ساحت كبرياي او بازي كند و كار لغوي را انجام دهد !

كسي كه اصلاً رحمت و مغفرت را قبول ندارد و زير بار عبوديت او نمي رود معني ندارد كه براي او استغفار كنند. اين درخواست و شفاعت استهزاء به مقام ربوبيت و بازي كردن با مقام عبوديت است، كه به حكم فطرت عملي است ناپسند و غير جايز، كه قرآن كريم از آن به " حق نداشتن " تعبير فرموده است .

**مستند: آية 74 تا 83 سورة انعام "وَ اِذ قالَ اِبراهيمُ. . . . "**

 **الميزان ج13ص245**

# هدف قيام ابراهيم و حجت او

« **بياد آر آنزمان را كه ابراهيم . . . !** »

درآيات دهگانة سورة انعام ( از 74 تا 83) پروردگار متعال حجتي را ذكر مي كند كه آن را به پيغمبر عظيم الشأن خود حضرت ابراهيم عليه السلام داده بود تا با آن عليه مشركين احتجاج كند و آنان را به ديني كه خدايش به سوي آن هدايت نموده، يعني دين توحيد، دعوت كند .

آنگاه بعدازاين آيات، هدايت كلي انبياء و پاكي ضمير آنان را از شرك بيان مي كند و از بين همة آنان نوح "ع" را كه قبل از ابراهيم بوده، و شانزده پيغمبر ديگر را، كه همه از ذرية ابراهيم بوده اند اسم مي برد.

اين آيات، در حقيقت، بيان عالي ترين و كامل ترين مصداق ايمان و قيام به " دين فطرت" و نشر عقيدة توحيد و پاكي از شرك بت پرستي است.

**اين همان هدف مقدسي است كه ابراهيم"ع" براي آن قيام كرد** و در روزگاري كه مردم سنت توحيد را، كه نوح و انبياي بعد از او گوشزدشان كرده بودند از ياد برده بودند، و دنيا در تيول بت پرستي درآمده بود، براي روشن كردن كردن آن احتجاج كرد.

اين آيات با حجت هائي كه در آنها بر دين فطرت اقامه شده، درحقيقت براي مزيد بينائي رسول خداست نسبت به دلايلي كه در همين سوره و قبل از اين آيات، خدا به وي تلقين كرد، و در چهل جا فرمود: اينطور بگو… و چنين استدلال كن … كه متجاوز از بيست مورد آن قبل از اين آيات ذكر گرديده است.

گويا فرموده است:

در موقعي كه با قوم خود روبرو مي شوي و دلايل توحيد و نفي شرك را كه ما تلقينت كرديم برايشان ذكر مي كني، به ياد آر آن دلايلي را كه ابراهيم براي پدر و قومش آورد. و در نظر آور آن حجت هائي را كه ما به او آموختيم و بدان وسيله به ملكوت آسمانها و زمين آگاهش ساختيم، چه اگر ابراهيم با قوم خود به محاجه مي پرداخت به علم و حكمتي بود كه ما ارزاني اش داشتيم، نه به فكر تصنعي كه از چهار ديوار تصور و خيال تجاوز ننموده و هميشه مشوب به تكلف و به خود بستگي هائي است كه فطرت صافي و خداداد بشر مخالف آن است.

« **… اين است حجت ما كه به ابراهيم عليه قومش داديم !** »

( مشروح آيات و مباحثات و دلايل ابراهيم "ع" در مطالب بعدي با جزئيات بيشتر توضيح داده شده است .)

**مستند: آية79سورة انعام " اِنّي وَجَّهتُ وَجهيَ لِلَّذي فَطَرَالسَّماواتِ وَالاَرضَ حَنيفاً وَما اَناَمِنَ الْمُشرِكينَ !"**

 **الميزان ج13ص246**

# مفهوم تفكرات فطري ابراهيم

اگر انسان خالي از ذهن باشد، و بدون در نظر گرفتن آنچه در روايات است، و قبل از اينكه ذهنش به مشاجرات اهل تفسير و خلط تفسير آيات با مضامين روايات، و همچنين به آنچه در كتب تاريخ، و در تورات و اسرائيليات است، مشوب گردد؛ درآيات زير دقت كند، از لحن آن به خوبي مي فهمد كه اين كلمات از كسي صادر شده كه ذهنش صاف و خالي از آلودگي هاي افكار و ضد و نقيض هاي اوهام بوده است. و اين درحقيقت لطايف شعور و احساس فطرت صافي و ادراكات اوليه عقل وي بوده كه درقالب اين الفاظ در آمده است:

 « **… و آن چنان به ابراهيم ملكوت آسمانها و زمين را نشان مي دهيم،**

 **تا از مؤقنين ( يقين كنندگان) گردد.**

 **پس همينكه شب اورا پوشاند ستاره اي را ديد، گفت:**

**اين پروردگار من است!**

**سپس همينكه غروب كرد گفت:**

**من غروب كنندگان را دوست ندارم!**

**پس از آن وقتي كه ماه را ديد كه طلوع كرد، گفت:**

**اين پروردگار من است!**

**سپس كه غروب كرد گفت:**

**اگر پروردگار من مرا هدايت نكند از گروه گمراهان خواهم بود!**

**پس از آنكه خورشيد را ديد كه طلوع كرد گفت:**

**اين پروردگار من است، اين بزرگتر است!**

**پس همينكه غروب كرد گفت:**

**اي قوم ! من از آنچه شريك خدا قرار مي دهيد بيزارم !**

 **من روي آوردم به كسي كه آسمانها و زمين را آفريده است،**

 **درحالي كه ميانه رو هستم و از مشركان نيستم !**

**« اِنّي وَجَّهتُ وَجهيَ لِلَّذي فَطَرَالسَّماواتِ وَالاَرضَ حَنيفاً وَما اَناَمِنَ الْمُشرِكينَ ! »**

خلاصه، اگركسي از روي انصاف در اين آيات غور كند، ترديد نخواهد كرد در اين كه كلماتي كه ابراهيم باقوم خود داشته است و اينك اين آيات آن كلمات را حكايت مي كند بسيار شبيه است به كلام يك انسان اولي فرضي كه زندگي خودرا در نقبي زيرزمين يا در غاري در كوه گذرانيده است.

انساني كه فقط با كسي معاشرت دارد كه قوت لايموت اورا تهيه ببيند و لباسي كه از گرما و سرما حفظش كند براي وي آماده نمايد؛ انساني كه تاكنون چشمش به ستارگان آسمان نيفتاده، و طلوع و غروب آفتاب و ماه را نديده است؛ انساني كه هرگز قدم در جامعه هاي بشري و شهرهاي وسيع آن ننهاده و به افكار مختلف و ايده آل هاي گوناگون و اديان و مذاهب ضد و نقيض آن برخورد ننموده است، و اينك اتفاق گزارش را به سرزميني وسيع و يكي از جوامع بزرگ انداخته است و او چيزهائي را مي بيند كه هرگز نديده است.

مثلاً مردمي را مي بيند كه با دلهاي پر از اميد سرگرم كار خود و شتابان به سوي مقصد خويشند، يكي متحرك و. ديگري ساكن، يكي كارگر و ديگري كارفرما، يكي خادم و ديگري مخدوم، يكي آمر و ديگري مأمور؛ و يكي هم دور از همة اين جنجال ها مشغول بندگي و پرستش معبود خويش است؛ در اين ميان ناگهان چشمش به آسمان مي افتد و از ديدن اجرام آسماني تعجب و بهت زدگي اش دو چندان مي شود، و غرق درياي تحير مي گردد و ناچار از كسي كه مي تواند پي به مقاصدش ببرد و با اشاره و كنايه از حال يكايك اين موجودات سؤال مي كند، عيناً مانند كودكي كه وقتي چشمش به فراخناي آسمان و چراغ هاي فروزانش مي افتد از مادرش مي پرسد:

 **اين اجرام درخشنده كه دل مرا پر از محبت و علاقه به خود كرده، چيست؟**

**راستي چقدر زيبا و شگفت آور است؟**

 **چه كسي اينها را به آسمان ميخكوب و آويزان كرده است؟**

 **چه كسي همه شب آنها را روشن مي كند؟**

 **چه كسي اين چراغ ها را ساخته است؟**

 و همچنين از كوچك و بزرگ آنها از خصوصيات هريك پرسش ها مي كند . . . با اين تفاوت كه انسان فرضي موردبحث ابتدا از حقيقت چيزهائي سؤال مي كند كه به معلومات دوران توحش و روزگار تنهائي اش نزديك تر است، و چون معلومات آن روزش از سنخ محسوسات نبوده زيرا چيزي نديده و نشنيده بود، لذا اولين چيزي را كه مورد سؤال قرار مي دهد سبب اعلي و علت هستي عالم است، آري انسان به طور كلي كارش استعلام حال مجهولات است از معلومات ! بدين معني كه مواد اوليه علم خود را گرفته و از آن كشف مي كند حال نزديكترين و مناسب ترين مجهول را !

مثلاً كودكان يا صحرانشينان وقتي به چيزي بر مي خورند كه برايشان تازگي دارد، از ميان همة جهات آن، ابتدا از جهتي سؤال مي كنند كه به آن مأنوس ترند، يعني ابتدا مي پرسند:

 **اين چه حقيقتي است ؟**

**آنگاه مي پرسند چه كسي آن را درست كرده؟**

**و سپس مي پرسند فائدة آن چيست؟**

**و براي چه منظوري ساخته شده است**؟

انسان فرضي موردنظرهم كه تقريباً مي توان گفت يك انسان فطري است و هنوز فطرتش از آلودگي ها پاك است، از آنجائي كه جز به ساده ترين اسباب زندگي اشتغال نداشته، ذهنش از خاطرات و افكار گوناگوني كه ذهن انسان هاي متمدن و شهري را به خود مشغول مي كند، خالي و فارغ است. چه انسانهاي متمدن اين قدر مشاغل مادي و افكار پراكنده دارند كه خاطرشان حتي براي يك لحظه آسوده نيست.

حوادث بيشمار آسماني و زميني پيرامون انسان ابتدائي را گرفته و بدون اينكه اسباب طبيعي آنها را بشناسد، از اين جهت ذهن وي آمادگي بيشتري براي انتقال به سبب مافوق طبيعي دارد. بااينكه انسان شهرنشين اگر فرصتي و فراغتي از شمارش اسباب طبيعي برايش حاصل شد آنگاه متوجه مبدأ فوق طبيعي شده و به او مي پردازد، و از اين رو اگر انسان ابتدائي، از شهرنشينان عبادت و پرستشي نسبت به آن مبدأ فوق طبيعي ببيند، زودتر از ديگران توجهش به او منتقل مي شود.

و لذا مي بينيم، دينداري و عنايت و اهتمام نسبت به مراسم ديني و همچنين بحث در الهيات در قارة آسيا بيشتر است تا اروپا، و در آسيا هم در شهرهاي كوچك و دهات قدر و قيمت بيشتري دراد تا در شهرهاي بزرگ، و جهتش روشن است، زيرا جامعه هرقدر وسيع تر و سطح زندگي اش هرچه بالاتر باشد حوايج مادي اش بيشتر و مشاغل آن متراكم تر است، و دلها كمتر فراغتي بدست مي آورند كه به معنويات بپردازند، و خلاصه در دلهاي آنها جاي تهي براي توجه به مبدأ و معاد كمتر است!

**مستند: آية74سورة انعام " وَاِذ قالَ اِبراهيمُ لِاَبيهِ آزَر . . . . "**

 **الميزان ج13ص248**

# ابراهيم، بعنوان انسان فرضي ساده

اگر داستان ابراهيم عليه السلام را كه در آيات مورد بحث و همچنين در آياتي از سورة مريم و انبياء و صافات حكايت شده، به دقت مطالعه كنيم خواهيم ديد كه آن جناب در احتجاج با پدر و قومش حالتي داشته شبيه به حال انسان ساده اي كه فرض مي شود، چه مي بينيم عيناً مانند انسان فرضي ساده مي پرسد:

**اين سنگ و چوبي كه در برابرش خاضع مي شويد چيست؟**

و مانند كسي كه هيچ چيزي نديده و از دين و بي ديني حكايتي نشنيده، مي پرسد:

**- در برابر اين ستارگان و آفتاب و ماه چه مي كنيد؟ و چرا چنين مي كنيد؟**

از پدر و قومش مي پرسد:

**- اين مجسمه ها چيست كه شما برايشان خاضع مي شويد؟**

و نيز مي پرسد:

**- ما تَعبِدونَ … چه چيزي را مي پرستيد؟**

درجواب مي گويند:

**- ما بت هارا مي پرستيم و بر پرستش آنها باقي مي مانيم !**

مي پرسد:

**- آيا اين بتان دعاي شمارا مي شنوند وقتي مي خوانيدشان ؟**

 **يا شمارا سودي مي بخشند يا زيان مي رسانند؟**

در جواب مي گويند:

**- نه بلكه پدرانمان را يافتيم كه اين چنين مي كردند!**

و اين سنخ گفتار، همانطور كه ملاحظه مي كنيد، گفتار كسي است كه تاكنون نه بتي ديده و نه بت پرستي، و حال آنكه در مهد بت پرستي و محيط شرك يعني بابل كلدان بار آمده و رشد يافته است.

غرض ابراهيم از اين گونه تعبيرات، تحقير بت ها نبوده است، زيرا اين از ادب ابراهيم دور است. ابراهيم "ع" كسي است كه در برابر پدرش آزر جز به ادب و احترام لب نگشوده و حتي وقتي آزر اورا از خود راند و گفت كه سنگسارت مي كنم! آن حضرت در پاسخش گفت: سلام برتو! به زودي از پروردگارم جهت تو طلب مغفرت مي كنم، او پروردگار من و به من مهربان است!

و خيلي بعيد است كه چنين كسي اولين باري كه مي خواهد با آزر سخن گويد خدايان اورا تحقير كند و در نتيجه تعصب اورا نسبت به بت ها تحريك كند، با اينكه پروردگار عالم دين اورا " **ملت حنيف**" خوانده ، و در دين او نهي كرده از اينكه مسلميـن خدايان مشركين را ناسزا بگوينـد و درنتيجه آنـان را به معارضه به مثل وادار نمايند.

ابراهيم عليه السلام پس از فراغ از احتجاج با پدر و قومش دربارة اصنام شروع مي كند به پرسش نمودن از ارباب آنها، يعني " ستاره و آفتاب و ماه ،" و اشاره به ستاره اي كرده و مي گويد:

 " **هذا ربّي** !"

 و همچنين وقتي مي بيند "ماه" طلوع كرد، مي گويد:

" **هذا ربّي!** "

 … و باطلوع" خورشيد" مي گويد:

" **هذا ربّي ! هذا اكبر !**

 اين پروردگار من است! چه اين از آن دوتاي ديگر بزرگتر است! "

اينجا نيز ابراهيم خود را به جاي كسي قرار مي دهد كه اصلاً ستاره و ماه و خورشيدي نديده است. روشن ترين دليل اين معنا همين تعبيري است كه دربارة آفتاب كرده است. چه به خوبي پيداست كه اين تعبير كسي است كه گويا اصلاً نمي داند افتاب و ماه و ستاره چيست. فقط اين را مي داند كه مردم در برابر اين اجرام خضوع كرده و آنهارا مي پرستند و قرباني تقديمشان مي دارند!

مثال روشن اين داستان اين است كه شما شبحي را از دور ببينيد و بدانيد كه اين شبح، شبح انساني است و لكن ندانيد آيا مرد است يا زن و از كسي مي پرسيد، اين كيست؟ يعني اين شخص كيست؟ زيرا بيشتر ازآن نمي دانيد و اوهم به شما معرفي اش كرده و مي گويد: فلان مرد يا فلان زن است. اما اگر ندانيد شبح مزبور انسان است يا حيوان و يا جماد، خواهيد پرسيد: اين چيست؟ زيرا شما در حق آن معرفتي بيش از اينكه جسمي است از اجسام نداريد، و لذا در جواب شما گفته مي شود: اين زيد است، ويا فلان زن است. ويا چوبي است كه در اينجا كار گذاشته اند. شما به واقع امر جاهليد، و در سؤال خود از جميع خصوصيات آن شبح يعني از انسان بودن يا نبودنش، مرد بودن يا نبودنش، و همچنين از ساير امتيازاتش تنها آن چيزي را رعايت مي كنيد كه به آن عالميد. و اما آن كس كه بشما جواب مي دهد از جهت اينكه عالم است حقيقت را رعايت مي كند.

پس ظاهر اينكه فرمود: " هذا ربي " و همچنين " هذا ربي، هذا اكبر" اين است كه اين شخص از آفتاب هيچ گونه اطلاعي جز اين ندارد كه اين از ستاره بزرگتر است، واما اينكه اين آفتاب جرمي است و يا صفحة نوراني است كه با نور خود موجودات زمين را اداره و با گردش خود به حسب ظاهر حس، شب و روز را به وجود مي آورد، و آيا اين ماه و ستاره همه شب از افق طلوع كرده و در طرف ديگر افق غروب مي كنند، يا نه؟ ظاهر كلام آن حضرت مي رساند كه او هيچ خبري از اين جزئيات نداشته است.

**مستند: آية74سورة انعام " وَاِذ قالَ اِبراهيمُ لِاَبيهِ آزَر . . . . "**

**الميزان ج13ص252**

# ابراهيم قبل از ورود به جامعه شرك

از سياق آيات 74 تا 83 سورة انعام و آيات ديگري كه مناظرة ابراهيم عليه السلام را با پدر و قومش دربارة توحيد حكايت مي كند بر مي آيد كه وي قبل از آن ايام دور از محيــط زنـــدگي پدرش و قومش زندگي مي كرده است، و لذا به آنچه كه مردم از جزئيات و خصوصيات موجودات و همچنين از سنن و آداب معمول باخبر بودند، او باخبر نبوده است.

 در اوايل رشد و تميزش از آن جائي كه داشته بيرون آمده و به پدر خود پيوسته است، و در آن موقع بوده كه براي اولين بار چشمش به بت ها مي افتد و از پدر مي پرسد كه اين چيست؟ و وقتي جواب را مي شنود شروع مي كند به مشاجره و خدشه وارد كردن در الوهيت بت ها !

 و پس از مجاب كردن پدر به سر وقت قوم رفته و آنان را نيز مجاب مي كند. و آنگاه به سراغ پرستش ارباب بت ها يعني كواكب و خورشيد و ماه رفته و يكي پس از ديگري را پروردگار خود فرض كرده است تا اينكه همه غروب مي كنند و آنگاه ربوبيت آنهارا ابطال كرده و در اثبات توحيد خالص چنين مي گويد:

**« اِنّي وَجَّهتُ وَجهيَ لِلَّذي فَطَرَ السَّماواتِ وَالاَرضَ حَنيفاً وَ ما اَناَ مِنَ الْمُشرِكينَ ! »**

**من روي آوردم به كسي كه آسمانها و زمين را آفريده است،**

**درحالي كه ميانه رو هستم و از مشركان نيستم !**

از شواهدي كه در مطالب بعدي ذكر خواهد شد برمي آيد كه اين احتجاج را آن حضرت در دو روز و يك شب به پايان رسانيده است.

**مستند: آية74تا 83 سورة انعام " وَاِذ قالَ اِبراهيمُ لِاَبيهِ آزَر . . . . "**

**الميزان ج13ص253**

# بصيرت اوليه اعطاء شده به ابراهيم(ع)

ابراهيم عليه السلام خود براين معنا بصيرت داشته كه براي آسمانها و زمين آفريـــدگاري هست كه او " الله تعالي" است، و در اين امر شريكي براي او نيست ولي در مقام احتجاج از اين معنا جستجو مي كند كه آيا در بين مخلوقات خدا چيزي هست كه آن نيز پروردگار مردم، و از آن جمله پروردگار خود ابراهيم باشد؟

 مثلاً آيا خورشيد و ماه و ياچيز ديگري هست كه در تدبير عالم شريك خدا باشد؟ يا اينكه همة امور عالم تنها به دست خداي تعالي است و بس ، و جز او پروردگاري نيست؟

 البته خداي تعالي در همة اين مراحل اورا مدد نموده است و با ارائة ملكوت آسمانها و زمين بنيان دلش را محكم كرده است.

 ابراهيم اين قدر واقع بين بود كه هرچه را مي ديد قبل از اينكه متوجه خود آن و آثارش بشود نخست متوجه انتسابش به خداوند مي شد و اول تكوين و تدبير خداي را در آن مشاهده مي كرد و سپس به خود وي متوجه مي گشت.

 قرآن مجيد در اين زمينه مي فرمايد:

 « **آن چنان ملكوت آسمانها و زمين را به ابراهيم نشان مي دهيم** ….»

و يا مي فرمايد:

 « **به تحقيق، ما قبلاً رشد ابراهيم را به او داده بوديم**

 **و به احوال او آگاه بوديم !** »

 خود ابراهيم به پدرش مي گويد:

 « **- پدرجان ! از علم بهره اي به من داده شده كه به تو داده نشده است، پس مرا پيروي كن تا به راه راست هدايتت كنم** ! »

**مستند: آية74سورة انعام " وَاِذ قالَ اِبراهيمُ لِاَبيهِ آزَر . . . . "**

 **الميزان ج13ص254**

# تحقيقي درباره پدر واقعي و پدرخوانده ابراهيم

از آيات مربوط به داستان حضرت ابراهيم عليه السلام استفاده مي شود كه وي در اولين برخورد با قوم خود، ابتدا با مردي روبرو مي شود كه قرآن كريم آن مرد را "**آزر**" و پدر ابراهيم ناميده است، و ابراهيم بسيار پافشاري كرده كه بلكه او دست از بت ها بردارد و در دين توحيد ابراهيم را پيروي كند. مرد نامبرده در عوض، ابراهيم را از خود طرد كرده و به او گفته است كه بايد براي هميشه از او دور شود!

 دقت در آيات سورة مريم اين مطالب را افاده مي كند:

 « **به ياد آر در كتاب، ابراهيم را، به درستي كه او راستگو و پيامبر بود!**

 **به ياد آر زماني را كه به پدر خود گفت:**

**- پدر جان چرا چيزي را مي پرستي كه مي شنود، ونه مي بيند، و نه تورا در حاجتي بي نياز مي كند!**

**- پدرجان علمي به من رسيده كه به تو نرسيده است، پس مرا پيروي كن تا به راه راست هدايتت بكنم …!**»

پدرش در جواب مي گويد:

 **« - آيا تو اي ابراهيم از خدايان من روي گرداني ؟**

**بدان كه اگر دست از اين اعراض برنداري سنگسارت ميكنم! دور شو! و ديگر تورا نبينم!** »

در اينجا ابراهيم بر او سلام مي كند و وعدة طلب مغفرت بـه او مي دهد كه بـه طمع اين معنا ايمان آورد و سعادت يابد.

 قرآن كريم سپس وفاي به عهد و وعدة ابراهيم را دربارة استغفار براي پدرش در سورة شعراء حكايت مي كند كه گفت:

 « **پروردگارا !**

**مرا حكمي ارزاني دار و به صالحين ملحقم كن !**

**و براي من زبان راستگوئي در ميان آيندگان قرار بده !**

**و مرا از وارثان بهشت نعيم بگردان !**

**و بيامرز پدر مرا، زيرا او از گمراهان بود …!** »

( اين دعا را ابراهيم "ع" بعد از مرگ پدر يا بعد از جدائي از وي كرده است.) در پايان دعا مي فرمايد:

**« و مرا خوار مكن روزي كه مردگان برپا مي شوند!**

 **روزي كه نه مالي سود بخشد و نه فرزندان،**

 **مگر كسي كه با قلبي سليم پيش خدا آيد! »**

از اين قسمت آخر دعا معلوم مي شود كه اين دعاي وي در حق پدر جدي نبوده بلكه صورت دعائي داشته كه مي خواسته بدان وسيله به عهدي كه با او كرده بود وفا كند، براي اينكه از يك طرف مي گويد:

- **پروردگار اين گمراه را بيامرز!**

و از طرف ديگر مي گويد:

**- روز قيامت روزي است كه مال و فرزندان به كار نمي آيند و فقط قلب سليم سود مي بخشد!**

همين نكته را قرآن صراحتاً در سورة توبه مي فرمايد:

« **روا نيست براي پيامبر و كساني كه ايمان آورده اند براي مشركان طلب مغفرت كنند، اگرچه براي خويشان خود باشد، پس از آنكه روشن شد آن خويشان جهنمي هستند !**

 **و طلب مغفرت ابراهيم براي پدرش نبود مگر در اثر وعــده اي كه به وي داده بود، و همين كه برايش روشن شد كه او دشمن خداست از وي بيزاري جست ….** »

 اين دعا و تبري هردو در اوايل عهد وي و قبل از مهاجرت به سرزمين بيت المقدس بوده است. ابراهيم سپس تصميم به سفر به سرزمين مقدس مي گيرد و از خداوند متعال درخواست اولاد مي كند كه داستان اولاد دار شدن اورا قرآن كريم در سورة مريم و انبياء شرح مي دهد:

 « **وقتي كه از آنان و از آنچه مي پرستيدند دوري كرد، ما اسحاق و يعقوب را به او داديم و همه شان را پيغمبر كرديم**!»

**پدر و مادر واقعي ابراهيم**

ابراهيم عليه السلام به سن پيري رسيد و در آخر عمرش، بعد از آنكه به ارض مقدس مهاجرت كرد و صاحب اولاد شد و اسماعيل را به مكه آورد و آن شهر و خانة خدارا بنا نهاد، در اينجا دعائي كرد كه پرده از واقعيت مربوط به پدر واقعي اش برداشت:

 اين دعارا قرآن مجيد در سورة ابراهيم چنين نقل مي كند:

 « … رَبَّنا اِغفِرلي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِلمؤُمِنينَ يَومَ يَقوُمُ الْحِسابُ ! »

**- پروردگارا ! مرا و پدر و مادر مرا، و مؤمنان را،**

 **در روزي كه حساب برپا مي شود، بيامرز !**

**« پدر »** وي كه در اينجا در حقش دعا مي كند غير آن شخصي است كه در آيـــة بــالا بود و اسمش " آزر" بود و از او به پدر " تعبير" شده بود.

زيرا قبلاً معلوم شد كه ابراهيم از آزر اعراض كرد و تبري جست و فهميد كه او دشمن خداست، پس آزر پدر صلبي او نيست كه در اين آخر عمر در اين دعا از خدا برايشان آمرزش خواسته است.

( عبارت " والِدَيَّ " در اين دعا فقط به پدر و مادر صلبي اطلاق مي شود، ولي كلمة "اَب" به غير پدر هم اطلاق مي شود، يعني به جد و عمو و كسان ديگر هم اطلاق مي شود. و در سورة بقره آيه 133 نيز چنين استفاده اي از كلمة پدر شده است.)

آزر پدر حقيقي ابراهم "ع" نبوده است و ناچار در او عنواني بوده كه به خاطر آن عنوان وي را " پدر" خطاب كرده است.

پدر حقيقي ابراهيم عليه السلام شخص ديگري غير از آزر بوده است ولكن قرآن كريم از او اسم نبرده است بلكه در روايات ماست كه اسم اورا " تارخ" معرفي كرده اند، و تورات هم آن را تأئيد كرده است.

**فصل دوم**

**ظهور ابراهيم "ع" در جامعه**

و مبارزه با نمرود

**مستند:آية 75 سورة انعام " وَ كَذلِكَ نُرِي اِبراهيمَ مَلَكوُتَ السَّماواتِ وَالارضِ ...."**

 **الميزان ج13 ص266**

# مشاهده ملكوت وآغازمبارزات ابراهيم"ع"

از آيات مربوط به تاريخ مبارزات ابراهيم عليه السلام چنين برمي آيد كه آن حضرت اولين باري كه شروع به دعوت نموده نخست به دعوت پدر پرداخته در حالي كه درخانة او بوده و سپس به دعوت مردم و مخالفت با دين آنان پرداخته است.

 احتجاج ابراهيم عليه السلام در نفي ربوبيت ستاره و خورشيد و ماه بعد از احتجاجي بوده كه درباره اصنام نموده است.

 از دقت در جريان امر برمي آيد كه گفتگوي وي با پادشاه وقت بعداز ظهور امر و شيوع مخالفتش با كيش بت پرستي و ستاره پرستي و بعداز داستان بت شكستن وي بوده است.

 لذا مبارزات ابراهيم را مي توان بشرح زير خلاصه كرد:

احتجاج با پدر دربارة بت پرستي او،

مبارزه با قوم دربارة بت ها و بت پرستي آنان،

محاجه دربارة نفي ربوبيت كواكب و خورشيد و ماه،

گفتگو با پادشاه معاصر خود؛

و چگونه ابراهيم توانست چنين مباحثات و مبارزاتي را آغاز و انجام دهد مفهوم آية بعدي بدان اشاره دارد و مي فرمايد:

 « **ما ملكوت آسمانها و زمين را به ابراهيم نشان داديم**

 **و همين معنا باعث شد كه پي به گمراهي پدر و قوم خود ببرد**

 **و به احتجاج با آنان بپردازد،**

 **و ماهم پي در پي با همين ارائة ملكوت تأئيدش كرديم**

 **تا آنكه شب فرارسيد و چشمش به ستاره افتاد و….** »

 مراد از نشان دادن ملكوت آسمان و زمين همان نشان دادن خداست خودرا به ابراهيم از مسير مشاهدة اشياء و از جهت استنادي كه اشياء به خدا دارند، چه وقتي اين استناد قابل شركت نبود هركسي به موجودات عالم نظر كند بي درنگ حكم مي كند به اينكه هيچ يك از اين موجودات مربي ديگران و مدبر نظام جاري در آنها نيست، پس معقول نيست "دست ساخت" انسان مربي و مالك خود او باشد، و همچنين معقول نيست اجرام آسماني مالك و مدبر تكويني عالم باشند در حالي كه خودشان داراي تحول و طلوع و غروبند!

 صحنه اي كه قرآن مجيد با عبارت " **جَنَّ عَلَيهِ اللَيل** …" ترسيم مي كند چنين خلاصه مي شود كه :

ما ملكوت اشياء را به ابراهيم نشان مي داديم و نتيجه اش اين شد كه بلافاصله الوهيت اصنام را ابطال كند و در همين حال بود كه شب پردة ظلمت خود را بر او افكند و او چشمش به ستاره اي افتاد و گفت….

**مستند:آية 76و77 سورة انعام " فَلَمّا جَنَّ عَلَيهِ اللَّيلُ رَء ا كوُكَباً ...."**

 **الميزان ج13 ص266**

# ستاره پرستان عصر ابراهيم "ع"

از ظاهر آيات فوق استفاده مي شود كه در عصر ابراهيم عليه السلام مردمي بودند كه كوكب معيني را ( كه همان كوكب مورد اشارة ابراهيم بوده، ) مي پرستيدند.

 از مطالعة حال ستاره پرستان ( صابئون) مي فهميم كه آنها هركوكبي را احــترام نمي كردند بلكه تنها " سيارات " را مقدس مي شمردند.

 بطوري كه از قراين برمي آيد ستارة مورد نظر آنان همان ستارة " زهره" بوده است، براي اينكه صابئين تنها سيارات هفتگانه، يعني قمر، عطارد، زهره، شمس، مريخ، مشتري و زحل را احترام مي كرده اند و حوادث عالم را به آنان نسبت مي داده اند.

 ولي اهالي هند و بعضي از ارباب طلسمات و بت پرستان عرب و غير عرب بودند كه " ثوابت" را مقدس مي شمردند.

 چون قرآن در داستان ابراهيم، شمس و قمر را بعد از آية مورد بحث ذكر كرده است بنابراين ستارة مزبور يكي از پنج سياره ديگر بوده است. و چون عطارد مدار تنگ تري دارد بسيار كم ديده مي شود، ولي زهره در بين آن چهار سيارة ديگر از جهت تنگي مدارش نمي تواند بيش از چهل و هفت درجه از خورشيد فاصله بگيرد و هميشه همراه خورشيد است، از اين جهت به ذهن مي رسد كه كوكب مزبور همان " زهره" بوده است.

 " زهره " گاهي قبل از خورشيد طلوع مي كند و عوام آن را "ستارة صبح" مي نامند، و گاهي در دنبال آن قرار مي گيرد و در نتيجه بعداز غروب خورشيد در همان طرف مغرب ظاهر مي شود و چيزي نمي گذرد كه غروب مي كند، و گاهي كه اين وضع در نيمة دوم ماه يعني شب هيجدهم و نوزدهم و بيستم ماه قمري اتفاق مي افتد ظهور زهره تقريباً با غروب خورشيد و غروب آن تقريباً با طلوع ماه مقارن مي شود زيرا در اين شب ها اول آفتاب غروب مي كند و پس از آن ستارة زهره هويدا مي شود و پس از يك ساعت يا دو ساعت در همان جهت غربي افق غروب مي كند و پس از آن بلافاصله و يا به فاصلة مختصري ماه طلوع مي كند.

 اين خصوصيات تنها در ستارة " زهره" است و اگر در مشتري و مريخ و زحل هم اتفاق بيفتد بسيار نادر و اتفاقي خواهد بود.

 ستارة زهره در بين ستارگان از همه زيباتر و روشن تر است به طوري كه بعداز فرارسيدن شب، اولين ستاره اي است كه نظر بيننده را بخود جلب مي كند، و از اين روي مي توان گفت كه ستارة مورد اشارة ابراهيم عليه السلام همين ستاره بوده است، و آية شريفه براين ستاره بهتر منطبق مي شود، چه برحسب ظاهر بين غروب ستاره و طلوع ماه فاصله نينداخته است، و از اين جهت استفاده مي شود كه طلوع ماه به دنبال غروب ستاره بوده است.

 در بعض روايات نيز اين مطلب تأئيد شده است.

 بنابراين ابراهيم عليه السلام همين ستاره " زهره" را ديده كه قوم او نيز همان را مي پرستيدند و برايش قرباني مي كردند. اين واقعه در يكي از شب هاي نيمة دوم ماه بوده است و آن حضرت نخست زهره را در جهت غربي افق ديده و پس از غروب آن به طلوع ماه برخورده است.

**مستند:آية 77 سورة انعام " فَلَمّا رَءاَ الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبّي ...!"**

 **الميزان ج13 ص279**

ماه پرستان و آفتاب پرستان عصر ابراهيم"ع"

قرآن مجيد در آية فوق مقابله و احتجاج ابراهيم عليه السلام با ماه پرستان را چنين نقل مي كند:

 « **همينكه شب اورا پوشانيد ستاره اي را ديد و گفت:**

**- اين پروردگار من است!**

**سپس همينكه غروب كرد گفت: من غروب كنندگان را دوست ندارم !**

**پس از آن وقتي ماه را ديد كه طلوع كرد، گفت:**

**- اين پروردگار من است !**

**وقتي غروب كرد گفت:**

**- اگر پروردگار من مرا هدايت نكند از گروه گمراهان خواهم بود…!** »

ابراهيم عليه السلام با عبارت آخر آيه بطلان ربوبيت قمر را اثبات مي كند، چه آن جناب در آغاز بحث ربوبيت كوكب را به ملاك غروب كردن كه ملاكي است عام، ابــــطال كرده بود. آنگاه وقتي به مــاه مي رسد و مي بيند كه آن نيز غروب كرد منتقل مي شود به آن حرفي كه دربارة كوكب زده بود و گفته بود:

« **من غروب كنندگان را دوست نمي دارم !** »

لاجرم بدون اينكه دوباره همان حرف را تكرار كند به كنايه از آن گفت:

« **اگر پروردگارم هدايتم نكند از گمراهان خواهم بود**! »

 اين كلام بخوبي مي فهماند كه گفتار قبلي او كه فرموده بود: " ماه پروردگار من است!" نيز ضلالت و گمراهي است، و اگر بخواهد برآن ضلالت ايستادگي به خرج دهد يكي از همان گمراهاني خواهد بود كه قائل به ربوبيت قمر بودند.

 از اين كلام استفاده مي شود كه –

در زمان آن جناب و در موقعي كه دربارة ماه چنين حرفي را زده اقوامي ماه پرست وجود داشته است، همچنانكه آية بعدي بدان دلالت مي كند كه فرمود:

 **« اي قوم من از آنچه شما شريك پروردگار قرار مي دهيد بيزارم!** »

در آية بعدي مي فرمايد:

 **« فَلَمّا رَءَ ا الشَّمسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبّي هذا اَكبَرُ !**

**پس از آنكه خورشيد را ديد كه طلوع كرد گفت:**

**- اين پروردگار من است، اين بزرگتر است،**

**پس همينكه غروب كرد گفت:**

**- اي قوم! من از آنچه شريك خدا قرار مي دهيد بيزارم !** »

 ابراهيم عليه السلام در اين جستجوي خود دو نوبت به غلط بودن فرضيه اش پي برده بود و با اينكه ديگر جا نداشت دربارة آفتاب همان فرضية غلط را تكرار كند و بگويد: " **اين پروردگار من است!** " لذا براي اينكه بهانه اي در دست داشته باشد، اضافه كرد: " **اين بزرگتر است!**"

 با نقل عبارت ابراهيم در قرآن به لفظ " هذا" ( براي مذكر، در حالي كه شمس مؤنث است،) قرآن كريم مي خواهد بفهماند ابراهيم "ع" دراين بحث به راستي آفتاب را نمي شناخته يا خودرا به جاي كسي فرض كرده كه اصلاً آفتاب را نديده است و نمي داند كه اين جرم يكي از اجرام آسماني است كه در هر شبانه روز يك بار طلوع مي كند و غروب مي كند و پيدايش شب و روز و فصول چهارگانه مستند به آن است !

**مستند:آية 75تا79 سورة انعام " فَلَمّا جَنَّ عَلَيهِ اللَّيلُ رَء ا كوُكَباً ...."**

 **الميزان ج13 ص 286**

# موقعيت زماني مشاهدات ابراهيم "ع"

قبلاً در مورد زمان مشاهده و نوع ستاره اي كه ابراهيم "ع" ديد و دربارة پرستش آن با ستاره پرستان عصر خود به محاجه پرداخت صحبت كرديم، دراين قسمت **زمان** **مشاهدة ماه و** **خورشيد** را كه مورد پرستش ماه پرستان و آفتاب پرستان عصر خود بود، بررسي مي كنيم:

ابراهيم عليه السلام در شبي از شبهاي نيمه دوم ماه اين گفتگوهارا داشته و كوكبي هم كه مورد پرستش ستاره پرستان بود يعني" زهره" را ديده بود.

آن جناب اول ستارة زهره را درجهت مغرب و در حال سرازيري به طرف انتهاي افق مشاهده كرد و پس از لحظه اي كه از نظرش ناپديد شد ماه را ديد كه از طرف مشرق طلوع مي كند. در آن لحظه كه ماه غروب كرد ابراهيم عليه السلام آفتاب را ديد كه طلوع مي كند.

( اين مطلب از عبارت " فَلَمّا " بر مي آيد كه جملة مابعد را به ماقبل خود مرتبط ساخته است.)

اين وضعيت تنها در بلادي اتفاق مي افتد كه در عرض شمالي همانند بلاد كلدان باشد و نيز بايد فصل هم فصل پائيز و يا زمستان باشد كه شبها طولاني تر است، مخصوصاً اگر ماه در يكي از برج هاي جنوبي مانند برج قوس و جدي باشد. در چنين شرايطي است كه ماه در نيمة دوم ماه هاي قمري قبل از طلوع آفتاب غــــروب مي كند.

از آيات چنين بدست مي آيد كه:

ابراهيم عليه السلام قبل از رسيدن شب و روز مشغول احتجاج با قوم دربارة بت ها بوده است، و اين احتجاج همچنان ادامه داشت تا شب فرارسيده است و چشمش به زهره كه معبود طائفه اي از آن قوم بوده افتاده و ناچار سرگرم به احتجاج عليه آنان شده است.

در عين سرگرمي اش منتظر بوده كه ببيند كار اين ستاره به كجا مي كشد، تا آنكه مي بيند پس از ساعات كوتاهي غروب كرد، لذا همين معنارا حجت خود قرار داده و از ربوبيت آن بيزاري جسته است.

در همي حال بوده كه مي بيند ماه از طرف مشرق سر زد، باز به احتجاج خود ادامه داده و روي سخن را متوجـــه مردمي مي كند كه قائل به ربوبيـــت ماه بودند و در همانجا حضور داشتند. نخست از در مماشات مي گويد: " **اين است پروردگار من**" و آنگاه حركت ماه را تحت مراقبت قرار داده و مي بيند كه آن نيز غروب كرد.

قرار گرفتن آية مربوط به نشان دادن ملكوت آسمانها و زمين به ابراهيم، در وسط اين آيات خود دليل بر اين است كه ابراهيم عليه السلام احتجاجاتي را كه با قوم خود داشته همه را از مشاهدة ملكوت آسمانها و زمين استفاده و تلقي كرده بود، و در نتيجه خداوند هم آن يقيني را كه نتيجة اين ارائه مي باشد ارزاني اش داشته بود و اين خود روشن ترين گواه براين است كه حجت هاي آن جناب حجت هاي برهاني بوده كه از قلبي آكنده از يقين سرچشمه مي گرفته است.

منظور ابراهيم هم از اينكه فرمود: " **من افول كنندگان را دوست ندارم**" اين بوده كه به قوم خود بفهماند چيزي كه براي آدمي باقي نمي ماند و از انسان غايب مي شود لياقت اين را ندارد كه آدمي بدان دل بندد و آنرا دوست بدارد، و آن پروردگاري كه آدمي پرستش مي كند بايد كسي باشد كه انسان به حكم فطرت ناگزير باشد دوستش بدارد، پس نبايد چيزي باشد كه دستخوش زوال گردد.

اجرام فلكي كه دستخوش غروب مي شوند شايستگي ندارند كه اسم "رب" بر آنها اطلاق كرد!

**مستند:آية 74 سورة انعام " اَتَتَّخِذُ اَصناماً آلِهَةً ...."**

 **الميزان ج13 ص264**

# بت پرستان عصر ابراهيم"ع"

بت ها مجسمه هائي بودند كه يا از موضوعات اعتقادي از قبيل معبود آسمان و زمين و الة عدل و امثال آن حكايت مي كردند ويا از موضوعات محسوس و مادي از قبيل آفتاب وماه .

 از آيات مورد بحث استفاده مي شود كه قوم ابراهيم نيز از اين دو نوع بت داشته اند، كه آثار باستاني خرابه هاي بابل نيز اين معنارا تأئيد مي كند.

 بت هارا از هر چيزي كه برايشان ممكن مي شده، مانند فلزات و انواع سنگ ها مي ساختند. در روايات آمده كه قبيلة " بني حنيفه" از قبايل يمامه بتي را از كشك ساختند. گاهي نيز بت هارا از گِل مي ساختند، وچه بسا تنها به نقشي و صورتي اكتفا مي كردند.

 قوم ابراهيم اين بت هارا براي اين مي پرستيدند كه بدان وسيله به درگاه ارباب آنها تقرب جسته و به وسيلة تقرب به آنها به درگاه خداي تعالي نزديك شوند. واين خود نمونة بارزي از سفاهت بشر است كه عالي ترين مرحلة خضوع را كه همان خضوع بنده در برابر پروردگار است، در برابر مجسمة چـيزي كـه در نظرش بزرگ جلوه كرده، معمول بدارد، غافل از اينكه چنين خضوعي را در برابر مصنوع خود كرده است كه به دست خود از چوب تراشيده و اسم آنرا معبود نهاده است!

 معني آية فوق اين است كه:

**آيا بت هائي چنين بي ارزش را خدايان خود اتخاذ مي كنيد و مقام و مرتبة خدائي را كه عالي ترين مقامات است براي يك مشت سنگ و چوب قائل مي شويد؟**

**راستي كه تو ( اي پدر) و قومت در گمراهي واضحي به سر مي بريد! و راستي چگونه گمراهي بدين واضحي را تشخيص نمي دهيد؟ و چطور نمي فهميد كه بت پرستي عبارت است از خضوع و تذلل عبوديت كسي كه خود صانع و داراي علم و قدرت است در برابر مصنوع خود كه از علم و قدرت بوئي و اثري در آن نيست!**

**مستند:آية 80و81 سورة انعام " وَلا اُخافُ ماتُشرِكونَ بِهِ ...!"**

 **الميزان ج13 ص 300**

# اعتراض ابراهيم نسبت به ترس از بت ها

خداي تعالي احتجاجات ابراهيم عليه السلام را دو قسم نقل كرده است:

يكي آن احتجاجاتي كه ابراهيم قبل ازاظهار بيزاري از بت ها با مردم داشت،

محاجه اي كه مردم بعد از شنيدن بيزاري ابراهيم از بت ها آغاز كردند.

گرچه در اين آيات حجتي را كه مردم عليه ابراهيم اقامه كردند صريحاً حكايت نكرده ولكن از جملة " **من از كساني كه شريكش قرار مي دهيد نمي ترسم** ،" تلويحاً معلوم مي شود كه چه مي گفته اند، زيرا ابراهيم در رد گفتار آنان فرموده كه من ازاين بت هاي شما نمي ترسم، معلوم مي شود حجت آنان بـر شرك و

بت پرستي ترس از بت ها بوده است.

از كلام ابراهيم برمي آيد كه مشركين در احتجاج با آن جناب راجع به بت پرستي خود راه تهديد را پيش گرفته و وي را از قهر خدايان بيم داده اند و اورا نصيحت كرده اند بلكه بتوانند با خودشان در بت پرستي و ترك توحيد هم آواز سازند. ابراهيم نيز چون ديد كه حجت آنان به دو حجت تجزيه مي شود: يكي رد بر ربوبيت خداي سبحان و ديگري اثبات عقيدة ربوبيت بت ها، لذا او هم از هر دو جواب داد.

در جواب از احتجاج اولي گفت:

من در امر انجام شده اي قرار گرفته ام و به هدايت پروردگار راه حق را يافته ام و او مرا با نشان دادن ملكوت آسمانها و زمين آگاهي ها داده و حجت ها آموخته تا بتوانم ربوبيت را از هرچه غير اوست، از قبيل ستارگان و بت ها، سلب نمايم. و من اينك دريافته ام كه از پروردگاري كه مدبر امور من است بي نياز نيستم، و پروردگار من تنها و تنها كسي تواند بود كه مدبر امور من باشد و او نيز خداي سبحان است. و با اين هدايتي كه مرا فرموده ديگر حاجت گوش دادن به حجت شما دربارة ربوبيت بت ها ندارم! بحث براي فهميدن و راه يافتن است، ومن راه صحيح را يافته ام و به مقصد رسيده ام !

ابراهيم عليه السلام با جملة " **من از كساني كه شريكش قرار مي دهيد نمي ترسم مگر اينكه پروردگارم چيزي بخواهد !** " و با جملة قبلي آن " **آيا درخصوص خدا بامن محاجه مي كنيد و حال آنكه او مرا هدايت كرده است،**" در واقع گفته است:

اولاً من از اين بت ها ذره اي نمي ترسم،

ثانياً به فرضي هم كه من از ضرر شركاي شما مي ترسيدم تازه همين ترس هم خود دليل ديگري بر ربوبيت خداي تعالي و آيتي از آيات توحيد او بود، چه اين خواست اوست كه من از شركاي شما بترسم، نه خواست شركاي شما، كه قادر بر چيزي نيستند!

**مستند: آيه 85 سورة صافات " اِذقالَ لِاَبيهِ وَ قَوْمِهِ ماذا تَعبُدوُنَ ...؟ "**

 **الميزان ج33 ص237**

# ماجراي شكستن بتها

قرآن مجيد در ادامة اين آيات قسمتي از مبارزات و مباحثات ابراهيم را با قوم خود يادآور شده و مي فرمايد:

**« به پدرش و قومش گفت: چه چيز مي پرستيد؟**

**آيا از در افترا خداياني ديگر به جاي خداي عزوجل قصد مي كنيد؟**

**راستي ظن شما دربارة رب العالمين چيست؟ »**

**قرآن كريم در اين آيات خلاصه اي از روزهاي اوليه شروع مبارزات ابراهيم عليه السلام عليه بت پرستي قوم خود را ذكر مي كند و مي فرمايد:**

**« در اين هنگام ابراهيم نظر مخصوصي به ستارگان كرد و گفت:**

**- من بيمارم !**

**مردم شهر به ناچار اورا به حال خود گذاشتند و به بيرون شهر رفتند. ابراهيم شهر را خالي از اغيار ديد و به سراغ خدايان ايشان رفت و پرسيد؟**

**- پس چرا نمي خوريد؟**

**و چون جوابي نشنيد، گفت:**

**- پس چرا حرف نمي زنيد؟**

**سپس با نيروي هرچه تمام تر به سر و كلة آنها كوبيد و همه را خرد كرد! »**

در قسمت اول اين آيات، ابراهيم را نشان مي دهد كه از مريضي خود خبر مي دهد و اين خبردادن مربوط است به نظركردن در ستارگان، يعني به خاطر نظركردن در ستارگان مريض شده است، حال اين نگاه كردن در ستارگان يا براي اين بود كه ساعت را تشخيص دهد، مثل كسي كه دچار تب نوبه شود و بخواهد بفهمد چه ساعتي دوباره تب به سراغش مي آيد، مثلا چه وقت فلان ستاره طلوع مي كند و يا غروب مي كند و يا ستارگان فلان وضع خاص را به خود مي گيرند. و يا براي اين بود كه از نگاه كردن به ستارگان به حوادث آينده اي كه منجم ها با آن حوادث را از اوضاع كواكب به دست مي آورند، معين كند، و صابئي مذهبان به اين مسئله بسيار معتقد بودند و در عهد ابراهيم عليه السلام عدة بسياري از معاصرين او از همين صابئي ها بودند.

 ولي وجه اول با وضع ابراهيم عليه السلام مناسب تر به نظر مي رسد كه در اين حالت معناي آيه چنين مي شود كه وقتي اهل شهر خواستند همگي از شهر بيرون بروند تا در بيرون شهر مراسم عيد خود را به پا كنند، ابراهيم نگاهي به ستارگان انداخت و سپس به ايشان اطلاع داد كه به زودي كسالت من شروع مي شود، و من نمي توانم در اين عيد شركت كنم.

 وقتي مردم از آمدن ابراهيم صرف نظر كردند و اورا تنها در شهر گذاشتند و از شهر خارج شدند، ابراهيم خودرا به بت ها رسانيد و نظري به آنها افكند كه درست به شكل انسانها هستند، انسانهائي كه در پيش رو طعام دارند و مشغول خوردن هستند، پس سرشار از خشم شد و پرسيد كه : چرا نمي خوريد و چرا حرف نمي زنيد؟ با اينكه شما خداياني هستيد كه پرستندگانتان خيال مي كنند شما عاقل و قادر و مدبر امور آنها هستيد؟!!

 اينجا بود كه آخر ين تصميم خودرا گرفت و با دست راست و با تبر محكم كوبيد به سرو كله بت ها !

**تبديل آتش به گلستان**

 مردم باخبر شدند و به سرعت به طرف او آمدند، به خاطر اهتمامي كه نسبت به حادثه داشتند، و احتمال مي دادند كه به دست ابراهيم عليه السلام پيش آمده باشد.

ابراهيم عليه السلام به آنها خطاب كرد و پرسيد:

 « - **چرا چيزي را كه خودتان مي تراشيد، مي** **پرستيد؟**

 **با اينكه خدا شما و اعمال شمارا آفريده است ؟!** »

( در اين آيات حذف و اختصارگوئي به كار رفته است، و برگشت مردم از مراسم عيد، و آمدنشان به بتخانه، و ديدن آن منظره را حذف كرده چون اين جزئيات در سورة انبياء آمده بود. همچنين قسمت هاي مربوط به دستگيري ابراهيم و آوردنش در ملاء عام و بازجوئي كردن از او و ساير جزئيات حذف شده است، )

 قوم شروع كردند به ساختن محلي براي شكنجة ابراهيم با آتش، و اين محل را طوري ساختند كه گنجايش آتش افروخته شده را داشت. آنگاه ابراهيم را در آن آتش انداختند.

 خداوند تعالي مي فرمايد:

« **آري آنها نقشة اين كار را مي كشيدند ولي خدا ذليلشان ساخت ! »**

 مراد به كشيدن نقشه، طرح سوزاندن ابراهيم بود ولي خداوند ابراهيم را بر آنان غالب ساخت، به طوري كه نقشة شوم آنها هيچ اثري در وي به جا نگذاشت و آن اين بود كه خداوند به آتش فرمود:

**« اي آتش ! براي ابراهيم سرد و گلستان باش ! »**

**مستند: آية 258 سورة بقره " اَلَم تَرءاَ اِليَ الَّذي حاجَّ اِبراهيمَ في رَبِّهِ ...."**

 **الميزان ج4ص 255وج13ص254**

# نمرود، طاغوت عصر ابراهيم

ابراهيم عليه السلام پس از فراغت از دو مرحلة اوليه احتجاج با پدر و قوم خود به محاجه با نمرود پادشاه معاصرش مي پردازد. نمرود مثل ساير جباراني كه در قديم مي زيستند، ادعاي ربوبيت كرده بود، و همچنين روش غلط جباران آن روزگار بود كه فكر بت پرستي را در بشر به وجود آورده بود، لذا مي بينينم كه قوم ابراهيم "ع" داراي خدايان بي شماري بودند. براي هر خدائي مجسمه اي بوده كه بعضي از آنان خدايان اين مجسمه ها را مانند آفتاب و ماه و كوكب (زهره) مي پرستيدند.

**ابراهيم در مقابل نمرود**

مباحثه و محاجّة حضرت ابراهيم عليه السلام با نمرود، پادشاه زمان خود

را كه ادعاي خدائي داشت، قرآن مجيد چنين نقل كرده است:

 « **مگر نشنيدي سرگذشت آن كسي را كه خدايش سلطنت داده بود و غرور سلطنت كارش را به جائي رسانده بود كه با ابراهيم در مورد پروردگارش بگو و مگو كرد؟**

 **ابراهيم گفت:**

**- خداي من آن كسي است كه زنده مي كند و مي ميراند.**

**نمرود گفت:**

**- من نيز زنده مي كنم و مي ميرانم!**

**ابراهيم گفت:**

**- خداي يكتا خورسيد را از مشرق سر مي دهد، تو آن را از مغرب بياور؟!**

**در اينجا بود كه كافر مبهوت شد، وخدا گروه ستمكاران را هدايت نمي كند! »**

به گفتة تاريخ و روايات " نمرود" يكي ازسلاطين " بابل قديم" بوده است. در آن عصر و زمان مردم بت مي پرستيدند. براي هر چيزي ربي قائل بودند، مانند: رب زمين، رب درياها، رب آتش. و آنگاه براي آن ارباب ها صورت ها و مجسمه هائي مي ساختند تا چون دسترسي به خود ارباب ندارند اين مجسمه هارا به عنوان نمايشگر ارباب بپرستند، و اين مجسمه ها شفاعت آنهارا نزد صاحبان خود بكنند، و صاحب صنم هم شفاعتشان را نزد " خداي بزرگ" بكند، و يا به وسيلة او سعادت زندگي و مرگ خودرا تأمين كند.

 خيال مي كردند ارباب بت ها يعني آنهائي كه تدبير زمين و دريا و آتش به ايشان واگذار شده تأثيري در شئون زندگي آنان دارند، به طوري كه ارادة آن ارباب بر ارادة خود آنان غالب است و تدابير آنها بر تدبير خود ايشان مسلط است.

 چه بسا مي شد كه بعضي از سلاطين خودكامه و ديكتاتور از اين اعتقــــادات عــــوام سوء استفاده مي كردند و اوامر ملوكانة خودرا از اين راه به خورد مردم مي دادند و در شئون زندگي مردم تصرفاتي مي كردند، و رفته رفته به طمع به دست آوردن مقام الوهيت مي افتادند.

 تاريخ اين معنا را از فرعون و نمرود و غير آن دو نقل كرده است. در نتيجه با اينكه خودشان مانند مردم شان بت مي پرستيدند، در عين حال خودرا در سلك ارباب جا مي زدند. رفته رفته مردم آنهارا بيشتر از بت هاي خيالي پرستش مي كردند.

 قرآن مجيد از قول فرعون حكايت فرموده كه گفت:

 « اَناَ رَبُّكُمُ الْاَعلي - من بزرگترين رب شما هستم !؟»

 و با اينكه فرعون خود بت مي پرستيد، در عين حال خود را بزرگترين رب جا مي زد. اين ادعا از نمرود نيز حكايت شده كه گفت: "اَناَ اُحيي وَ اُميتَ – من نيز زنده مي كنم و مي ميرانم! "

 در نقل قولي كه قرآن كريم در آية مورد بحث فرموده كاملاً روشن مي شود كه نمرود وقتي با ابراهيم مباحثه و محاجه مي كرد، براي خداي سبحان قائل به الوهيت بوده، وگرنه وقتي ابراهيم به او گفت: « **خدا آفتاب را از مشرق مي آورد و تو آنرا از مغرب بياور !** » نمرود تسليم گفتة آن جناب نمي شد و مي توانست بگويد آفتاب را از مشرق مي آورم، نه آن خدائي كه تو معتقدي، و يا بگويد اصلاً اين كار خداي تو نيست بلكه كار خداياني ديگر است، چون نمرود قائل به خداياني ديگر غير از خداي سبحان نيز بود.

 قوم نمرود نيزهمين اعتقاد را داشتند. همچنانكه همه داستانهاي ابراهيم "ع" كه در قرآن آمده براين معنا دلالت دارد، مانند داستان كوكب و ماه و خورشيد، و يا گفتگوئي كه آنجناب با پدرش دربارة بت ها داشت، و خطابي كه به قوم خود كرد، و داستان شكستن بتها و سالم گذاشتن بت بزرگ، و ساير داستانها .

 پس معلوم مي شود نمرود هم مانند قومش براي خدا الوهيت قائل بود، ولي چيزي كه هست قائل به خداياني ديگر نيز بود، لكن با اين حال خود را هم اله مي دانست، و بلكه بالاترين آلهه مي پنداشت. و به همين حهت بود كه در پاسخ ابراهيم "ع" و احتجاجش، بر ربوبيت خود احتجاج كرد، و دربارة ساير آلهه چيزي نگفت، معلوم مي شود خود را بالاتر از همه مي دانست.

 از اينجا اين نتيجه به دست مي آيد كه بگو مگوئي كه بين ابراهيم عليه السلام و نمرود واقع شده، اين بوده كه ابراهيم عليه السلام فرموده بود:

 **رب من تنها الله است ولا غير!** و نمرود در پاسخ گفته بود:

 نه خير! من نيز معبود تو هستم، معبود تو و همة مردم !

نمرود شروع به مغالطه كرد و دستور داد دو نفر زنداني را آوردند، يكي را امر كرد تا كشتند و ديگري را زنده نگه داشتند، سپس گفت:" من نيز زنده مي كنم و مي ميرانم!" بدين وسيله امر را به حاضران مشتبه كرد و آنها هم تصديقش كردند. چون ابراهيم ديد حاضران استدلال منطقي را قبول نمي كنند حجتي آورد كه خصم را شكست داد.

فرمود:

 « **خداي سبحان آفتاب را از مشرق مي آورد وتو آن را از مغرب بياور!»**

وقتي ابراهيم اين پيشنهاد را كرد نمرود مبهوت ماند و ديگر نتوانست پاسخ دهد.

هرچند آية شريفه متعرض زمان وقوع اين بگومگو نشده است ولي اعتبار

عقلي مساعد اين احتمال است كه بعد از افتادن حضرت ابراهيم درآتش و نجات او بوده است، براي اينكه از داستانهائي كه در قرآن كريم دربارة ابراهيم عليه السلام از همان بدو ظهورش و احتجاجش با پدر و قومش و بت شكني اش آمده، اين معني بدست مي آيد كه اولين باري كه آن جناب با نمرود ملاقات كرد هنگامي بود كه خبر بت شكني او به گوش نمرود رسيده بود و وي دستور داده بود اورا بسوزانند، و معلوم است كه در چنين هنگامي جاي بگو مگوي نمرود با وي دربارة خدائي خودش نبوده است، چون به جرم شكستن بتها دستگير شده بود، نه به جرم انكار خدائي نمرود، و اگر بگو مگوئي با او كرده حتماً بر سر اين بوده كه آيا بت ها پروردگارند يا خداي تعالي ؟

در روايات اسلامي آمده است كه:

" آن كسي كه با ابرهيم بر سر پروردگار او بگو مگو كرد نمرود پسر كنعان بود. "

 **( نقل از علي عليه السلام در درمنثور)**

مستند:تحليل علمي وتاريخي الميزان ج14ص15

# حمورابي و نمرود زمان ابراهيم

"حمورابي" معاصر ابراهيم عليه السلام نبود. او در حدود سيصد سال بعد از ابراهيم زندگي مي كرد. زندگي ابراهيم عليه السلام در حدود دو هزار سال قبل از ميلاد بوده و زندگي حمورابي حدود هزار و هفتصد سال قبل از ميلاد بوده است.

اگرچه تاريخ دلالت دارد براينكه حمورابي پادشاهي صالح و ديندار و عادل در بين رعيت، و مردي قانونمدار و پايداردر قوانين خود بوده، و مقرراتي را كه خود وضع نموده بود به نحو احسن اجرا مي كرده است، و قوانين وي قديمي ترين قوانين مدني است كه تدوين شده است ولكن همين سند تاريخي صراحت دارد بر اينكه وي مردي بت پرست بوده است.

در همين آثار خطي كه در خرابه هاي بابل از وي به دست آمده، بعد از بيان شريعت خود از بت هاي زيادي استمداد كرده است، و آن بت ها را در قبال سلطنت عظيمي كه به او داده اند و توفيقي را كه در بسط عدالت و وضع قانون به وي ارزاني داشته اند تشكر نموده و از آنها خواسته تا شريعتش را از زوال و تحريف حفظ كنند.

 حمورابي آن بت هارا چنين اسم برده است:

 "ميروداخ" خداي خدايان

 " أي" خداي قانون و عدالت

 "زاماما" و الاهة " اشتار" دو خداي جنگ

 " شاماش" خداي حاكم در آسمان و زمين

 " حاداد" خداي ارزاني و فراواني نعمت

 " نيرغال" خداي فتح و پيروزي

 " بل" خداي قدر

 " الاهة بيليتيس" و " الاهة نينو" و " اله ساجيلا" و غير آن….

( در سفر تكوين اصحاح يازدهم تا بيست و پنجم تورات) گفته شده كه ملكي صادق پادشاه " شاليم" كه خود كاهن خدا بود، نان و شراب براي ابراهيم برد و اورا بركت داد. برخي چنين توجيه كرده اند كه اين ملك صادق كاهن، همان " امرافل" پادشاه " شنعار" است كه در اول داستان مذكور است و او همان " حمورابي" صاحب قوانين معروف است كه يكي از سلالة نخستين شاهان بابل است.

در تاريخ شاهي وي سخت اختلاف هست به طوري كه بيشتر آنچه درباره وي گفته اند با زمان حيات ابراهيم (2000 ق-م) قابل انطباق نيست. مثلاً در كتاب " عرب پيش از اسلام" مي گويد: حمورابي در سال 2287-2232 (ق-م) در بابل سلطنت داشته است. دركتاب " شريعت حمورابي " به نقل از كتاب "قديمي ترين قوانين جهان" تأليف استاد. اف. ادوارد مي گويد: دوران پادشاهي وي در 2205-2167(ق-م) بوده است.

 در " قاموس اعلام شرق و غرب" آورده كه او در سال 1728-1686 به اريكة پادشاهي بابل نشست. "قاموس كتاب مقدس" زمان فرمانروائي اورا سال 1975-1920(ق-م) مي داند.

روشن ترين دليل بر بطلان اين حدس آن است كه سنگ نبشته هائي كه در ويرانه هاي بابل به دست آمده و شريعت حمورابي بر آنها حك شده شامل ذكر عده اي از خدايان بابليان است و اين خود مي نمايد كه حمورابي از بت پرستان بوده است بنابراين صحيح نيست اورا كاهن خداوند بدانيم.

**مستند:آية 74تا83 سورة انعام " فَلَمّا جَنَّ عَلَيهِ اللَّيلُ رَء ا كوُكَباً ...."**

 **الميزان ج13 ص 280**

# تحليل استدلال هاي ابراهيم "ع"

قرآن مجيد احتجاجات ابراهيم عليه السلام با اقوام ستاره پرست و ماه پرست و بت پرست عصر خود را در آيات فوق الذكر نقل كرده كه مشروح آن را در مطالب قبلي ديديم. حال مي پردازيم به تحليل و چگونگي اين استدلال ها، و در بادي امر مي بينيم كه ابراهيم عليه السلام در اين حرفي كه درباره كوكب و قمر و شمس زده، نظر صحيح و يقينـي و هـدايـت

الهيه و فيض پروردگار خودرا جستجو مي كرده است، بدين شرح كه :

كلام آن حضرت را مي توان حمل بر معناي حقيقي نمود و گفت كه منظور آن حضرت اين بوده كه از راه فرضيه به حق مطلب رسيده و براي خود اعتقاد يقيني كسب كرده است.

ديگر اينكه كلام آن حضرت را حمل بر ظاهر كنيم و بگوئيم ابراهيم عليه السلام از راه مماشات و تسليم اين سخن را گفته و خواسته است فساد آن را بيان نمايد.

اينكه ابراهيم عليه السلام يقين به اين معنا داشته كه اورا پروردگاري است كه هدايت و ساير امورش را متكفل است، و اگر در اين آيات واقعاً يا ظاهراً از پروردگار خود جستجو و بحث كرده منظورش اين بوده كه بفهمد آيا آن كسي كه امورش را عهده دار است همان آفريدگار آسمان و زمين است، يا آنكه يكي از آفريده هاي اوست؟ و وقتي معلومش شد كه ستاره و ماه شايستگي ربوبيت را ندارند، چون از نظرش ناپديد شدند ناگزير اظهار اميدواري كرده و گفت: " **اگر پروردگارم مرا به سوي خود راهنمائي نكند از گمراهان خواهم بود** !"

**دربارة احتمال اولي بايد گفت:**

هيچ بعيد نيست كه ابراهيم "ع" در آن موقعي كه اشاره به آفتاب مي كرده نسبت به خصوصيات آن جاهل بوده است. و اولين باري بوده كه از نهانگاه خود چشم به جهان وسيع گشوده، و مجتمعي از بشر و اجرامي درآسمان، يكي بنام ستاره و يكي ماه و يكي خورشيد ديده و از جهت نداشتن معرفت به خصوصيات آنها به هركدام كه رسيده گفته: "**هذاربي** !"

ابراهيم عليه السلام بعد از ديدن ستاره و يا ماه و خورشيد گفته است : "**هذا ربي**"، آنگاه بي اطلاع از اينكه چيزي نمي گذرد كه اين جرم غروب مي كند بر همان گفتار خود ثابت مانده تا جرم غروب كرده و آن وقت فهميده كه اشتباه كرده و جرم مزبور پروردگار او نبوده است. چه اگر مانند يكي از ما سابقة ذهني از غروب جرم داشته بود كه همان بار اول و بدون فاصله جواب خودرا مي داد كه - اين پروردگار من نيست، براي اينكه اين جرم به زودي غروب خواهد كرد!

**دربارة احتمال دومي بايد گفت:**

ابراهيم عليه السلام خواسته است با قوم خود مماشات كند، و اگر دربارة اين اجرام ايستاد تا غروب كنند و آن وقت از گفتة خود برگشت براي اين بوده كه قدم به قدم احتجاج خودرا با محسوسات مردم پيش ببرد، همچنانكه وقتي بت هارا مي شكند بت بزرگ را باقي مي گذارد و مي گويد اين بت بزرگ خدايان شمارا شكسته است، تا به خوبي آنان را به عجز اصنام واقف سازد و براي آنان حتمي كند كه اين سنگ و چوب ها نمي توانند از خودشان دفع شري كنند تا چه رسد به ديگران !

**نتيجة بررسي هاي ابراهيم "ع"**

ابراهيم عليه السلام عليه ربوبيت اجرام سه گانه اين حجت را اقامه كرده كه هر غروب كننده را براي همان غروب كردنش دوست ندارد، و غروب هر چيز عبارت است از اينكه انسان آن چيز را بعد از يافتن از دست داده و گمش كند، و چيزي كه داراي چنين وصفي است شايستگي ندارد كه محبت و دلبستگي آدمي ، كه ملاك و مجوز عبادت و پرستش است، به آن تعلق گيرد، و چون اين وصف در جميع جسمانيات هست و همة موجودات مادي رو به زوال و نيستي و هلاكند، از اين جهت بايد گفت در حقيقت حجت ابراهيم عليه السلام حجتي است عليه جميع انحاء شرك و وثنيت، نه تنها مسئلة بت پرستي و ستاره پرستي، حتي عقايدي را هم كه بعضي از مشركين دربارة الوهيت ارباب انواع و موجودات نوري مافوق ماده و طبيعت ومنزه از جسميت و حركت دارند، نيز ابطال مي كند.

**مستند:آية79سورةانعام "اِنّي وَجَّهتُ وَجهيَ لِلَّذي فَطَرَالسَّماواتِ وَالاَرضَ حَنيفاً وَما اَناَمِنَ الْمُشرِكينَ "**

 **الميزان ج13ص298**

# ابراهيم (ع) و اعلام دين فطرت

پس از آنكه ابراهيم عليه السلام از شرك قومش و از شركاي آنان تبري جست اينك با عبارات آيه فوق به سوي توحيد تام گرائيده و ربوبيت و معبوديت را منحصراً براي كسي اثبات مي كند كه آسمانها و زمين را از نيستي به هستي درآورده، و بت پرستي و شرك را از خود نفي كرده و مي فرمايد:

« **من رو آوردم به كسي كه آسمانها و زمين را آفريده،**

 **درحالي كه ميانه رو هستم و. از مشركان نيستم**! »

منظور از روي آوردن، كنايه از اين است كه من با عبادت خودتنها به سوي خداوند روي مي آورم، چون لازمة عبوديت و مربوبيت اين است كه مربوب در نيروي خود و اراده اش بسته به رب خود باشد، و اورا بخواند، و در جميع كارهايش به او رجوع كنـــد، و معلوم است كه دعا و رجوع جز با توجيــه وجه و روي آوردن محقق نمي شود، بنابراين توجيه وجه كنايه است از همان عبادت كه آن نيز عبارت است از دعا و رجوع.

ابراهيم عليه السلام در اين كلام خود صريحاً از پروردگار خويش اسم نبرده بلكه وصفي از اوصاف اورا ذكر كرده كه احدي از مشركين هم در آن وصف نزاع و خلافي ندارند، و آن وصف عبارت بود از خالق بودنش براي زمين و آسمان، يعني كسي كه آسمانها و زمين را خلق كرده است.

يعني من با عبادت خود روي به درگاه كسي مي آورم كه ايجاد هرچيزي منتهي به اوست و خود شما هم اورا مافوق خدايان خود مي شناسيد.

در اين كه از ميان همة صفات خاص پروردگار، و در ميان الفاظي كه دلالت بر خلقت دارند – مانند: باري، خلق، بديع – بطور خاص " **فاطر** " را برگزيد اشاره است به اينكه آن ديني كه ابراهيم عليه السلام از ميان اديان انتخابش كرده است دين فطرت است !

لذا در قرآن كريم هم مكرراً دين توحـيد را به دين ابراهيم و دين حنيف و دين فطرت وصف كرده است، چون دين توحيد ديني است كه معارف و شرايع آن همه بر طبق خلقت انسان و نوع وجودش و بر وفق خصوصياتي بنا نهاده شده كه در ذات اوست، و به هيچ وجه قابل تغيير و تبديل نيست.

پس اينكه بشر را دعوت به دين اسلام يعني خضوع در برابر حق تعالي كرده است براي اين بوده كه خلقت بشر هم برآن دلالت كرده و اورا به سوي آن هدايت مي كند.

**مستند: آية 83سورة صافات " وَاِن مِن شيعَتِهِ لَاِبراهيمَ اِذجاءَ رَبَّهُ بِقَلبٍ سَليمٍ ...."**

 **الميزان ج33 ص236**

# ابراهيم (ع) ، شيعه نوح، با قلبي سليم

مردمي كه موافق طريقة كسي حركت كنند چنين مردمي شيعة آن كس مي باشند، حال چه اينكه آن كس جلوتر از آن قوم باشد يا بعداز آن قوم. در اين آيه خداوند مي فرمايد كه ابراهيم يكي از شيعيان نوح بود، چون دينش موافق دين او، يعني دين توحيد بود.

 ابراهيم را خداوند چنين مي شناساند كه – اِذ جاءَرَبَّهُ بِقَلبٍ سَليمٍ

**- ابراهيم با دلي سالم به درگاه پروردگارش شتافت !**

شتافتن و آمدن به نزد پروردگار كنايه است از تصديق خدا و ايمان به او .

مراد به **قلب سالم** آن قلبي است كه از هر چيزي كه مضر به تصديق و ايمان به خداي سبحان باشد، خالي باشد، نه شرك جلي و نه شرك خفي، نه اخلاق زشت و نه آثارگناه، نه هيچ تعلقي به غيرخدا كه باعث شود صفاي توجه به سوي خدارا ازبين ببرد و كدر سازد.

از اينجا روشن مي شود كه منظور از قلب سليم آن قلبي است كه هيچ تعلقي به غير خدا نداشته باشد.

**مستند: آية 4سورة ممتحنه " قَد كانَت لَكُم اُسوَةٌ حَسَنَةٌ في اِبراهيمَ ...."**

 **الميزان ج38 ص113**

# ابراهيم (ع)، اُسوة حسنه

قرآن مي فرمايد:

**« شما الگوي خوبي در ابراهيم و پيروان او داريد!**

**به ياد آوريد آن زمان را كه به قوم خود گفتند:**

**- ما از شما و از آنچه به جاي خدا مي پرستيد، بيزاريم !**

**و به شما كافريم !**

**و از همين امروز براي ابد اعلام قطع رابطة خويشاوندي و اعلام دشمني و كينه با شما مي كنيم**

**و اين تا روزي كه به خداي يگانه ايمان آوريد، باقي مي ماند! »**

خداي متعال خطاب به مؤمنين مي فرمايد كه شما الگوي خوبي داريد و بايد مانند ابراهيم كه با قوم خود به دليل دشمني آنها با خدا دشمني اعلام كرد، با دشمنان خدا اعلام دشمني كنيد!

 از لحاظ تاريخي، از ظاهر اين آيه مستفاد مي شودكه در محل و زماني كه ابراهيم عليه السلام اعلام قطع رابطه با مشركين كرد از پيروان او نيز همراهش بودند. يعني غير از حضرت لوط و همسر ابراهيم كساني ديگر نيز به وي ايمان آورده بودند و در اين ماجرا همراه ابراهيم عليه السلام بودند و مانند او اعلام انزجار و قطع رابطه با كفار دشمن خدا كردند.

**نكتة ديگر اينكه آية فوق برائت را به آثارش معنا مي كند، و آثار برائت همين است كه به عقيدة آنان كفر بورزند، و مادام كه مشركند با آنان دشمني كنند تا روزي كه خداي سبحان را بپرستند.**

 مراد به كفر ورزيدن به آنان كفر ورزيدن به " شرك" آنان است.

معناي كفر به شرك آنان اين است كه با شرك آنان عملاً مخالفت شود، همچنانكه عداوت مخالفت و ناسازگاري قلبي است.

 خود آنان برائتشان را از مشركين به سه امر تفسير كرده اند:

1. مخالفت عملي با شرك آنان،
2. عداوت قلبي با ايشان،
3. استمرار اين وضع مادام كه بر شرك خود باقي باشند مگر اينكه از شرك خود دست برداشته و به خداي واحد ايمان بياورند!

**الگوئي براي برائت مطلق از مشركين**

از كليّتي كه آيه هاي فوق بر آن دلالت دارند، خداوند متعال استثنائي را از قول آنها اعلام مي كند و مي فرمايد:

« **مگر قول ابراهيم به پدرش كه من تنها مي توانم از خدا برايت طلب مغفرت كنم، و از ناحية خدا هيچ كاري ديگر نمي توانم صورت دهم،**

**و همگي گفتند:**

**- پروردگارا ! بر تو توكل كرديم و به سوي تو انابه نموديم !**

**كه بازگشت به سوي توست!**

**پروردگارا !**

**مارا ماية امتحان و فتنة كساني قرار مده كه كافر شدند !**

**و مارا بيامرز، كه تو، تنها تو عزيز و حكيمي !** »

ابراهيم عليه السلام و مؤمنيني كه با وي بودند از قوم مشرك خود به طور كلي و مطلق تبري جستند و هر رابطه اي را كه ايشان را به آنان پيوند مي داد قطع نمودند به جز يك رابطه و آن گفتار ابراهيم به پدرش بود كه گفت:

" - **براي تو از خدا آمرزش مي طلبم** ….»

اين جمله معنايش اظهار دوستي ابراهيم نسبت به پدر نيست بلكه وعده اي است كه به وي داده تا شايد از شرك توبه كند و به خداي يگانه ايمان بياورد.

وقتي ابراهيم به پدر وعدة استغفار داده بود كه برايش روشن نشده بود كه وي دشمن خداست و دشمني با خدا در دلش رسوخ يافته است و در شرك ثابت قدم مي باشد، بدين جهت اميدوار بود كه از شرك برگردد و به خدا ايمان بياورد، ولي وقـتي برايـش معلوم شـد كه عـداوتش با خـدا در دلش رسوخ يافتـه است، در نتيجه از ايمان آوردنش مأيوس شد و از او بيزاري جست.

**الگوئي براي مؤمنان به خدا و روز جزا**

در ادامة آيات، قرآن كريم مسلمانان را به نـــــكات ديگري از ابراهيم و پيروانش متــوجه مي كند و مي فرمايد: « **- شما، البته از ميان شما، آنهائي كه اميدوار به خدا و روز جزايند، همواره در ابراهيم و يارانش الگو داشته اند! و اما آنهائي از شما كه هنوز كفار را دوست مي گيرند بدانند كه خداي تعالي بي نياز و ستوده است**! »

در اين آيه به منظور تأكيد مسئلة اسوه بودن را تكرار مي كند تا علاوه بر تأكيد اين معنارا هم بيان كرده باشد كه اين اسوة حسنه تنها براي كساني است كه به خدا و روز جزا اميد داشته باشند، و نيز اسوة اينگونه افراد به ابراهيم عليه السلام تنها در بيزاري از كفار نيست بلكه در دعا و مناجات هم از آن جناب تأسي مي كنند.

دعائي كه خداوند متعال از ابراهيم و همراهانش تعريف مي كند نخست دعائي به طور مقدمه به درگاه پروردگارشان كردند و گفتند:

« - رَبَّنا عَلَيكَ تَوَكَّلنا وَ اِلَيكَ اَنَبنا وَ اِلَيكَ الْمَصير ! »

اين مناجات و دعائي است از نامبردگان به درگاه خدا و مناجاتي است دنبال آن تبري جستن، چون آن تبري به آن شدت ممكن بود آثار سوئي به بار آورد و ايمان را از آدم سلب كند لذا دعا كردند كه پروردگارا به تو توكل مي كنيم و به سوي تو انابه مي آوريم و بازگشت به سوي توست! خواستند عرض كنند كه اين خود ما نيستيم كه امور خودرا تدبير مي كنيم تنها مشيت توست ! و آن را به هرجور كه خودت مي خواهي تدبير فرما!

ولي دعاي اصلي آنها اين بود كه گفتند:

« - رَبَّنا لا تَجعَلنا فِتنَةً لِلَّذين كَفَروُا، وَاغفِرلَنا رَبَّنا ! »

در اين دعا از خدا مي خواهند ازآثار سوء تبري شان از كفار آنان را پناه دهد و ايشان را بيامرزد.

معناي " فتنه" وسيلة امتحان است. و معناي اينكه مبادا مؤمنين فتنه براي كفار قرار گيرند اين است كه كفار برآنان مسلط شوند تا مورد امتحان قرار گيرند و آنچه فساد در وسع خود دارند بيرون بريزند، و ابراهيم و مؤمنين را به انواع آزارها شكنجه كنند كه چرا به خدا ايمان آورده ايد و خدايان مارا رها كرده و از آنها و از عبادتشان بيزاري جسته ايد! ابراهيم عليه السلام و يارانش در دعاي خود نداي " ربنا " را پي درپي تكرار مي كردند تا بدين وسيله رحمت الهي را به جوش آورند:

 **« - توئي آن غالبي كه هرگز مغلوب نمي شود!**

**كسي كه همة افعال او متقن است،**

**و از استجابت دعاي ما عاجز نگردد،**

**توئي و تنها توئي كه مي تواني مارا از كيد دشمنان خود حفظ كني !**

**و مي داني از چه راهي حفظ كني . . .!**

**-** اِنَّكَ اَنتَ الْعَزيزُالْحَكيمُ **! »**

**فصل سوم**

**امامت ابراهيم "ع"** و امتحانات او

**مستند:آية 124سورة بقره " اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماماً ...."**

 **الميزان ج2 ص 98**

# مفهوم امامت، و ارزش آن

الفاظي در قرآن شريف وجود دارد كه در انظار مردم ساده تلقي مي شود، چون در اثر مرور زمان زياد بر زبانها جاري شده و خيال كرده اند كه معناي آن را مي دانند، و همين خيال باعث شده است كه بر سر آنها ايستادگي و دقت به خرج ندهند.

 يكي از آن الفاظ " **امامت**" است.

 مفسرين آن را همه جا و به طور مطلق به معناي : نبوت، تقدم، مطاع بودن، خلافت، وصايت، رياست در امور دين گرفته اند، در حاليكه هيچ يك از اينها حقيقت " امامت " را نمي رسانند.

مواهب الهي، صرف يك مشت مفاهيم لفظي نيست، بلكه هريك از اين عناوين، عنوان يكي از حقايق و معارف حقيقي است. لفظ " **امامت**" نيز يك معناي حقيقي دارد، غير حقايق ديگري كه الفاظ ديگر از آنها حكايت مي كنند.

حقيقتي كه تحت عنوان " **امامت** " است از آيات زير مشخص مي شود:

« **ما به ابراهيم اسحق را داديم، و علاوه براو يعقوب را هم داديم، و همه را صالح قرار داديم، و مقرر كرديم كه " اماماني" باشند به " امر" ما " هدايت" كنند!**  »

« **ما از ايشان " اماماني" قرارداديم كه به " امر" ما " هدايت" مي كردند، و اين مقام را بدان جهت يافتند كه " صبر" مي كردند، و به " آيات" ما " يقين" داشتند!** »

پس، قرآن كريم هرجا نامي از " **امامت**" مي برد، دنبالش متعرض "**هدايت**" مي شود، تعرضي كه گوئي مي خواهد كلمة نامبرده را تفسير كند. و از سوي ديگر همه جا اين " **هدايت**" را مقيد به " **امرخدا**" كرده و با اين قيد فهمانده است كه :

" **امامت**" به معناي مطلق " **هدايــت**" نيست بلكه "**هــدايتي**" است كه با " **امرخدا** " صورت مي گيرد.

( " **امرخدا**" همان است كه وقتي ارادة خلق چيزي مي كند بآن مي گويد: "باش" و او هست مي شود – " كن" - " فيكون " ! )

"**امام**" هدايت كننده است كه با "**امري ملكوتي**" كه در اختيار دارد، "**هدايت**" مي كند.

پس "**امامت**" از نظر باطن، يك نحوة " **ولايتي** " است كه " **امام**" در " **اعمال مردم**" دارد. و **"هدايت امام**" مانند " **هدايت انبياء و رسل و مؤمنين**" نيست كه صرفاً " **راهنمائي**" از طريق نصيحت و مؤعظة حسنه يا صرفاً " **آدرس دادن**" باشد، بلكه " **هدايت امام**" به معناي " **گرفتن دست خلق و رساندن به مقصد نهائي** " است.

از طرف ديگر، خداي تعالي براي موهبت **"امامت"** سببي معرفي كرده و آن عبارت است از **" صبر ويقين**" :

« **اِنَّما صَبَروُا وَ كانوُا بِآياتِنا يؤُقِنوُنَ »**

**« وما اين چنين ملكوت آسمانها وزمين را به ابراهيم نشان داديم تا از مؤقنان گردد! »**

" **امام**" بايد داراي " **يقين**" باشد، " **انساني**" كه " **عالم ملكوت**"

 برايش مكشوف باشد و با " **كلماتي"** از خداي سبحان برايش محقق گشته باشد.

 " **امام**" كسي است كه باطن دلها و اعمال، و حقيقت آن پيش رويش حاضر است، و از او غايب نيست. باطن دلها و اعمال براي امام حاضر است. امام به تمامي اعمال بندگان چه خير و چه شر آگاه است، گوئي هركس هرچه مي كند در پيش روي امام مي كند!

" **امام**" مهيمن و مشرف بر راه سعادت و راه شقاوت است.

" **امام**" كسي است كه در روزي كه باطن ها ظاهر مي شود مردم را به طرف خدا سوق مي دهد، همچنانكه در ظاهر وباطن دنيا نيز مردم را به سوي خدا سوق مي دهد.

« يَوْمَ نَدعوُا كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِم ! »

« **روزي كه هر دسته مردم را به امامشان مي خوانيم**! »

آية شريفه مي فهماند كه :

" **پست امامت**" پستي نيست كه دوره اي از دوره هاي بشري و عصري از اعصار از آن خالي باشد، بلكه در تمام ادوار و اعصار بايد وجود داشته باشد. اين نكته را عبارت " **كُلَّ اُناسٍ**" مي فهماند يعني هرجا كه انسانهائي باشند، امامي نيز هست كه " **شاهد**" بر " **اعمال**" ايشان است.

مقام با اين عظمت "**امام**"، هرگز در كسي يافت نمي شود مگر آنكه ذاتاً "**سعيد و پاك**" باشد.

" **امام**" بايد " **معصوم**" از هر ضلالت و گناهي باشد، وگرنه مهتدي به نفس نخواهد بود، بلكه محتاج به هدايت غير خواهد بود.

هركس " **معصوم**" نباشد، او " **امام**" و "**هادي به سوي حق**" نخواهدبود. ( اين همان مفهوم آية " لايَنالُ عَهدِي الظّاِلمينَ! " است.)

 يعني بطور مطلق هركسي كه ظلمي از او صادر شده باشد، هرچند كه يك ظلم در تمام عمر مرتكب شده باشد، معصوم تلقي نمي شود.

**مشخصات امـــــــــام**

" **امام**" يعني مقتدا و پيشوائي كه مردم به او اقتداء نموده، و در گفتار و كردار از او پيروي كنند. نتيجة بررسيهاي فوق نشان مي دهد كه " **امام** "بايد داراي مشخصات زير باشد:

" **مقام امامت** " بايد از طرف خداي تعالي معين و مقرر گردد.

" **امام**" بايد به عصمت الهي " **معصوم**" باشد.

مادامي كه موجودي به نام انسان در روي زمين باشد، " **زمين خالي از وجود امام نيست."**

**" امام"**  بايد "**مؤيد**" از طرف پروردگار باشد.

" **اعمال بندگان خدا**" هرگز از نظر " **امام**" پوشيده نباشد، و" **امام**" بدانچه مردم مي كنند " **آگاه**" باشد.

**" امام"**  بايد به تمامي احتياجات و نيازهاي انسا نها "**علم**" داشته باشد، چه در امر معاش دنيا و چه در امر معاد و دين آنها.

با وجود " **امام**" كسي محال است پيدا شود كه از نظر فضايل " **مافوق امام**" باشد.

اين هفت مسئله، از امّهات و رئوس مسايل امامت است كه از آيات قرآني استفاده مي شود.

ضمناً آيه 90 سورة انعام نشان مي دهد كه هدايت انبياء عليهم السلام چيزي است كه وضع آن تغيير و تخلف نمي پذيرد و اين **هدايت بعداز رسول خدا** «ص» هم همچنان در امتش هست، و از ميان امت او برداشته نمي شود.

 بلكه **در** **ميان امت او آنانكه از ذرية ابراهيم عليه السلامند همواره اين هدايت را در اختيار دارند:**

وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ !

**مستند:آية 124سورة بقره " وَاِذِابْتَلي اِبراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماماً ! "**

 **الميزان ج2 ص 91**

# تاريخ امامت ابراهيم "ع"

اين آيه، تاريخ " **امامت**" ابراهيم عليه السلام است. اين واقعه در اواخر عمر آن حضرت اتفاق افتاده است، و آن زماني است در دوران پيري ابراهيم، بعد ازتولد اسماعيل و اسحق عليهماالسلام، همچنين بعداز آني است كه اسماعيل و مادرش را از سرزمين فلسطين به سرزمين " **مكه**" منتقل كرد:

 « **… و چون پروردگار ابراهيم، اورا با كلماتي بيازمود،**

 **و او به حد كمال آن امتحانات را انجام داد، بوي گفت:**

**- من تورا براي مردم امام خواهم كرد !**

**ابراهيم گفت:**

**- آيا از ذريه ام نيز كساني را به امامت مي رساني ؟**

**فرمود:**

**- آري اگر شايسته باشند!**

 **كه عهد من به ظالمين نمي رسد**! »

تحليل آيات فوق مسلم مي دارد كه اين گزينش، بعد از تولد فرزندان ابراهيم "ع" بود، زيرا اگر موضوع امامت، قبل از بشارت ملائكه به تولد اسماعيل و اسحق بود، ابراهيم عليه السلام علمي به اينكه صاحب ذريـــه مي شود نداشت، زيرا حتي بعداز بشارت دادن ملائكه، طبق نقل قرآن، ابراهيم باز آنرا باور نميكرد، و

در جواب ملائكه سخني گفت كه نوميدي از اولاددار شدن از آن پيداست:

**« - آيا مرا كه پيري برمن مسلط شده بشارت مي دهيد؟**

 **بچه بشارت مي دهيد؟**

 **گفتند: به حق بشارت مي دهيم!**

 **زنهار از نوميدان مباش ! »**

همچنانكه قرآن حكايت مي كند، همسر او نيز اميدي نداشت به اينكه صاحب فرزند شود، چون اين گفتگو شنيد بخنديد، و گفت:

**« - اي واي ! آيا من بچه مي آورم؟**

 **با اينكه پيرزالي هستم كه حتي در جواني ام نازا بودم،**

 **و شوهرم پير فرتوت است؟!!**

 **اين بشارت چيزي است عجيب!! »**

**گفتند:**

 **« آيا از امر خدا تعجب مي كني ؟!!**

 **رحمت خدا و بركات او شامل حال شما اهل بيت است،**

 **و او حميد و مجيد است ! »**

 پس زماني كه ابراهيم عليه السلام به مقام " **امامت**" رسيد، اين مراحل گذشته بود، و نمي توانست عملاً قبل از اين تاريخ باشد، زيرا ابراهيم بعد از شنيدن اين مژده كه خدا اورا به مقام " **امامت**" ترفيع مي دهد، تقاضا مي كند كه اين مقام را به بعضي از ذرية او نيز عطا كند، پس در اين زمان او داراي فرزند بوده است. و نيز دوران پيري و فرتوتي او مدتي قبل – يعني زمان بشارت فرزندانش – شروع شده بود، زيرا زنش گفت:

« شوهرم پير فرتوت است – **هذا بعلي شيخاً….** »

خود ابراهيم عليه السلام نيز تاريخ فرزنددار شدن خودرا در پيري چنين بيان ميكند:

**« شكر خداي را كه در دوران پيري اسماعيل و اسحق را به من ارزاني داشت !»**

و نيز زمان به امامت رسيدن ابراهيم وقتي است كه پروردگارش آزمايش ها نموده و او در همة آنها پيروز گرديده بود، و بدين جهت پروردگارش فرمود:

« **- من تورا امام خواهم كرد !** »

معلوم است اين امتحانات، همان انواع بلاهائي بود كه در زندگي بدان مبتلا شده بود و قرآن كريم به آنها تصريح فرموده است.

 روشن ترين اين امتحانها و بلاها – داستان بريدن سر فرزندش اسماعيل بود . پس وجود اسماعيل و جريان سربريدن او قبل از زمان اعطاي مقام امامت از طرف خدا بوده است، يعني امامت ابراهيم به بهاي تمام اين ابتلائات و پيروز و موفق درآمدن او از امتحانات، يعني زمان كمال پيري او بوده است –

 وَاِذِابْتَلي اِبراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماماً !

 **ترتيب مقامات ابراهيم**

مقاماتي كه ابراهيم عليه السلام به دست آورده به ترتيب زير بوده است:

مقام عبوديت،

مقام نبوت،

مقام رسالت،

مقام خلّت،

مقام امامت.

خداي تعالي قبل از آنكه اورا نبي كند، در همان ابتداي امر داراي " **رشد**" كرد، و رشد همان "**عبوديت**" است.

آن روزي كه ابراهيم به پدرخود اعتراض كرد كه چرا بتهارا مي پرستيد، نبي بوده است !

**( فرق بين نبي و رسول اين است كه نبي در خواب واسطة وحي را مي بيند و وحي را مي گيرد ولي رسول فرشتة وحي را در بيداري مي بيند و با او صحبت مي كند.)**

مقام رسالت در اواخر عمر ابراهيم"ع" و سنين پيري او، و بعداز جدائي از پدر و قومش اعطاء شده است و در آن ملائكة خدارا در بيداري ديده و با آنان صحبت كرده است . همان زماني است كه به او مژدة فرزندي دادند و او گفت من پيرم!

اگر خدا اورا براي خود " **خليل**" گرفت، براي خاطر اين كيش و ملت حنيفي است كه وي به امر پروردگارش تشريع كرد، و به خاطر شرافت آن كيش، ابراهيم به مقام "**خلت**"مشرف گرديد. (خداي سبحان اعراض از كيش ابراهيم را كه نوعي ظلم است " **سفاهت**" خوانده است! )

**مقام امامت** ابراهيم "ع" را آية زير تأئيد مي كند:

« اِنّي جاعِلُكَ للنّاسِ اِماماً ! »

 همانگونه كه قبلاً بحث شد زمان و تاريخ اين گزينش الهي در اواخر عمر آن حضرت بوده است.

**مستند:آية124بقره و 90 انعام " قالَ اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَمِن ذُرّيَّتي .... "**

 **الميزان ج2 ص 108**

# ادامه امامت ابراهيم تا امت محمد رسول الله "ص"

درتاريخ امامت ابراهيم "ع" در قرآن مجيد آمده كه:

« وقتي پروردگار ابراهيم او را با كلماتي يا آزمايشهائي بيازمود و او از عهدة آزمايشها پيروز برآمد، فرمود: تورا امام خواهم كرد! »

 ابراهيم "ع" سؤال كرد:

« **از ذرية من نيز كساني را به امامت مي رساني** ؟ »

فرمود:

« **عهد من به ظالمين نمي رسد** ! »

حال بايد ديد با شرطي كه خـداي تـعالي فرمود، كـدام يك از فرزندان و نسل ابراهيم عليه السلام شايستگي اين مقام را دارند كه ادامه دهندة " **امامت**" آن بزرگوار باشند؟ در آيـــة 90 سوره انعــــام چنين مي خوانيم :

 **« ما اسحق و يعقوب**

**را به ابراهيم داديم،**

**و همه شان را هدايت كرديم،**

**نوح را هم قبلاً هدايت كرده بوديم.**

**و همچنين از "ذريّة او" : داود، سليمان، ايوب، يوسف، موسي و هارون را !**

**و ما اين چنين نيكوكاران را پاداش مي بخشيم!**

**و نيز:**

**زكريا، يحيي، عيسي، و الياس را !**

**كه همه از " صالحان " بودند!**

**و نيز: اسماعيل، يسع، يونس، و لوط را !**

**كه هريك را بر عالمين برتري داديم !**

**و نيز:**

**از پدران ايشان،**

**ذريه هاي ايشان،**

**و برادرانشان !**

 **كه علاوه بر هدايت و برتري " اجتباء " هم داديم!**

**و "هدايت به سوي صراط مستقيم" ارزاني داشتيم !**

**اين هدايت " هدايت خداست" !**

**كه هر يك از " بندگان" خودرا بخواهد با آن هدايت مي كند!**

**و اگر بندگانش شرك بورزند، همه اعمالشان حبط و باطل خواهد شد!**

**و اينها :**

**همان هائي هستند كه،**

**"كتاب" و "حكم" و " نبوت" به آنها داديم !**

**پس اگر قوم تو اي محمد!**

**به " قرآن و هدايت" كفر بورزند،**

**"مردمي ديگر" را موكل برآن كرده ايم،**

**كه هرگز به آن " كفر" نمي ورزند!**

**و آنان:**

**كساني هستند كه خدا هدايتشان كرده است،**

**پس به " هدايت" آنان،**

**" اقتداء " بكن !**

از سياق آيات فوق برمي آيد : كه " **هــدايت انبـــياء** " چيزي است كه وضــع آن تغيير و تخلف نمي پذيرد. و اين "**هــــدايت**" بعد از رسول خدا «ص» همچنان در امت او هست، و از ميان امتش برداشته نمي شود، بلكه در ميان امت او آنانكه از « **ذرية** » ابراهيم عليه السلامند، همواره اين هدايت را در اختيار دارند...

وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً في عَقِبِهِ !

 خداوند سبحان آن **هدايت** را كلمه اي باقي در دودمان ابراهيم قرارداد !

اين " **هدايت**" هدايت به " **امر**" خداست، و " **هدايت به حق**" است، نه هدايت به معناي راهنمائي!

خداي تعالي خبر داد كه هدايت به اين معنا را " **كلمه اي باقي در دودمان ابراهيم** عليه السلام " قرار مي دهد.

از آنچه گذشت اين معنا روشن گرديد كه " **امامت**" بعد از ابراهيم "ع" در فرزندان او خواهد بود. چون ابراهيم"ع" از خدا خواست تا امامت را در **بعضي از ذريه اش** قرار دهد، نه در همة ! و جوابش داده شد كه در همين بعضي هم به " **ظالمين**" از فرزندان او نمي رسد!

پر واضح است كه همة فرزندان ابراهيم"ع" و نسل وي ستمگر و ظالم نبوده اند، تا نرسيدن عهد خدا به ستمگران معنايش اين باشد كه هيچ يك از فرزندان ابراهيم "ع" عهد امامت را نائل نشوند.

پس اين پاسخي كه خداوند به درخواست او داد، در حقيقت اجابت او بوده، اما با بيان اينكه امامت "**عهدي**" است، و **" عهد خداي تعالي**" به "**ستمگران**" نمي رسد!

**مستند: آية 124 سورة بقره " وَاِذِابْتَلي اِبراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ . . . ! "**

 **الميزان ج2 ص 93**

# مفهوم كلمات، ابتلائات و امتحانات ابراهيم "ع"

در تاريخ زندگي ابراهيم عليه السلام امتحان ها و ابتلائاتي زياد بوده كه خدا از او به عمل آورده، و سرانجام بالاترين مقام يعني " امامت " را به اين پيغمبر و نبي و عبد و خليل خود بخشيده است.

 معلوم است كه امتحانات ابراهيم "ع" همان انواع بلاهائي بود كه در زندگي بدان مبتلاء شده است و قرآن كريم به آنها تصريح كرده است. روشن ترين آن امتحانات داستان سربريدن فرزندش اسماعيل است كه قرآن كريم آنرا چنين بيان مي كند:

**« - پسرم ! در خواب مي بينم كه من به دست خودم تورا ذبح مي كنم... دراين واقعه ترا چه نظري است؟**

**اسماعيل جواب داد:**

**- اي پدر به هرچه مأموريت يافته اي انجام بده !**

 **كه انشاء الله مرا شكيبا خواهي يافت !**

**پس چون هردو تسليم امر حق گشتند،**

 **و اورا براي كشتن به رو درافكند،**

 **درآن حال كه كارد به گلويش كشيد،**

 **خطاب كرديم :**

**- اي ابراهيم ! تو مأموريت عالم رؤيا يت را انجام دادي،**

 **كارد از گلويش بردار ! كه ما نيكوكاران را چنين پاداش مي دهيم !**

**اين ابتلاء همان امتحاني است كه حقيقت حال اهل ايمان را روشن مي كند…!** »

 همانگونه كه در مباحث قبلي گفته شد اين قضيه در دوران پيري ابراهيم "ع" اتفاق افتاده است. خداوند، طبق نقل صريح قرآن، اسماعيل و اسحق را در زمان پيري به ابراهيم "ع" ارزاني داشته بود.

 با اينكه در آية مورد بحث، امتحان ابراهيم را به وسيلة " **كلمات**" دانسته است ولي اين بدان جهت است كه الفاظ وظايف عملي براي آن جناب معين و از عهد و پيمانها و دستورالعمل ها حكايت مي كرده است، لذا امتحان فقط با برنامه هاي عملي صورت مي گيرد، و عمل است كه صفات دروني انسان را ظاهر مي سازد، نه گفتار !

 مراد به " **كلمات**" در آية مورد بحث، همان قضايائي است كه ابراهيم "ع" با آنها آزمايش شد، و عهدهائي است الهي كه وفاي بدانها را از او خواسته بودند: مانند قضية كواكب، بت ها، آتش، هجرت، قرباني فرزند و ….

 اگر در آية موردبحث، نامي از اين امتحانات نبرده است، براي ايـن بوده كه نيازي به ذكر آنها نداشته، بلكه همين كه فرمود: " **چون از آن امتحانات پيروز درآمدي ما تورا امام خواهيم كرد!**" مي فهماند كه آن امور، اموري بوده كه لياقت آن جناب را براي مقام امامت اثبات مي كرده است، چون امامت را مترتب برآن امور كرده است.

 پس اين صحنه ها كه برشمرديم، همان " **كلمات**" بوده است .

**مستند: آية 124 سورة بقره " وَاِذِابْتَلي اِبراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ . . . ! "**

 **الميزان ج2 ص 95**

# مفهوم " كلمه" و " تمام شدن " آن

" **كلمه**" هرچند، در قرآن كريم، بر موجودات و اعيان خارجي اطلاق شده، نه بر الفاظ و اقوال، و لكن همين نيز به عنايت قول و لفظ است. و هرجا كه در قرآن كريم لفظ " **كلمه** "را به خدا نسبت داده منظورش از آن قول " **كن فيكون**" است، مانند:

* **« … و كلمه اي از او نامش عيسي بن مريم بود. »**
* **« مَثَل عيسي نزد خدا، مَثَل آدم است كه اورا از خاك بيافريد، و سپس فرمود: باش، پس موجود شد – كن فيكون ! »**
* **« كسي كلمات خدا را تغيير نمي تواند بدهد! »**
* **« تبديلي براي كلمات خدا نيست. »**
* **« خدا با كلمات خود حق را محقق مي سازد.»**
* **« آنها كه كلمة عذاب پروردگارت عليه آنان حتمي شده، ايمان نمي آورند.»**
* **« ولكن كلمة عذاب حتمي شده بود.»**
* **« و اين چنين كلمة پروردگارت بر كساني كه كافر شدند محقق گشت، كه اصحاب آتشند! »**
* **« اگر نبود كه كلمة خدا قبلاً براي مــدتي معيـــن گذشته بود، هر آينه قضـــا بين آنان رانده مي شد. »**
* **« و كلمة الله هي العليا. . . و كلمة خدا همواره دست بالاست ! »**
* **« گفت حق اين است كه . . . و حق مي گويم ! »**
* **« تنها گفتار ما به چيزي كه بخواهيم ايجاد كنيم، اين است كه به آن مي گوئيم:**
* **باش ! و آن چيز موجود شود ! »**

در همة موارد بالا، منظور از لفظ **" كلمه"** قول و سخن است، به اين عنايت كه كار **" قـــول"** را مي كند، چون **قول** عبارت است از اينكه گوينده آنچه را مي خواهد به شنونده اعلام بدارد، يا به او خبر بدهد، ويا از او بخواهد.

به همين جهت بسيار مي شود كه در كلام خداي تعالي **" كلمه"** يا "**كلمات**" به وصف **" تمام"** توصيف مي شود، مانند:

- « **كلمة** پروردگارت از درستي و عدل " **تمـــام**" شد، هيچ كس نيست كه **كلمات** اورا دگرگونه سازد! »

* « **كلمة حسناي** پروردگارت بر بني اسرائيل **" تمام"** شد ! »

گويا **كلمه** وقتي از گوينده اش صادر مي شود هنوز **تمام** نيست، و وقتي **تمام** مي شودكه لباس عمل بپوشد، آنوقت است كه **" تمام"** و " **صدق**" مي شود.

در مورد حضرت ابراهيم عليه السلام، وقتي فرمود:

« چون ابراهيم را پروردگارش با **كلماتي** بيازمود،

و او به حد كامـل آن امتحانات را **تمام** كرد. . . .»

منظور از " **كلمات**" قضايائي است كه ابراهيم با آنها آزمايش شد و عهدهائي است الهي، كه وفاي بدانها را از او خواسته بودند، مانند: قضية كواكب، بت ها، آتش، هجرت، قرباني اسماعيل و …. پس اين صحنه ها كه برشمرديم، همان **" كلمات"** بوده اند .

**و اما " تمام كردن كلمات " به چه معناست؟**

اگر از لحاظ ابراهيم تفسير كنيم، معنايش اين مي شود كه:

* ابراهيم آن **كلمات** را **تمام** كرد، يعني آنچه را كه خدا از او مي خواست، انجام داد و امتثال نمود .

و اگر از لحاظ خداي تعالي تفسير كنيم، معنايش اين مي شود كه:

* خدا **كلمات** را تمام كرد، يعني توفيق را شامل حال ابراهيم كرد و مساعدتش فرمود تا همانطور كه او مي خواست دستورش را عمل كند .

**مستند: آيات مندرج در متن**

 **الميزان ج2 ص 102**

# يقين ابراهيم، و ملازمه آن با مقام امامت

قرآن كريم دربارة حضرت ابراهيم عليه السلام مي فرمايد:

« **ما اين چنين " ملكوت" آسمانها و زمين را به ابراهيم نشان داديم**

**تا به مقام اهل" يقين" برسد.** »

اين آيه به ظاهرش مي فهماند كه : "**نشان دادن ملكوت**" به ابراهيم مقــدمه بوده براي اين كه نعمت " **يقين**" را بر او افاضه فرمايد.

بدين ترتيب ملاحظه مي شود كه هيچ وقت " **يقين**" از **" مشاهدة ملكوت**" جدا نيست !

 از طرف ديگر در شناخت " **امام**" در مباحث قبلي گفتيم كه " **امام**" بايد انساني داراي "**يقين**" باشد، انساني كه عالم ملكوت برايش مكشوف باشـد، و

با كلماتي از خداي سبحان برايش محقق گشته باشد.

 " **ملكوت**" عبارت است از همان " **امر**" و " **امر**" عبارت است از " **ناحية باطن اين عالم**" !

 "**امام**" كسي است كه باطن دلها و اعمال، وحقيقت آن پيش رويش حاضر است و از او غايب نيست.

 خداي تعالي براي موهبت " **امامت**" سببي معرفي كرده كه آن عبارت است از " **صبر**" و " **يقين**" . و اين ملاك از آيه زير فهميده مي شود:

 **« اِنَّما صَبَروُا و كانوُا بِآياتِنا يؤُقِنونَ ! »**

 به حكم اين آيه، ملاك در رسيدن به مقام " **امامت**" صبر در راه خداست: " **صبرمطلق**" ! در نتيجه مي رساند كه شايستگان مقام امامت در برابر تمامي صحنه هائي كه براي آزمايش آنها پيش آمده، تا مقام عبوديت و پاية بندگي آنها روشن شود، " **صبر**" مي كنند، در حالي كه قبل از آن پيش آمدها، داراي "**يقين**" هم هستند.

 اين همان يقيني است كه در آية فوق نتيجة مشاهدة ملكوت آسمانها و زمين معرفي كرده است .

**مستند:آية 260سورة بقره " وَ اِذ قالَ اِبراهيمُ رَبِّ اَرِني كَيفَ تُحييِ الْمَوْتي ا ...."**

 **الميزان ج4 ص255**

# مشاهده ملكوت، و كيفيت احياء اموات

قرآن مجيد از حضرت ابراهيم خليل عليه السلام زماني را نقل مي كند كه از خداي تعالي درخواست ديدن " **احياء – زنده شدن** " را كرد. البته اين درخواست بـراي "**بيـان استـدلالي**" موضوع نبود بلكه درخواست روشن شدن حقيقت را كرده، اما از راه "**بيان عملي**" يعني " **نشان دادن**"، نه " **بيان علمي و استدلالي**" !

 او از خدا درخواست كرد كه خدا " **كيفيت احياء** " را به او نشان دهد، نه "**اصل احياء** " را، يعني فرمود: چگونه مردگان را زنده مي كني ؟!

 منظور ابراهيم "ع" اين نبود كه بداند چگونه اجزاء مادي مرده حيات مي پذيرد و اجزاء متلاشي دوباره جمع مي گردد و به صورت موجودي زنده شكل مي گيرد، بلكه مقصود او اين بوده كه **كيفيت افاضة حيات برمردگان** را بداند، و اينكه خدا به اجزاء آن مرده چه مي كند كه زنده مي شود!؟

 يعني سؤال از سبب و كيفيت تأثير سبب است، كه بمفهوم ديگر ديدن " **ملكوت**" اشياء است، آنجاكه خدا مي فرمايد:

 **« اِنَّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَيئاً اَن يَقوُلُ لَهُ كُنْ فَيَكوُنَ !**

**" امر" او چيزي را كه او بخواهد ايجاد كند اين است كه " بگويد" "باش!" و آن چيز " موجود شود! "**

**پاك است آنكه " ملكوت همة اشياء" در دست اوست …! »**

**از سوي ديگر خداي تعالي فرموده:**

**« ما اين چنين "ملكوت" آسمانها و زمين را به ابراهيم نشان داديم تا از صاحبان يقين شود ! »**

و يكي از ملكوت آسمانها و زمين همين زنده كردن مرغان است به دست ابراهيم "ع" كه آيات سورة بقره چنين از آن حكايت مي كنند:

**« به ياد آر آن زمان را كه ابراهيم گفت:**

**- پروردگارا ! نشانم بده چگونه مردگان را زنده مي كني؟**

**فرمود: - مگر ايمان نداري ؟!**

**عرضه داشت: - بله، ولي مي خواهم قلبم آرامش يابد!**

**فرمود:**

**- پس، چهار مرغ بگير و قطعه قطعه كن، و هر قسمتي از آن را بر سر**

 **كوهي بگذار، و آنگاه يكي يكي را صدا بزن، خواهي ديد كه با شتاب نزد تو مي آيند، و بدان كه خدا مقتدري شكست ناپذير و خدائي محكم كار است ! »**

 پس اين قصه آن طور كه در ابتداء به نظر مي رسد، يك داستان ساده نيست، و اگر به اين سادگي ها بود كافي بود خود خداي تعالي مرده اي را، هرچه باشد، مرغ يا حيواني ديگر، پيش روي ابراهيم "ع" زنده كند، ولي ملاحظه مي كنيد كه خصوصيات و قيود خاصي به شرح زير درآن گنجانيده شده است:

مرده اي كه مي خواهد زنده كند " **مرغ**" باشد،

مرغ خاص و به عدد خاص باشد،

مرغ ها زنده باشند،

ابراهيم شخصاً آنهارا بكشد،

خودش آنهارا به هم مخلوط كند، به طوري كه اجزاء بدن آنها بهم آميخته گردد،

گوشت هاي درهم شده را چهار قسمت كند،

هرقسمتي را در محلي دور از قسمتهاي ديگر بگذارد، مثلاً هريك را بر قلة كوهي بگذارد،

عمل زنده كردن به دست خود ابراهيم "ع" انجام شود، يعني به دست كسي كه درخواست كرده است،

با دعوت و دعاي ابراهيم آنها زنده شوند،

10- هر چهار مرغ نزد ابراهيم "ع" حاضر شوند!

اين خصوصيات ارتباطي با سؤال ابراهيم"ع" دارد. در درخواست ابراهيم " ع" دو موضوع وجود داشت:

آن جناب خواسته است " **احياء**" را بدان جهت كه فعل خداي سبحان است مشاهده كند نه بدان جهت كه وصف اجزاء ماده است كه مي خواهد حامل حيات شود. لذا اقتضا داشت اين امر به دست خود او اجرا شود، لذا فرمود:

- چهار مرغ بگير ! و به دست خود ذبح كن!

 و هرقسمتي را بر سر كوهي بگذار ! سپس آنهارا بخوان …!

در اينجا ، خداي تعالي دويدن مرغان به سوي ابراهيم را كه همان " زنده **شدن**" مرغان است مربوط به دعوت ابراهيم كرد.

پس معلوم مي شود آن سببي كه حيات را به مرده اي كه قرار است زنده شود، افاضه مي كند همان "**دعوت**" ابراهيم است.

با اينكه ما مي دانيم هيچ احيائي بدون امر خداي تعالي نيست پس معلوم مي شود " **دعوت**" ابراهيم به **" امر**" خدا به نحوي متصل به امر خدا بوده است كه زنده شدن مرغان گوئي هم از ناحية امر خدا بوده و هم از ناحية دعوت او ... و اينجا بود كه ابراهيم عليه السلام كيفيت زنده شدن مرغان يعني **" افاضة** **حيات"** از "**امرخد**ا" به آن مردگان را مشاهده كرد.

و اگر " **دعوت**" ابراهيم متصل به " **امــر خدا**" يعني آن امر " **كن** " كه بخواهد چيزي را ايجاد كند مي فرمايد: " **كن** !" نبود و گفتار او مانند گفتار ما بود و به امر خدا اتصال نداشت، خود او نيز مثل ما مي شد و هزار بار هم به چيزي مي گفت " **كن**" چيزي موجود نمي شد!

خصوصيت دوم موضوع مربوط مي شود به **تعداد و كثرت مردگان.**

يعني وقتي جسد هاي متعددي بپوسند و اجزايشان متلاشي شود و كسي نفهمد اين خاك از آن چه مرده اي است و همه در ظلمت فنا گم گشته باشند كه نه در خارج خبري از آنها باقي باشد و نه در ذهن ها . . . با چنين وضعي چگونه قدرت زنده كننده به يك يك آنها جداگانه احاطه پيدا مي كند در حالي كه محاطي باقي نمانده تا كسي بدان احاطه پيدا كند ؟

خداي تعالي وقتي موجودي از موجودات جاندار را ايجاد مي كند و يا زندگي را دوباره به اجزاء ماده مرده آن برمي گرداند، ايجادش نخست به روح صاحب حيات آن تعلق مي گيرد و آنگاه به تبع آن البته اجزاء مادي آن نيز موجود مي شود وهمان روابطي را كه قبلاً بين اجزاء بود مجدداً برقرار مي گردد، چون آن روابط نزد خدا محفوظ است، و اين مائيم كه احاطه به آن روابط نداريم.

 پس تعيُّن جسد به وسيلة تعيُّن روح است. و جسد بلافاصله بعد از تعيُّن روح متعين مي شود، و هيچ چيزي نمي تواند جلوگيرش شود. و به همين فوريت اشاره مي كند آنجا كه مي فرمايد:

 **« ثُمَّ ادِّعهُنَّ يَأتِيَنَكَ سَعياً - سپس آنهارا بخوان كه باسرعت و بلافاصله بسوي تو مي آيند! »**

 ( از لحاظ تاريخ زماني، اين قصه بعداز مهاجرت ابراهيم "ع" از سرزمين بابل به سوريه اتفاق افتاده است، زيرا سرزمين بابل كوه ندارد.)

**فصل چهارم**

**ملّت ابـراهيم**

**مستند: آية 120 تا 123سورة نحل " اِنَّ اِبراهيمَ كانَ اُمَّةً قانِـتاً لِلّهِ حَنيفاً …."**

 **الميزان ج2 ص 123**

# ابراهيم خود يك ملت بود!

**« اِنَّ اِبراهيمَ كانَ اُمَّةً ! »**

 **« اين كيش و مذهب كه ما به تو نازل كرديم،**

 **اي رسول خدا !**

**ملتي است كه ابتداء به ابراهيم داديم،**

**و اورا برگزيديم و به سوي صراط مستقيم هدايت نموديم،**

 **و با آن ملت، دنيا و آخرتش را اصلاح كرديم،**

 **ملتي است معتدل و جاري بر طبق فطرت،**

 **كه تنها طيبات در آن حلال،**

 **و تنها خبائث در آن حرام شده است،**

 **و با به كار بستن آن، خيراتي كه ابراهيم به دست آورد،**

 **به دست مي آيد**! »

 كلمة « **امــــت** » قائم مــقام جماعت در عبادت خداست، يا به معنـاي امامي است كه به وي اقتداء مي شود.

 بعضي گفته اند: ابراهيم امتي بوده كه تا مدتي يك فرد داشته و آنهم خودش بوده است، چون تا مدتي غيراز آن جناب فرد ديگري موحد نبوده است.

 از امام صادق عليه السلام چنين نقل شده كه :

 « روزگاري بود كه در تمام روي زمين جزيك نفر خدارا پرستش نمي كرد و ا گر غير او فرد ديگري بود خداوند در آية: " **اِنَّ اِبراهيمَ كانَ اُمَّةً …،** " او را هم اضافه مي كرد، پس از مدتي خدا اورا با به دنيا آوردن اسماعيل و اسحق مأنوس نمود و سه نفر شدند. »

 كلمة " **قانت**" به معناي اطاعت و عبادت و يا دوام در آن دو است.

 كلمة " **حنيف**" به معني ميل كردن به وسط و اعتدال و اجتناب از ميل به افراط و تفريط است.

 " **اجتباء پروردگار**" به اين معني است كه پروردگار كسي را خالص براي خود سازد، و از مذهب هاي مختلف جمع آوري اش نمايد. و دليل اجتباي ابراهيم را قرآن مجيد "**شكر نعمت**" خوانده و فرموده است: " شاكِراً لِاَنعُمِهِ اِجتَباهُ و...." و حقيقت شكر اخلاص در عبوديت است.

 قرآن مجيد مي فرمايد:

 **« به ابراهيم در اين دنيا حسنه اعطاءكرديم و او در آخرت از صالحان است!** »

مقصود از " **حسنه**" در دنيا معيشت نيكوست، و ابراهيم عليه السلام داراي ثروتي فراوان و مروتي عظيم بوده است.

در اينكه ابراهيم عليه السلام را به صفات نامبرده توصيف كرد اشاره به اين است كه صفات نامبرده آثار نيك اين دين حنيف است، و اگر انسان به اين دين درآيد، اورا به تدريج به راهي مي اندازد كه ابراهيم عليه السلام را بدان انداخت.

و در آخر سوره مي فرمايد: **« - اي رسول خدا ! به تو وحي كرديم كه آئين معتدل ابراهيم را پيروي كن كه او از مشركان نبود! »**

**مستند: آية 78سورة حج " مِلَّةَ اَبيكُم اِبراهيمَ وَ هُـوَ سَمّاكُمُ الْمُسلِمينَ …."**

 **الميزان ج14ص16**

# مفهوم ملت ابراهيم

قرآن كريم دين اسلام را « **ملت ابراهيم** » و "**دين حنيف**" او دانسته و فرموده است:

**« مِلَّــــةَ اَبيكُم اِبراهيمَ » ( حج 78)**

**« قُل بَل مِـــــلَّةَ اِبراهيمَ حَنيفاً » ( بقره 135)**

 وقتي دين اسلام را ملت ابراهيم مي خوانيم اين بدان معني نيست كه دين اسلام با همه اصول و فروعي كه دارد در زمان ابراهيم"ع" تشريع شده است، و نمي توانيم چنين حرفي بزنيم زيرا از آيه زير عكس اين معنا استفاده مي شود:

 « شَرَعَ لَكُم مِنَ الدّينِ ما وَصّي بِهِ نوُحا

 وَالَّذي اَوحَينا اِلَيكَ وَما وَصَّينا بِه

 اِبراهيمَ وَ موُسي و عيسي ! » (شوري13)

 يعني: « **از امور دين آنچه را به نوح سفارش كرده بوديم و آنچه را به تو وحي كرديم و آنچه را به ابراهيم و موسي و عيسي سفارش كرده بوديم، براي شما مقرر كرد كه: دين را بپا داريد!** »

 ولي مي خواهيم بگوئيم كه از آية فوق و همچنين از آية زير استفاده مي شود كه: شرايع و احكام اسلام هم از آن فطرياتي سرچشمه مي گيرد كه ابراهيم عليه السلام به زبان تشريع كرده است و هر عملي كه موافق با فطرت باشد مورد امر، و هر عملي كه مخالف فطرت باشد مورد نهي قرار داده است:

**« قُل اِنَّني هَداني رَبّي اِلي صِراطٍ مُستَقيمٍ ديناً قِيَماً مِلَّةَ اِبراهيمَ حَنيفاً !»**

 **(انعام161)**

**مستند: آية 130 سوره بقره " وَمَن يَرغَبُ عَن مِلَّةِ اِبراهيمَ اِلّا مَن سَفِهَ نَــفسَهُ …."**

 **الميزان ج2 ص 157**

# پايه گذاري ملت ابراهيم

قرآن كريم در آية فوق شرح لحظاتي را مي دهد كه دستور اسلام به ابراهيم"ع" صادر مي شود و ابراهيم اظهار اسلام مي كند و كيش و ملت ابراهيم پايه گذاري مي شود و خداوند تمام انسانها در تمام ادوار تاريخ و تمام پيروان همة انبياء را به پيروي از اسلام و كيش و ملت ابراهيم دستور مي دهد و اعراض از ملت و كيش ابراهيم را از حماقت نفس مي شمارد و ناشي از تشخيص ندادن اموري كه نافع به حال نفس است و از اموري كه مضر به حال آن است. اين همان آيه اي است كه روايت مشهور دربارة عقل از آن استفاده شده است، آنجا كه مي فرمايد:

 **«انّ العقل ماعبد به الرحمن – عقل چيزي است كه با آن خداي رحمـن عبادت مي شود! »**

 خداوند فرموده:

 « **كسي از كيش ابراهيم روگردان است كه خود را دچار حماقت كرده و فهم خدادادي را از دست داده است، با اينكه ما او را در دنيا برگزيديم و او در آخرت از صالحان است !**

 **آن زمانش را بياد آر كه پروردگارش به وي گفت: اسلام بياور! گفت:**

**- من تسليم رب العالمينم !**  »

1- خداي تعالي وقتي اين قسمت از تاريخ ابراهيم عليه السلام را براي پيامبر اسلام حكايت مي كند، مي فرمايد: « **چون پروردگارش به او گفت: - اسلام بياور…!** » اين ترتيب بيان مي رساند آنچه گفته از اسراري بوده كه جاي گفتگويش مقام انس خلوت بود.

 اما در جوابي كه ابراهيم عليه السلام داد **( با تمام آزادي در گفتگو كه عبارت بالا از آن پرده برمي دارد،)** از لحن آن پيداست كه تواضع بندگي خودرا حفظ كرد و ادب حضور را مراعات نمود و خودرا مختص به مقام قرب و متشرف به حظيرة انس حساب نكرد بلكه ادب بندگي و ذليلي و مربوبي خود را در برابر كسي كه عالميان در برابرش تسليمند، حفظ نمود و نگفت: " من تسليم توام !" بلكه عرض كرد: " **من تسليم آنم كه همة عالم مربوب و تسليم اويند!** "

2- جملة « اِذقالَ رَبـُّهُ : اَسلِمْ ! قالَ: اَسلَمتُ لِرَبُّ الْعالَمينَ …!» ظاهر در اين است كه امر" اسلم" امر تشريعي است و ابراهيم عليه السلام دعوت پروردگار خودرا اجابت نمود و به اختيار تسليم خدا گرديد، و اين امر، امر تكويني نبود، يعني اسلام در اين مرحله اسلام خدادادي نبود!

اين هم مسلم است كه امر نامبرده از اوامري بوده كه در ابتداء كار ابراهيم متوجه او شده است. چون يك بارهم ابراهيم"ع" در اواخر عمرش از خداي تعالي براي خودش و فرزندش اسماعيل تقاضاي اسلام كرد، و آن زماني بود كه بناي كعبه را تمام كردند. اما در اين مرحله چيزي را تقاضا كرد كه به اختيار خود او نبود و كسي نمي تواند با اختيار خود آن قسم از اسلام را تحصيل كند كه ابراهيم نبي و رسول و خليل و امام، درخواست آنرا مي كند. معلوم مي شود اسلام درخواستي او در اين مرحله يك امر خدادادي است و موهبتي است كه از طرف خدا افاضه مي شود و خواست انسان در به دست آوردن آن دخالتي ندارد!

**( شرح مراتب اسلام و ايمان در مبحثي جداگانه بيان شده است .)**

3- گزينش و اصطفاي ابراهيم نيز ضمن اين آيات نقل شده است.

" اصطفاء" بمعناي گرفتن چكيده و خالص هر چيز است. اين كلمه وقتي با مقامات ولايت ملاحظه شود منطبق بر خلوص عبادت مي شود. اصطفاء در اين مقام اين است كه بنده در تمامي شئونش بر مقتضاي مملوكيت خود رفتار كند يعني براي پروردگارش تسليم محض باشد. اين معنا با همان عمل به دين در جميع شئون تحقق مي يابد. خداوند دين را هم همان تسليم خدا شدن معرفي كرده است: اِنَّ الدّين عِندَاللهِ الاِسلام !

اصطفاء و گزينش ابراهيم نيز در همان تاريخي صورت گرفت كه فرمود:

 اسلام آور! گفت: تسليم رب العالمين هستم !

**مستند: آيات مندرج در متن الميزان ج14ص25**

# يادگارهاي ابراهيم درجامعه بشري

اولين اثري كه ابراهيم عليه السلام از خود به يادگار گذاشت " دين توحيد" است. از آن روز تاكنون هر فردي و هر جامعه اي از اين نعمت برخوردار شده از بركت وجود آن جناب بوده است.

 امروز هم ادياني كه به ظاهر دين توحيد خوانده مي شود از يادگارها و آثار وجودي آن حضرتند، زيرا يكي ازآن اديان دين"يهود" است كه منتهي و منتسب به حضرت موسي بن عمران عليه السلام است. موسي بن عمران يكي از فرزندان ابراهيم"ع" شمرده مي شود زيرا نسل او به" اسرائيل" يعـني يعـقوب بن اسـحق منتهي مي گردد، و اسحق فرزند ابراهيم "ع" است.

 يكي ديگر دين "نصرانيت" است كه منتهي مي شود به حضرت عيسي بن مريم عليه السلام، و نسب عيسي بن مريم به ابراهيم مي رسد.

 و همچنين دين " اسلام" كه از جملة اديان توحيدي است، چه اين دين مبين منسوب به رسول الله محمــد بن عبـــدالله "ص" است، و نسب آن جناب نيز به اسماعيل ذبيح فرزند ابراهيم خليل الله "ع" منتهي مي شود.

پس، مي توان گفت دين توحيد در دنيا از آثار و بركات آن بزرگوار است. علاوه بر اصل توحيد، برخي از فروعات ديني نيز از آن جناب به يادگار مانده است، مانند:

 **نماز، زكات، حج، مباح شمردن گوشت چهارپايان،**

**تبري جستن از دشمنان خدا، تحيت گفتن به " سلام"،**

**احكام دهگانة مربوط به طهارت و نظافت:**

 ( كه پنج حكم آن مربوط به سر، و پنج حكم ديگرش مربوط به ساير اعضاي بدن است،

كه پنج حكم مربوط به سر عبارتند از:

**گرفتن آبخور سبيل، گذاشتن ريش، بافتن گيسوان، مسواك كردن و خلال نمودن دندان.**

 و پنج حكم مربوط به ساير اعضاء عبارتند از:

 **تراشيدن و برطرف كردن مو از بدن،**

 **ختنه كردن، ناخن گرفتن، غسل جنابت و شستشوي با آب.)**

مي توان گفت آنچه سنت پسنديده، چه اعتقادي و چه عملي، كه در جامعة بشري يافت مي شود همه و همه از آثار نبوت انبياء عليهم السلام است، كه يكي از بزرگان اين سلسلة جليله ابراهيم خليل الله عليه السلام است.

**ابراهيم"ع" حق بزرگي به گردن بشريت دارد، حال چه اين كه بشر بداند يا نداند !!**

**مستند: آية 130سوره بقره " وَ اِنـــَّهُ في الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحينَ …."**

 **الميزان ج 2 ص 168**

# ابراهيم و صالحين

ابراهيم عليه السلام چه حال و مقامي داشت؟

پيغمبري بود مرسل، يكي از پيغمبران اولواالعزم، و نيزداراي مقام امامت، و مقتداي عدة اي از انبياء و مرسلين؛ قرآن دربارة انبياء مي فرمايد:

« كُلاًّ جَعَلنا صالِحينَ ! »

 پس ابراهيم هم از صالحان است.

از ابراهيم درآيات بسياري نقل شده كه ازخدا مي خواهد به صالحان قبل از خود ملحق شود. معلوم مي شود كه قبل از او صالحاني بوده اند كه او پيوستن به ايشان را درخواست مي كند و خداوند درخواستش را اجابت مي فرمايد و در چند جاي قرآن اعلام مي فرمايد كه اورا در آخرت به صالحان ملحق خواهد كرد.

 **« وَ اِنــَّهُ في الآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحينَ ! »**

 اين عبارت در آية 130 سورة بقره، و در آيه 27 سورة عنكبوت، و در آية 122 سورة نحل تكرار شده است.

 " **صلاح**" داراي مراتبي است، كه بعضي مافوق بعض ديگر است. درروايتي آمده است كه « ابراهيم عليه السلام از خدا مي خواسته اورا به **محمد و آل او** "ص" ملحق سازد. »

 در آيات فوق هم مي بينيم خداي تعالي در مقام اجابت دعاي او مي فرمايد كه او در آخرت ملحق به صالحان مي شود. رسول خدا "ص" هم اين مقام را براي خود ادعا مي كند، و قرآن كريم نيز مي گويد:

 **« بگو ! سرپرست و وليّ من خدائي است**

 **كه كتاب را بحق نازل كرد**

 **و هم او ولايت و سرپرستي صالحان را دارد،**

وَ هُوَ يَتَوَلّيَ الصّالِحينَ **! »**

 ظاهرآيه اين است كه رسول خدا "ص" ادعاي ولايت براي خود مي كند. پس از ظاهر آيه برمي آيد كه رســـول خــدا همان كسي است كه دارندة صلاح مورد نظر آيه است. و ابراهيم عليه السلام از خدا درخواست مي كند به درجة صالحاني برسد كه صلاحشان در مرتبه اي بالاتر از صلاح خود اوست، پس منظورشان همان جناب است!

**مستند: آية 135سوره بقره وبحث روايتي " قُل بَل مِلَّةَ اِبراهيمَ حَنيفاً. ..."**

 **الميزان ج 2 ص 186**

# مفهوم حنيف بودن ملت ابراهيم

« **بگو ! بلكه ملت ابراهيم را پيروي مي كنم، كه فطري است!** »

از امام صادق عليه السلام نقل شده كه فرمود: " حنيفيت ابراهيم در اسلام است!" از امام محمد باقر عليه السلام نيز نقل شده كه فرمود: "حنيفيت كلمة جامعي است كه هيچ چيزرا باقي نمي گذارد حتي كوتاه كردن شارب،گرفتن ناخن، وختنه كردن، كه همگي ازحنيفيت است!"

در تفسير قمي آمده كه:

« خدا حنيفيت را بر ابراهيم عليه السلام نازل كرد، و آن عبارت بود از ده حكم در پاكيزگي، كه پنج حكم آن از گردن به بالاست و پنج حكم ديگر از گردن به پائين است.

آنچه مربوط مي شود به سر عبارت است از:

زدن شارب، نتراشيدن ريش، وطم مو يعني اصلاح سر و صورت، مسواك، و خلال.

آنچه مربوط مي شود به بدن عبارت است از:

گرفتن موي بدن، ختنه كردن، ناخن گرفتن، غسل جنابت، و طهارت گرفتن با آب.

اين است حنيفيت طاهره اي كه ابراهيم "ع" آورد، و تاكنون نسخ نشده، و تا قيامت نيز نسخ نخواهد شد! »

**فصل پنجم**

**شريعت و كتاب ابراهيم "ع"**

**مستند:آيه33تا62 سورة نجم " اَم لَم يُنَبِّأ بِما في صُحُفِ موُسي، وَ اِبراهيمَ الَّذي وَفّي… ."**

**الميزان ج37ص92**

# محتواي صحف ابراهيم

آيات سورة نجم خبر از مطالبي است كه در صحف ابراهيم و موسي بوده و چنين آمده است:

 « **به من خبر ده از آن كس كه از انفاق روي گردانيد،**

**مختصري انفاق كرد و ترك نمود،**

**آيا او علم غيب دارد؟ و او مي بيند؟**

**آيا خبردار شد بدانچه در صحيفه هاي موسي است؟**

**و اندر صحيفه هاي ابراهيم؟ كه به پيمان وفا كرد!**

**در صحيفه ها اين بود كه:**

**هيچ باربرداري بار گناه ديگري را برندارد ... ! »**

**و اين كه . . .**

 **اَلاّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ اُخري :**

اين اولين مطلبي است كه قرآن كريم از صحف ابراهيم و موسي حكايت مي كند. البته اين حكايت از اين آيه شروع مي شود و تا چند آيه ادامه دارد. در اول همة آن آيات كلمة " اِنَّ " و " اَنَّهُ " آمده، كه تمام 17 آيه است.

 آن معنا و مطلبي كه در صحف آن دو بزرگوار بود، اول اين بوده كه هيچ انساني گناه انسان ديگر را تحمل نمي كند، يعني نفس هيچ كس به گناهي كه ديگري كرده آلوده نمي شود، و قهراً هيچ كس هم به گناهي كه ديگري كرده عقوبت و مؤآخذه نمي شود.

**وَ اَنْ لَيسَ لِلْاِنسانِ اِلاّ ماسَعي:**

دومين مطلبي كه قرآن از صحف ابراهيم و موسي نقل مي كند در بيان اين است كه:

- هيچ انساني، هيچ چيزي را به **ملكيت واقعي** مالك نيست تا اثر آن مالكيت كه خيراست يا شر، نفع است يا ضرر عايدش شود، مگر آن عملي را كه كرده، و سعي و كوششي را كه نموده است، تنها آن را داراست، و اما آنچه ديگران كرده اند اثر خير يا شرش عايد انسان نمي شود.

"**ملكيت واقعي**" ملكيتي است مانند آنچه انسان نسبت به چشم و گوش و اعضاي بدن خود دارد، نه مانند ملكيت انسان به خانه و فرش و غيره كه ملكيتي هستند اعتباري نه واقعي.

**- انسان به ملكيت واقعي مالك اعمال خويش است**. پس مادام كه انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، پس بعد از انتقال آدمي به آن سراي ديگر تمامي اعمالش چه خير و چه شر، چه صالح و چه طالح، با او خواهد بود.

**وَ اَنَّ سَعيَهُ سَوْفَ يُري:**

 سومين مطلب حكايت شده از صحف ابراهيم و موسي در قرآن اين است كه:

« **كوشش آدمي ديده خواهد شد،**

**پس از آن، اورا جزا دهند، جزاي هرچه تمام تر**! »

منظور از **سعي و كوشش**، آن عملي است كه در انجامش جد و جهد كنند، و منظور از " **رؤيت** " مشاهده است، و ظرف اين مشاهده روز قيامت است.

اين آيه از نظر معني قريب آية ديگري است كه مي فرمايد:

« **روزي كه هر انساني آنچه از خير و شر كرده حاضر مي بيند**.»

و آية شريفه اي كه مي فرمايد:

 « **امروز است كه مردم گروه گروه از گورها بيرون مي شوند**

 **تا اعمالشان نشانشان داده شود،**

 **و هركس كه به وزن يك ذره عمل خيري كرده باشد آن را مي بيند**

 **و هركس كه به سنگيني يك ذره شري كرده باشد آن را مي بيند**. »

 (آل عمران 30 و زلزال 8)

 و اگر ديدن را به صورت صيغة مجهول آورده، خالي از اين اشاره نيست كه در قيامت كساني هستند كه اعمالي به ايشان ارائه مي شود كه خودشان آن اعمال را انجام نداده اند!

**وَ اَنَّ اِلي رَبِّكَ الْمُنتَهي**

چهارمين مطلب كه از آيات برجستة اين سوره نيز هست، مي فرمايد:

 « **و اينكه انتهاي سيرشان به سوي پروردگار توست!** »

 در اين آيه " **انتها**" مطلق بيان شده و مي فهماند كه مطلق انحاء انتها به سوي پروردگار توست. پس آنچه موجود كه در عالم وجود است در هستي اش و آثار هستي اش به خداي سبحان منتهي مي گردد، البته به خود خداوند، حال با وساطت چيزي يا بدون واسطه، و نيز هيچ تدبير و نظامي، كلي يا جزئي، در عالم جريان ندارد مگر آنكه آن هم منتهي به خداي سبحان است، چون تدبيري كه بين موجودات عالم است چيز ديگري جز اين نيست كه بين آنها روابطي برقرار كرده كه هر موجودي به خاطر آن روابطي كه با ساير موجودات دارد، سرپا ايستاده، و هستي اش حفظ شده است.

 معلوم است كه پديد آورندة روابط موجودات همان پديد آورندة خود موجودات است. پس يگانه كس كه به طور اطلاق منتهاي تمامي موجودات عالم است، تنها و تنها خداي سبحان است.

 آية مورد بحث از آنجائي كه منتهاي هرچيزي را به طور مطلق خدا دانسته است و اين اطلاق شامل تمامي تدبيرها نيز مي شود، لاجرم بايد گفت كه آية شريفه شامل دو انتها در هر چيز مي شود: يكي انتها از حيث آغاز خلقت، كه وقتي دربارة خلقت هر چيز به عقب برگرديم به خداي تعالي منتهي مي شويم، و ديگر از حيث معاد، كه وقتي از طرف آينده پيش برويم خواهيم ديد كه تمامي موجودات دوباره به سوي او محشور مي شوند.

دوازده آيه بعدي مواردي از منتهي شدن خلقت و تدبير به خداي سبحان را بر مي شمارد. سياق در همة اين آيات سياق انحصار است، و مي فهماند كه ربوبيت منحصر در خداي تعالي است و براي او شريكي در ربوبيت نيست، و اين انحصار منافات با وساطت اسباب طبيعي ويا غير طبيعي درآن امور ندارد:

 **و اينكه اوست بخنداند و بگرياند،**

 **و اينكه اوست بميراند و زنده گرداند،**

 **و اينكه دو جنس نر و ماده را او بيافريد:**

 **از نطفه اي كه در رحم ريخته شود،**

 **و اينكه بر اوست آفرينش ديگر،**

 **و اينكه اوست بي نياز مي كند و خواسته دهد،**

 **و اينكه اوست آفريدگار ستاره "شعري"**

 **و اوست كه " عاد" نخستين را هلاك كرد،**

 **و " ثمود" را، و كسي از آنها باقي نگذاشت،**

 **و هلاك كرد قوم نوح را پيش از آنها،**

 **و بي گمان آنها ستمگارتروگردنكش تر بودند!**

 **و شهرهاي " مؤتفكه" را نگونسار كرد،**

 **و پوشانيد آنهارا آنچه پوشانيد،**

 **پس به كدام يك از نعمت هاي پروردگارت شك مي كني؟**

 در مطلب اخري فرمود: وقتي خداي تعالي همان كسي باشد كه اين نظام بديع را پديد آورده و اين عالم را ايجاد كرده و تدبير نموده، و در انسان ها خنده و گريه و مرگ و حيات و هلاكت قرار داده است، ديگر به كدام يك از نعمت هاي پروردگارت خود را مردد جلوه مي دهي، ودر كدامش شك مي كني ؟

**مستند:آيه18و19سورة اعلي " اِنَّ هذا لَفي الصُّحُفِ الْاوُلي ، صُحُفِ اِبراهيمَ وَ موُسي …."**

 **الميزان ج40ص198**

# خلاصه صحف ابراهيم و موسي

خلاصة آنچه در صحف ابراهيم و موسي بوده مضمون چهار آية زير است كه قرآن كريم در سورة اعلي از آن خبر مي دهد و مي فرمايد:

 **« قَداَفلَحَ مَن تَزَكّي رستگار شد آن كس كه پاك شد! »**

 **« وَ ذَكَرَاسمَ رَبِّهِ فَصَلّي و نام پروردگارش را ياد كرد و نماز گزارد!»**

 **« بَل تؤُثِروُنَ الْحَياتَ الدُّنيا نه ، شما بر مي گزينيد حيات اين دنيارا ! »**

 **« وِالْآخِرَةُ خَيرٌ وَ اَ بقي و آخرت بهتر و پاينده تر است ! »**

 " **پاك شدن**" برگشتن به خداي تعالي و توبه كردن است.

 " **توبه**" يكي از وسايلي است كه دل انسان را ازفرورفتن درماديات حفظ مي كند.

 " **انفاق در راه خدا**" نيز دل را از لوث تعلقات مالي پاك مي كند.

" **وضو گرفتن**" را هم كه" تطهير" خوانده اند، در حقيقت خواسته اند طهارت از قذارت هائي را كه صورت و دست و پاي انسان در اشتغال به امور دنيا به خود مي گيرد، مجسم و ممثل كرده باشند.

در روايات اسلامي از امام صادق عليه السلام (در كتاب فقيه) نقل شده كه در معناي تزكي و پاك شدن فرمود:

معناي آيه اين است كه هركس زكات فطره بدهد رستگار مي شود!

ظاهراً مراد از " **ذكر نام خدا**" ذكر زباني است.

مراد از " **صلوة**" همان نماز معمولي و توجه خاص عبودي است كه دراسلام تشريع شده است.

در آخر آيات فوق خطاب را به عموم بشر كرده و مي فرمايد:

**حقيقت همان است كه گفتيم : كه رستگاري در تزكي و ياد پروردگار است ولكن شما انسانها در پي پاك شدن نيستيد و بر اساس دعوتي كه طبع بشري شما دارد شما را به تعلق تام به دنيا و اشتغال به تعمير آن و ترجيح آن بر زندگي آخرت مي خواند.**

**- ولي زندگي آخرت باقي تر و بهتر است !**

آنچه گفته شد در صحف اولي هم گفته شده است،

**در صحف ابراهيم و موسي**!

**مستند: بحث تحليلي**

**الميزان ج14ص16**

# احكام شريعت ابراهيم"ع"

از آيات قرآني كه در آنها ذكر ي از ابراهيم خليل الله "ع" رفته مي توان احكامي از شريعت آن جناب را به شرح زير استخراج كرد:

**1- نماز:**

قرآن مجيد در "**سورة ابراهيم"** از زبان اين پيغمبر عظيم الشأن موضوع نمـاز را ضمن دعائي نقل كرده كه در آن ابراهيم "ع" از خداي خود درخواست مي كند تا او و ذريه اش را **نماز خوان** كند!

**2- زكات :**

در سورة " **انبياء** " حكايت شده كه ابراهيم "ع" به قوم خود گفت:

- خدا به من كارهاي نيك و دادن **زكات** را وحي فرموده است!

**3- حج:**

قرآن مجيد در سورة "**حج**" تشريع فريضة **حج** و اباحة گوشت چهارپايان را به ابراهيم "ع" نسبت داده است.

**4- تَبَرّي :**

قرآن مجيد در سورة " **ممتحنه**" دوري گزيدن و **تَبَرّي** جستن از مشركين را به ابراهيم"ع" نسبت داده است.

**5- نهي از ظلم :**

در سورة " **انعام**" قرآن كريم **نهي از هر ظلم** و هر عمل مخالف با فطرت را از ابراهيم "ع" نقل كرده است.

**6- سلام دادن :**

قرآن مجيد در سورة "**مريم**" و سورة "**هود**" مسئلة **تحيت به سلام** را از احكام شريعت ابراهيم شمرده است.

در اخبار وارد شده كه آن **طهارت** و نظافتي را كه ابراهيم"ع" در ميان امت خود جعل و تشريع كرده و در سورة "**حج**" به آن اشاره شده، عبارت از همان " **حنيفيت**" معروف و احكام دهگانه بوده كه پنج حكم آن مربوط به سر و پنج حكم ديگر مربوط به ساير اعضاي بدن است، و ازآن جمله"**ختنه**" مي باشد.

 ( شرح كامل احكام دهگانه در فصل هاي پيشين همين بخش ذكر شده است.)

**فصل ششم**

 **مقام و منزلت ابراهيم "ع"**

**مستند:آيات مندرج در متن الميزان ج 14 ص 23**

# ذكر مقام و امتيازات 16گانه ابراهيم "ع"

خداي تعالي در كلام مجيدش ابراهيم "ع" را به نيكوترين وجه ثنا گفته و رنج ومحنتي را كه در راه پروردگارش تحمل نموده بود به بهترين بياني ستوده و در 64 آيه از كتاب عزيزش اسم اورا برده و موهبت ها و نعمت هائي را كه به او ارزاني داشته بود در موارد بسياري ذكر فرموده است.

 **اينك چند مورد از آن مواهب را در اينجا ذكر مي كنيم:**

1- خداي تعالي **رشد و هدايت** ابراهيم "ع" را قبلاً ارزاني داشته بود. ( ا نبياء 41)

2- اورا در دنيا **برگزيد**. ( بقره 130)

 3- او در آخرت نيز از زمرة **صالحين** خواهد بود، چه او وقتي در دنيا خدايش فرمود: تسليم شو! عرض كرد: تسليم امر پروردگار عالميانم ! ( بقره 130 و 131)

4- او كسي است كه **روي دل را به پاكي و خلوص متوجه خدا كرده بود**، و **هرگز شرك نورزيد**. ( انعام 79)

او كسي است كه **دلش به ياد خدا مطمئن و قوي شده بود**، و بـه همــين جهــت ملكــوتي را كه خدايش از آسمان ها و زمين به او نشان داد، **ايمان** آورد و **يقين** كرد.

(بقره 260 و انعام 75)

6- خداوند اورا « **خليل** » خود خواند. ( نساء 125)

7- خداوند **رحمت و بركات** خود را براو و اهل بيت او ارزاني داشته و اورا به **وفاداري** ستوده بود. ( نجم 37)

8- او را به وصف « **حليم و اوّاه و منيب** » توصيف كرد. ( هود 73تا75)

9- و نيز اورا مدح كرده به اينكه ابراهيم **خود امتي خداپرست و حنيف بود** و هرگز شرك نورزيد و همواره **شكرگزار** نعمت هاي خدا بود؛ و همچنين مدح كرد به اينكه اورا **برگزيد** و به راه راست **هدايت** نمود، و او را **اجر دنيوي** داد و او **در آخرت از صالحين** است !

(نحل 120 تا 122)

10- ابراهيم عليه السلام پيغمبري « **صِدّيق** » بود. ( مريم 41)

11- قرآن مجيد اورا از **بندگان مؤمن و از نيكوكاران** شمرده و به او **سلام** كرده است !

( صافات 83تا111)

12- اورا از كساني دانسته كه صاحبان « **ايدي و الابصار**» هستند، وخداوند **با ياد قيامت خالصشان** كرده است. ( ص 45تا46)

13- خداوند اورا « **امام** » قرار داد. ( بقره 124)

14- خداوند اورا يكي از پنج پيامبري دانسته كه « **اولوا العزم** » و صاحب كتاب و شريعت بودند. ( احزاب 7 و شوري 13 و اعلي 18-19)

 خداوند اورا « **علم و حكمت و كتاب و ملك و هدايت** » ارزاني داشته، و هدايت اورا **در نسل و اعقاب او** « **كلمة باقيه** » قرار داد. ( نساء 41و انعام 74 تا90 و زخرف 28)

خداوند **نبوت و كتاب** را در **ذرية** او گذاشت. ( حديد 26)

و براي او **در آيندگان نشان صدق - نام نيك -** قرار داد. ( شعراء 84 مريم 50)

**اين بود فهرست آن مناصب الهي و مقامات عبوديتي كه خداوند به ابراهيم"ع" ارزاني داشته و در قرآن از آن اسم برده است**.

قرآن كريم فضايل وكرامات هيچ يك از انبياء كرام را به اين تفصيل ذكر نفرموده است.

قرآن كريم به منظور حفظ شخصيت و حيات ابراهيم عليه السلام دين قويم ما را هم اسلام ناميد و آنرا به ابراهيم عليه السلام نسبت داد و فرمود:

 **« مِلَّةَ اَبيكُم اِبراهيمَ هُوَ سَمّيكُمُ الْمُسلِمينَ مِن قَبلُ…! »**

 « **اين دين، دين پدر شما ابراهيم است، و او بود كه شما را از قبل مسلمان ناميد…**.» (حج78)

و نيز فرموده:

 « **بگو ! پروردگار من مرا به راه راست هدايت نمود، ديني است قويم، و ملت و كيش معتدل ابراهيم، كه او از مشركان نبود!** »

 خداوند كعبه اي را كه آن جناب ساخت بيت الحرام و قبلة عالميان قرار داده و براي زيارت آن مناسك حج را تشريع فرمود تا بدين وسيله ياد مهاجرت اورا به اين ديار و جادادن همسر و فرزندش را در آنجا و خاطرة ذبح اسماعيل و توجهات به خدايش و آزار و محنت هائي را كه در راه خدا ديد، زنده نگاه بدارد!

**مستند: آية 83 سورة انعام " نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشا ءُ ...."**

 **الميزان ج13ص318**

# تعليم علم وحكمت وترفيع درجه ابراهيم"ع"

**« اين است حجت ما كه به ابراهيم عليه قومش داديم، هركه را بخواهيم درجاتي بالا مي بريم، زيرا پروردگار تو حكيم و عليم است!** »

 خداي تعالي ابراهيم عليه السلام را به درجاتي از علم بالا برده است، زيرا هدايت، و ارائة ملكوت آسمانها و زمين، و يقين قلبي، و حجت قاطع، همه از درجات و مراتب علمند.

 در آخر كلام مي فرمايد: « **پروردگار تو حكيم و عليم است**! » تا اين معنا را تثبيت كند كه همه اين برتري ها و امتيازاتي را كه به ابراهيم عليه السلام داده از روي علم و حكمت بوده است.

 همچنانكه در همين سوره، آنجا كه حجت ها و براهين رسول خدا "ص" را ذكر فرمود، در آخر همين معني را خاطرنشان ساخت و فرمود كه:

 « **اين حجت ها را از روي علم و حكمت به رسول خود آموختيم،**

 **و اورا بر سايرين برتري داديم.** »

**مقامات ابراهيم**

مقاماتي كه ابراهيم عليه السلام به دست آورده به ترتيب زير بوده است:

مقام عبوديت،

مقام نبوت،

مقام رسالت،

مقام خلّت،

مقام امامت.

**مقام عبوديت** ابراهيم "ع" را آية زير تأئيد مي كند:

**« وَلَقَد آتَينااِبراهيمَ رُشدَهُ مِن قَبلِ…! »**

 اين آيه مي رساند كه خداي تعالي قبل از آنكه اورا نبي كند، در همان ابتداي امر داراي " **رشد**" كرد، و رشد همان " **عبوديت**" است.

**مقام نبوت** ابراهيم "ع" را آية زير تأئيد مي كند:

 **« وَاذكُر في الْكِتابِ اِبراهيمَ اِنَّهُ كانَ صِدّيقاً نَبِيّاً!»**

 ازاين آيه برمي آيد كه آن روزي كه ابراهيم به پدرخود اعتراض كرد كه چرا بتهارا مي پرستيد، نبي بوده است !

 **مقام رسالت** ابراهيم "ع" را آية زير تأئيد مي كند:

 **« وَلَقَد جآئَت رُسُلُنا اِبراهيمَ بِالْبُشري قالوُا سَلاماً قالَ سَلامٌ ! »**

(فرق بين نبي و رسول اين است كه نبي در خواب واسطة وحي را مي بيند و وحي را مي گيرد ولي رسول فرشتة وحي را در بيداري مي بيند و با او صحبت مي كند.)

موضوع اين آيه در اواخر عمر ابراهيم"ع" و سنين پيري او، و بعداز جدائي از پدر و قومش اتفاق افتاده است و در آن ملائكة خدارا در بيداري ديده و با آنان صحبت كرده است . همان زماني است كه در بالا گفته شد، باو مژدة فرزندي دادند و او گفت من پيرم!

**مقام خُلَّت** ابراهيم "ع" را آية زير تأئيد مي كند:

**« وَاتَّبَع مِلَّةَ اِبراهيمَ حَنيفاً وَاتَّخَذَاللهُ اِبراهيمَ خَليلاً ! »**

 از ظاهر آيه برمي آيد كه اگر خدا اورا براي خود " **خليل**" گرفت، براي خاطر اين ملت حنيفي كه وي به امر پروردگارش تشريع كرد، بگرفت، چون مقام آيه، مقام بيان شرافت و ارج كيش حنيف ابراهيم است كه به خاطر شرافت آن كيش، ابراهيم به مقام "**خلت**"مشرف گرديد.

(خداي سبحان اعراض از كيش ابراهيم را كه نوعي ظلم است" **سفاهت**" خوانده است!)

**مقام امامت** ابراهيم "ع" را آية زير تأئيد مي كند:

**« اِنّي جاعِلُكَ للنّاسِ اِماماً ! »**

 همانگونه كه قبلاً بحث شد زمان و تاريخ اين گزينش الهي در اواخر عمر آن حضرت بوده است.

**مستند: آية 125سورة نساء " وَ اتَّــبــَعَ مِلَّـــةَ اِبراهيمَ حَنيفاً وَ اتَّــخَــذَ اللهُ اِبراهيمَ خَليلاً ! "**

**الميزان ج9ص141**

# مقام خليل اللهي ابراهيم"ع"

«**كيست كه دين وي از آن كه :**

 **به جان مطيع خدا شده،**

 **و نيكو كار است،**

**و ملت حنيف ابراهيم را پيروي كرده، خوبتر است؟**

 **كه خدا ابراهيم را "دوست" براي خود اختياركرده است! »**

اين آيه مي فرمايد:

- كرامت دين قابل شك نيست، و بر هيچ عاقلي پوشيـده نيست كه تسليم امر

خدا بودن و نيكوكاري كردن بهترين آئين است!

انسان از دينداري نمي تواند بگريزد، و بهترين دين، اين است كه انسان از سر تسليم رو به خدائي آورد كه هرچه در آسمانها و زمين است از آن اوست، و در برابر اين خدا از سر بندگي خضوع كند، و به مقتضاي راه و رسم و آئين " **ابراهيم**"، در حالي كه از باطل روي گردان باشد، عمل كند!

" **آئين ابراهيم**" يعني " **آئين فطرت**" كه خدا ابراهيم را، يعني اولين كسي را كه با نيكوكاري روي به سوي خدا كرد و از آئين باطل روي برگردانيد و به آئين حق گرويد، به عنوان " **خليل**" و دوست خود انتخاب كرده است!

در روايات اسلامي از حضرت امام رضا عليه السلام نقل شده كه فرمود:

" شنيدم از پدرم كه از پدر خود حديث مي كرد و مي فرمود:

 - خدا از آن جهت ابراهيم را " **خليل**" ناميده كه هيچ كس را رد نكرد و از احدي جز خدا چيزي سؤال ننمود! "

روايت بالا صحيح ترين روايتي است كه دربارة نامگذاري حضرت ابراهيم عليه السلام به " **خليل**" وارد شده است، چون اين روايت با معني لفظ " **خليل**" يعني " **حاجت**" موافق است. " **خليل**" يعني دوست صميمي شما آن كسي است كه حوايجش را به شما مي گويد.

**مستند: آية 74تا76 سورة هود " فَلَمّا ذَهَبَ عَن اِبراهيمَ الرَّوْعُ ...."**

 **الميزان ج20ص199**

# حليم و اوّاه بودن ابراهيم "ع"

دراينجا قرآن شريف به طور رسائي ابراهيم "ع" را مي ستايد و بيان مي كندكه وي در مورد قوم لوط مجادله مي كرد زيرا **حليم** بود، و در مورد نازل شدن عذاب بر ظالمين عجله نمي كرد چون اميد داشت كه توفيق يابند و به صلاح گرايند و استقامت كنند. او از گمراهي و هلاكت مردم بسيار متأثر مي شد و براي نجات آنان به خدا رجوع مي كرد نه آنكه از معذب شدن ستمگران كراهت داشته باشد و به عنوان عده اي ظالم براي آنان ياري طلبد كه وي از چنين چيزي منزه بود.

 قرآن مجيد با عبارت " **اِنَّ اِبراهيمَ لَحَليمٌ اَوّاهٌ مُنيبٌ** " اورا مي ستايد.

 " **حليم**" كسي را گويند كه در عقوبت و انتقام عجله نمي كند.

 " **اوّاه** " كسي را گويند كه در مورد بديهائي كه به او مي رسد يا مشاهده مي كند بسيار آه مي كشد.

" **منيب** " به معني رجوع كننده است كه در هر كاري رجوع او به سوي خداست .

**فصل هفتم**

دعاهاي ابراهيم «ع»

**مستند:آية126سورة بقره " وَ اِذقالَ اِبراهيمُ رَبِّ اجعَل هَذا بَلَداً آمِناً وَارزُق اَهلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ...."**

**الميزان ج2ص120**

# دعاهاي ابراهيم"ع"

خداي سبحان در قرآن كريمش از ابراهيم عليه السلام، اين پيامبر كريم، دعاهائي بسيار نقل كرده كه در آن ادعيه از پروردگارش حوائجي درخواست نموده است، مانند:

1. دعائي كه در آغاز امر براي خودش كرد،
2. دعائي كه هنگام مهاجرتش به سوريا كرد،
3. دعائي كه درخصوص بقاءِ ذكرخيرش در عالم كرد،
4. دعائي كه براي خودش و ذريه اش و پدر و مادرش، و براي مؤمنين و مؤمنات كرد،
5. دعائي كه بعداز بناي كعبه، براي اهل مكه كرد،
6. دعائي كه از خدا خواست تا پيامبران را از ذرية او برگزيند...

از همين دعاها و درخواستهاي آن بزرگوار است كه آمال و آرزوهايش و ارزش مجاهدتها و كوشش هايش در راه خدا، و نيز فضايل نفس مقدسش، و همچنين موقعيــت و قرب او به خــــداي عزّاسمه، شناخته مي شود.

همچنين ازسراسرداستانهايش، و مدايحي كه خدا از او كرده، مي توان شرح زندگي آن جناب را استنباط كرد.

( اين دعاها، علاوه بر اين فصل در فصول ديگر همين بخش نيز مورد بررسي و استفاده قرار گرفته است.)

**مستند: آيه84 سورة شعراء " رَبِّ هَب لي حُكماً وَ اَلحِقني بِالصّالِحينَ ...."**

 **الميزان ج30ص148**

# اولين دعاي ابراهيم "ع"

در آيات سورة شعراء ، ابراهيم عليه السلام نعمت هاي مستمر و متوالي خداي تعالي را نسبت به خود يادآور مي شود، نعمت هائي كه از اول تولد تا بي نهايت به وي ارزاني داشته است. با ذكر اين نعمت ها و تصور لطف الهي حالتي به او دست مي دهد كه آميخته اي از جاذبة رحمت و فــقر عبوديت است، اين حالت اورا وا مي دارد تا به درگاه خدا اظهار حاجت كند و باب سؤال را باز نمايد:

 **« پروردگارا !**

 **مرا حكم بخش!**

 **و قرين صالحانم فرما !**

 **و نزد آيندگان نيكنامم گردان!**

 **و از وارثان بهشت پرنعمتم كن!**

 **وپدرم را بيامرز كه او گمراه بود!**

 **و روزي كه كسان برانگيخته مي شوند مرا خوار مگردان!**

 **روزي كه مال و فرزندان سودي ندهد،**

 **مگر آن كس كه با قلب پاك سوي خدا آمده باشد! »**

منظور از " **حكم**" اصابة نظر و داشتن رأي صايب در مسائل كلي اعتقادي و عملي، و نيز در تطبيق عمل برآن معارف كلي است.

 معارف كلي عبارتند از:

 معارف اعتقادي و عملي كه جامع همة آنها توحيد و تقوي است.

 در سورة انبياء آية 73 مي فرمايد:

« **و عمل به نيكي ها و اقامة نماز و دادن زكــــات را به ايشان وحي كرديم، و ايشان مارا عبـــادت مي كردند**،» كه مربوط به يافتن راه سداد وهدايت به سوي صلاح درمقام عمل است.

 اين كه آن جناب از پروردگار متعالش درخواست كرد به صالحينش ملحق سازد، خود از لوازم درخواست موهبت حكم، و از فروعي است كه بر حكم مترتب مي شود. پس معناي كلام آن جناب اين است كه:

* **پروردگارا نخست موهبت حكم به من ارزاني دار،**

 **و سپس اثر آن را كه اصلاح ذاتي است در من تكميل كن!**

ظاهر اينكه درخواست كرد تا – لسان صدق را برايش در آخرين قرار دهد - اين است كه خداي تعالي در قرون آخر فرزندي به او دهد كه زبان صدق او باشد، يعني لساني باشد مانند لسان خودش، كه منويات اورا بگويد، همانطور كه زبان خود او از منوياتش سخن مي گويد. خلاصه برگشت معنا به اين است كه –

**خداوند در قرون آخر الزمان كسي را مبعوث كند كه**

**به دعوت وي قيام نمايد، و مردم را به كيش و ملت او كه همان**

**دين توحيد است، دعوت كند.**

از اينكه آن جناب از پروردگار خود مسئلت نمود تا اورا در روز قيامت خوار نگرداند، فهميده مي شود كه در آن روز هر انساني محتاج به ياري خداست، و بنية ضعيف بشري تاب مقاومت در برابر هول و هراس هائي كه آن روز با آنها مواجه مي شود، ندارد، مگر آن كه خدا اورا ياري و تأئيد كند!

**مستند: آيات مندرج در متن**

**الميزان ج12ص125**

# تحليلي ازادب ابراهيم دردعاهاي او

ضمن بررسي تحليلي ازاولين دعاي ابراهيم عليه السلام كه قرآن مجيد آنرا در سورة شعراء نقل كرده است متوجه مي شويم كه چگونه اين پيامبر بزرگ الهي در همان اوان زندگي، در يك بحث و گفتگو با قوم بت پرست خود، ضمن اظهار خصومت نسبت به خدايان دروغين آنها و معرفي رب العالمين، به يك باره مجادله را رها كرده و روي خود را متوجه درگاه پاك سبحاني ساخته و ظريف ترين احساسات خود را در رفيع ترين كلمات ريخته، و چيزهائي از پروردگار خود درخواست كرده است كه هر عبارت آن تأثيرات عميق و تاريخي در زندگي بشر در مسير همه قرون و اعصار داشته است.

موقعيت زماني اين دعا نشان مي دهد كه او در اوايل ورود خود به جامعه آن روز اين دعا را كرده است، و موقعي بوده كه هنوز از ايمان پدرش مأيوس نگشته بود، ودرضمن مباحثاتي كه با قوم خودداشت شروع به معرفي پروردگارش و سپس دعا درحق پدرش و خودش كرده و چنين گفته است:

 **« هيچ متوجه هستيد كه چه چيزها مي پرستيد؟**

 **شما و پدران پيشين تان؟**

 **من همة آن معبود ها را دشمن مي دارم مگر پروردگار عالميان را،**

 **پروردگاري كه مرا آفريد و هدايتم مي كند،**

 **پروردگاري كه غذا و آبم مي دهد،**

 **وقتي بيمار مي شوم شفايم مي بخشد،**

 **پروردگاري كه اميدوارم خطاياي مرا در روز جزا ببخشد!**

پروردگارا !

**مرا حكمي ببخشاي !**

**مرا به صالحين ملحق كن !**

**مرا در آيندگان نام نيك و ذكر جميل عطا فرما !**

**مرا از وارثان بهشت نعيم قرار ده!**

**و پدر مرا بيامرز، كه او از گمراهان بوده !**

**و مرا در روزي كه همه مبعوث مي شوند رسوا مساز!** » ( شعراء 97)

از لحاظ ادب و شيوه اي كه در اين دعا به كار برده شده مشاهده مي شود كه ابراهيم "ع" ابتداء پروردگار خود را ثناي جميلي مي كند. اين ادب عبوديت است كه اقتضا مي كند در دعا بايد نخست ثناي پروردگار را گفت.

اين ثنا ، اولين ثناي مفصلي است كه خداوند از ابراهيم "ع" حكايت مي كند. ثناهاي قبلي او كوتاه بودند و در قرآن مجيد درچند جا نقل شده اند.

« **من روي خودرا متوجه درگاه كسي كردم**

 **كه آسمان ها و زمين را آفريده است! »** ( انعام 79)

« **از پروردگارم براي تو (پدر) طلب مغفرت خواهم كرد،**

 **كه او بامن مهربان است!** » ( مريم 47)

وقتي شيوة اين دعا را تحليل بكنيم مي بينيم درآن چنين ادبي را به كار برده كه عنايت پروردگار خودرا از ابتداي خلقتش تا وقتي كه به سوي او بازگشت مي كند درآن گنجانده است و خود را در برابر او فقير و محتاج دانسته و دربارة پروردگارش جز غنا و جود محض چيزي نگفته است. خود را بندة ذليلي دانسته كه قادر بر هيچ چيز نيست، بلكه مقدرات الهي اورا در ادوار خلقتش ازحالي به حالي برمي گرداند. طعام، شراب و بهبودي از مرض مي دهد، مي ميراند و زنده مي كند، و بندگان را براي پاداش روز جزا حاضر مي سازد، و او (ابراهيم) جز اطاعت محض و طمع در غفران گناه، چيزي نيست!

ادب ديگري را كه مراعات كرده اين است كه مـــرض را به خود نسبت داده و گفته: " **وقتي مريض مي شوم شفايم مي دهد**." براي اينكه در اين مقام كه مقام ثناست مناسب نبود مرض را به او نسبت دهد، گرچه مرض هم از حوادث است و از اين نظر بي ارتباط با پروردگار نيست، لكن سياق كلام، سياق بيان حوادث نيست تا هر حادثي را به او نسبت دهد بلكه سياق كلام براي بيان اين معناست كه شفاي از مرض از رحمت و عنايت اوست، از اين نظر مرض را به خود نسبت داد و شفا را به پروردگار خود؛ گويا خواست چنين دعوي كند كه از خداي تعالي جز جميل و زيبائي صادر نمي شود!

آنگاه بعد از ثنا شروع كرد به دعا، و در همين دعايش است كه ادب فوق العاده اي را به كار برده است:

نخست ابتداء كرد به اسم " **رب**"، ديگر اينكه تنها نعمت هاي حقيقي و پايدار را درخواست كرد. گرانبهاترين نعمت هارا درخواست كرد، و آن عبارت بود از حكم ( شريعت) و پيوستن به صالحين و نام نيك در آيندگان.

او از خداي خويش خواست تا در هر عصري از اعصار آينده كساني را مبعوث كند كه دعوتش را بپا دارد و شريعتش را ترويج كند. در حقيقت معني درخواستش اين است كه شريعتي به ا و بدهد كه تا قيام قيامت باقي باشد. آنگاه وراثت بهشت، آمرزش پدر، و ايمني از رسوائي قيامت را درخواست كرد.

**استجابت دعاهاي ابراهيم**

به طوري كه ازكلام خداي تعالي فهميده مي شود تمام دعاهاي او قبول و مستجاب شد مگر دعايش دربارة پدر! البته از خداي تعالي نيز جز اين توقع نمي رفت كه دعاي بنده اي از بندگان مكرمش را از روي بي اعتنائي مستجاب نفرمايد!

خداي تعالي دربارة اين پيامبر گرامي اش مي فرمايد:

**« مِلَّةَ اَبيكُم اِبراهيم - امت و ملت پدرتان ابراهيم….» ( حج 87)**

**« و او آئين توحيد را سخني پاينده در نسل خود قرارداد، باشد كه آنان از شرك بازگردند**.» (زخرف 28)

**« و به تحقيق اورا در دنيا برگزيديم، و او در آخرت از صالحين است**!» (بقره 130)

« **سَلامٌ عَلي اِبراهيم – سلام بر ابراهيم !** » ( صافات 109)

سير در تاريخ چند هزار سالة بعداز نوح نيز جميع آنچه را كه قرآن شريف از محامد و فضايل ابراهيم "ع" نقل كرده، تأئيد مي كند. چه تاريخ نيز اين حقايق را ثبت كرده كه او پيغمبري كريم بوده است كه يك تنه قيام به دين توحيد و احياء ملت فطرت نموده و عليه وثنيت و براي ويران كردن اركان آن، نهضت كرده و در دوره اي كه آثار توحيد داشت از بين مي رفت و رسوم نبوت محو مي شد و دنيا اسم نوح و ساير پيامبران الهي را به دست فراموشي مي سپرد، او دين فطرت را بپا داشت، و دعوت به توحيد را در ميان مردم نشر داد و در نتيجه امروزكه قريب چهار هزار سال از عصر آن جناب مي گذرد، هنوز اسم توحيد باقي و دلهاي اعقاب وي بدان معتقد است، براي اينكه ديني كه امروز دنيا آن را **دين توحيد** مي شناسد يكي دين يهود است كه پيغمبر آن موسي "ع" است و ديگري دين مسيح است كه پيامبرش عيسي "ع" است، و اين دو بزرگوار هردو از دودمان اسرائيل يعني يعقوبند، و يعقوب فرزند اسحق و او فرزند ابراهيم "ع" است.

**و همچنين دين اسلام كه پيغمبر آن حضرت ختمي مرتبت محمد بن عبدالله "ص" است نيز از ذريه اسماعيل فرزند ابراهيم"ع" است!**

**مستند: آيات35 سورة ابراهيم " ... وَاجنُبني و بَنِيَّ اَن نَعبُدَ الاَصنامَ .... "**

 **الميزان ج23ص104**

# شرايط استجابت در دعاهاي ابراهيم"ع"

درخواست ابراهيم"ع" از خداي تعالي، كه اورا از پرستش بت ها دورگرداند وفرزندانش را نيز، درحقيقت پناهندگي اوست به خداي تعالي ازشرگمراه كردني كه همو به بتها نسبت داده است. واضح است كه اين دوركردن، هرجور و هروقت كه باشد، بالاخره مستلزم اين است كه خداي تعالي در بنده اش به نحوي تصرف بكند. چيزي كه هست اين تصرف به آن حد نيست كه بنده را بي اختيار و مجبور سازد و اختيار را از بنده سلب نمايد. چون اگر دور كردن باين حد باشد ديگر چنين دوربودني كمالي نيست كه آدمي مثل ابراهيم عليه السلام آنرا از خدا مسئلت نمايد!

 پس برگشت اين دعا، درحقيقت به اين معني است كه هركــه را خداوند در راه خود تثبيت مي كند، مي خواهد بفهماند كه هرچه از خيرات، چه فعل و چه ترك، چه امر وجودي باشد چه عدمي ، همه نخست منسوب به خداي تعالي است و پس از آن منسوب به بنده اي از بندگان اوست، به خلاف شر، كه چه فعل باشد چه ترك، ابتداء منسوب به بنده است، و اگر هم به خدا نسبت مي دهيم آن شروري را نسبت مي دهيم كه خداوند بنده اش را به عنوان مجازات مبتلا و آلوده به آن كرده باشد.

 پس اجتناب از بت پرستي وقتي عملي مي شود كه خداوند به رحمت و عنايتي كه نسبت به بنده اي دارد اورا از آن اجتناب داده باشد.

 بايد فهميد كه نتيجة دعا براي بعضي از كساني است كه جهت ايشان دعا شده، نه براي همة آنان، هرچند كه لفظ دعا عمومي است، و لكن تنها دربارة كساني مستجاب مي شود كه خود آنان استعداد و خواهندگي داشته باشند، و اما معــاندين و مستكبريني كه از پذيرفتن حق امتناع مي ورزند، دعا درحق ايشان مستجاب نمي شود‍‍‍!

دعائي كه ابراهيم عليه السلام در حق فرزندان خود فرمود، شامل تمامي فرزنداني مي شود كه از نسل او پديد آيند، و آنها عبارتند از دودمان اسماعيل و اسحق، زيرا كلمة " **ابن**" در عرب همانطور كه بر فرزند بلافصل اطلاق مي شود، بر فرزندان پشت هاي بعدي نيز اطلاق مي شود. قرآن كريم، ابراهيم عليه السلام را پدر مردم عرب، و يهود زمان رسول خدا "ص" خوانده و فرموده است: « مِلَّةَ اَ بيكُم اِبراهيم ! » و اطلاق بني اسرائيل ( فرزندان يعقوب ) هم بريهوديان عصر نزول قرآن از اين باب است، كه شايد در چهل و چند جاي قرآن اطلاق شده باشد.

وقتي هم ابـراهيم عليه السلام دوري ازبت پرستي را از خدا درخواست مي كرد هم براي خودش و هم براي فرزندان خود به آن معنائي كه گفته شد درخواست كرده است.

**شكرگزاري در دعاهاي ابراهيم "ع"**

 **« اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذي وَهَبَ لي عَلَي الْكِبرِ اِسماعيلَ وَ اِسحاقَ ...!»**

ابراهيم عليه السلام در ضمن خواسته هايش ناگهان به ياد عظمت نعمتي كه خدا به وي ارزاني داشته افتاده كه بعد از آنكه اسباب عادي فرزنددار شدن همه منتفي شده بود دو فرزند صالح چون اسماعيل و اسحق را به وي داده است. و اگر چنين عنايتي به وي فرمود به خاطر استجابت دعايش بود.

 ابراهيم عليه السلام در بين دعايش وقتي به ياد اين نعمت مي افتد ناگهان رشتة دعا را رها نموده و به شكر خدا مي پردازد، و خداي تعالي را بر استجابت دعايش ثنا مي گويد: « **ستايش خدائي را كه با وجود سالخوردگي و پيري مرا اسماعيل و اسحق ببخشود !** »

**آخرين دعاي ابراهيم "ع"**

ابراهيم عليه السلام با اين جمله آخرين دعاي خود را ختم نمود:

 « **- پروردگارا !**

 **روزي كه حساب بپا شود،**

 **من، و پدر و مادرم را،**

 **با همة مؤمنان، بيامرز !** »

 اين آخرين دعائي است كه ابراهيم "ع" كرده و قرآن كريم از او نقل كرده است، و چقدر شبيه دعائي است كه از نوح "ع" نقل نموده، آنجا كه فرمود:

 « **پروردگارا !**

 **مرا، و والدينم را، و هركه با ايمان به خانة من در آيد،**

 **و همة مؤمنين و مؤمنات را بيامرز !** »

 اين آيه دلالت دارد بر اينكه ابراهيم "ع" فرزند آزر مشرك نبوده است، زيرا در اين آيه براي پدرش طلب مغفرت كرده است، در حالي كه خودش سنين آخر عمر را مي گذراند است، و همو در اوايل عمر بعد از وعده اي كه به آزر داد، از وي بيزاري جسته است.

**مستند: آيات35 سورة ابراهيم و 126 سوره بقره**

 **الميزان ج23ص119 و ج 12 ص131**

# لطايف دعاهاي ابراهيم "ع"

ازجمله لطايفي كه در دعا هاي آن حضرت به چشم مي خورد، اختلاف تعبير در نداء است كه يك جا " **رَبِّ**" آمده و در جاي ديگر " **رَبَّنا** " . در اولي پروردگار را به خود نسبت داد، به خاطر آن موهبت هائي كه خداوند مخصوص او ارزاني داشته است، از قبيل سبقت در اسلام و امامت.

در دومي پروردگار را به خودش نسبت داد، به خاطر آن نعمت هائي كه خداوند هم به او و هم به غير او ارزاني داشته است

ابراهيم عليه السلام آنگاه كه فرزندش و همسرش را در سرزمين مكه سكني داد براي شهر مكه و براي تمام انسانها و براي ذرية خود دعاهائي كرد كه مجموع آنهارا قرآن مجيد در آيات زير براي نقل در تاريخ ثبت كرده است:

« **بياد آر آنروز را كه ابراهيم گفت:**

پروردگارا !

**اين شهر را شهر امني قرار بده!**

**مرا و فرزندانم را از اينكه پرستش بت ها كنند دور بدار!**

پروردگارا !

**بت ها بسياري از مردم را گمراه كرده اند،**

**پس هركه پيروي من كند او از من است،**

**وهركه نافرمانيم كند تو بخشنده و مهرباني!**

اي پروردگار ما !

**من ذرية خود را در بياباني لم يزرع، در كنار بيت الحرام تو، سكونت دادم،**

اي پروردگار ما !

 **براي اينكه نماز بخوانند!**

**پس تو دلهائي از مردم را بسوي ايشان معطوف دار!**

**و ايشان را از ميوه ها روزي شان فرما!**

**باشد كه تورا شكر گزارند!**

اي پروردگار ما !

**بدرستي، تو مي داني آنچه را كه ما پنهان ميداريم،**

**و آنچه را آشكار مي سازيم،**

**آري بر خداي تعالي چيزي در زمين و آسمان پوشيده نيست!**

**سپاس خداي را كه مرا در سنين پيري، اسماعيل و اسحق را بداد!**

**پروردگار من محققاً شنواي دعاست!**

پروردگارا !

**مرا و ذريه ام را نمازگزار كن!**

اي پروردگار ما !

**و دعايم را قبول فرما !**

اي پروردگار ما !

**مرا، و پدر و مادرم را، و جميع مؤمنا ن را**

 **در روزي كه حساب برپا مي شود، بيامرز !** » ( ابراهيم 41)

اين دعا را ابراهيم عليه السلام در اواخر عمرش فرموده و در آن اشاره كرده به اينكه:

" **در سنين پيري خدا اسماعيل و اسحق را به او داده است**،"

 و در حالي اين دعا را كرده كه شهر مكه ساخته شده بود، به دليل اينكه عرض كرد:

"**پروردگارا اين شهر را شهر امني قرار بده!"**

 كما اينكه در كلام قبلي اش كه قبل از ساخته شدن شهر مكه گفته بود، درخواست شهري امن در آن مكان كرده است:

" **اين مكان را شهر امني قرار بده!** "

ادبي كه ابراهيم عليه السلام در اين دعا بكار برده يكي اين است كه هر حاجتي از حوائج را كه ذكر كرد چون هم ممكن بود به غرض مشروع درخواست شود و هم به غرض نامشروع، آن جناب غرض مشروع و صحيح خود را در كلام خود ذكر كرده، و با بياني آن را ادا نموده كه هر كسي مي تواند از آن پي ببرد كه وي تا چه اندازه اميد به رحمت پروردگارش در دلش فوران داشته است.

مثلاً، وقتي عرض كرد:

" **خدايا مرا و فرزندانم را از اينكه پرستش بتها كنند دور بدار!** "

 بلافاصله غرض خود را اين طور توجيه كرد كه:

" **پروردگارا، به درستي كه آنها گمراه كردند بسياري از مردم را،** "

 و همچنين بعد از اينكه عرض كرد:

" **پروردگارا، اينك كه من ذريه خود را در بياباني لم يزرع در كنار**

 **بيت الحرام تو سكونت دادم… !** "

غرض خود را از اين گفتار اين گونه توجيه فرمود:

**" پروردگارا براي اينكه نماز بپا دارند**! "

 و نيز بعد از آنكه درخواست كرد:

" **دلهائي را از مردم به سوي آنان معطوف بدار و از ميوه ها روزيشان فرما** ! "

دنبالش غرض خود را چنين بيان كرد:

" **باشد كه آنان تورا شكر گزارند!** "

ادب ديگري كه در كلام خود رعايت كرده اين است كه در رديف هر حاجتي كه خواسته اسمي از اسماء حسناي الهي را از قبيل "**غفور**" و " **رحيم** " و " **سميع الدعا** " به مناسبت آن حاجت ذكر كرده است، و اسم شريف " **ربّ** " را در تمامي آن حوائج تكرار نموده است، چون ربوبيت خدا واسطة ارتباط بنده با خداي خود و فتح باب در هر دعاست.

ادب ديگر اينكه عرض كرد:

" **و هر كس نافرمانيم كند به درستي تو بخشنده و مهرباني** ! "

و نفرين به جان آنان نكرد بلكه بعد از ذكر اسمشان دو تا از **اسماء الله** را كه واسطة شمول نعمت سعادت برهر انساني است، يعني اسم **" غفور و رحيم**" را ذكر نمود، چون دوستدار نجات امت خود و گسترش جود پروردگار خود بود !

بخش دوم

تشریع حج ابراهیمی

**فصل اول**

**بناي خانه كعبه**

و تشريع حج ابراهـيمي

**مستند: آية 127 سورة بقره " وَاِذيَرفَعُ اِبراهيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيتِ وَاِسماعيلُ رَبَّناتَقَبَّل مِنّا ...."**

 **الميزان ج2 ص 123**

# بالابردن پايه هاي خانه كعبه

« **و چون ابراهيم و اسماعيل پايه هاي خانه را بالا مي برند:**

**- پروردگارا از ما بپذير!**

 **كه تو شنواي دعا وداناي نيات هستي !** »

 آية فوق حكايت دعاي ابراهيم و اسماعيل هردوست، حكايت حال گذشته است، كه با آن، حال آن دو بزرگوار مجسم مي شود. گويا آن دو بزرگوار در حال چيدن سنگهاي بناي كعبه ديده مي شوند، و صدايشان هم اكنون به گوش شنونده مي رسد، كه دارند دعا مي كنند، و چون الفاظ آن دو را مي شنوند، ديگر لازم نيست حكايت كننده به مخاطبين خود بگويد كه آن دو گفتند: **رَ بَّــنــا** … !

 اينگونه عنايات در قرآن كريم بسيار است، و اين از زيباترين سياق هاي قرآني است – هرچند كه قرآن همه اش زيباست! و خاصيت اينگونه سياق اين است كه تاريخي را مي خواهد بيان كند، مجسم ساخته و به حس شنونده نزديك مي گرداند.

ابراهيم و اسماعيل"ع" نگفتند كه خدايا چه خدمتي را از ما بپذير، تنها گفتند خـدايا ازما قبول كن، تا درمقام بندگي رعايت تواضع وناقابلي خدمت خود، يعني بناي كعبه را، برسانند.

در واقع معناي كلامشان اين مي شود كه :

 **خدايا اين عمل ناچيز مارا بپذير،**

 **كه تو شنواي دعاي ما، و داناي نيت ما هستي** !

 آنگاه دعاي خود را چنين ادامه مي دهند:

**- اي پروردگار ما !**

**مارا دو نفر از تسليم شدگان و مسلمانان خودت قرار بده !**

**و از ذرية ما نيز امتي را مسلمان و تسليم خود فرما !**

**و دستور مناسك و طريقة عبادت مارا به ما نشان بده !**

**و برما ببخشاي ! بدرستي كه تو تواب و رحيمي !**

**- و اي پروردگار ما !**

**مبعوث فرما در ميان آنان رسولي را از خود آنان،**

**تا بر آنان از آيات تو بخواند و ايشان را تربيت و تزكيه نمايد،**

**بدرستي كه تو خود عزيز و حكيمي !** » ( بقره 120)

**مستند: آيات مندرج درمتن و بحث علمي**

**الميزان ج2 ص 153**

# سير ابراهيم در مسير عبوديت

وقتي به تاريخ زندگي ابراهيم عليه السلام مراجعه مي كنيم، كه زن و فرزند خودرا ازموطن اصلي حركت مي دهد، و به سرزمين مكه مي آورد، و در آنجا اسكان مي دهد، و نيز ماجرائي كه بعد از اين اسكان پيش آمد مي كند، تا آنجا كه مأمور قرباني كردن اسماعيل مي شود، و از جانب خداي تعالي ذبيحي ديگر به جاي اسماعيل قرباني مي گردد، و سپس خانة كعبه را بنا مي كند.

 مي بينيم كه اين سرگذشت يك دورة كامل از سير عبوديت را در بر دارد، حركتي كه از نفس بنده آغاز گشته و به قرب خدا منتهي مي گردد...

 يا بگو از سرزميني دور آغاز گشته، به حظيرة قرب رب العالمين ختم مي گردد.

 از زخارف دنيا و لذايذ آن، از آرزوهاي دروغين، از جاه و مال و زنان و اولاد چشم مي پوشد؛ و چون ديوها در مسير وي با وساوس خود منجلابي مي سازند، او آن چنان راه مي رود كه پايش به آن منجلاب فرونرود. و چون آن دايه هاي از مادر مهربانتر با دلسوزي هاي " مصنوعي" خود مي خواهند خلوص و صفاي بندگي و علاقه بدان، وتوجه به سوي مقام پروردگار، و داركبريائي را در دل وي مكدر سازند، آن چنان سريع گام برمي دارد كه شيطانها به گردش نمي رسند!

 پس در حقيقت، سرگذشت آن جناب وقايعي به ظاهر مــتفـرق است، كـــه درواقع زنجيروار به هم مي پيوندد، و يك داستان تاريخي درست مي كند، كه اين داستان از سير عبودي ابراهيم حكايت مي كند – سيري كه از بنده اي به سوي خدا آغاز مي گردد، سيري كه سرتاسرش ادب است: ادب در سير، ادب در طلب، ادب در حضور، و ادب در همه مراسم حب و عشق و اخـلاص! كـه آدمي هرقـدر بيشتر درآن دقت و تدبر كند، اين آداب را روشن تر و درخشنده تر مي بيند.

 در پايان اين راه، از طرف خداي سبحان مأمور مي شود براي مردم "عمل حج" را تشريع كند كه قرآن اين فرمان را چنين حكايت مي كند:

 « وَ اَذِّن في النّاسِ بِالْحَجِّ يَأتوُكَ رِجالاً،

وَعَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأتينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ ! »

**- در ميان مردم به حج اعلام كن!**

**- تا پيادگان و سوارگان بر مركب هاي لاغر،**

**- از هر ناحيه اي دور بيايند...!** (حج 27)

چيزي كه هست، خصوصياتي را كه آن جناب در عمل حج تشريع كرده، براي ما نامعلوم است، ولي اين عمل همچنان در ميان عرب جاهليت يك شعار ديني بود، تا آنكه پيامبر اسلام "ص" مبعوث شد، و احكامي در آن تشريع كرد كه نسبت به آنچه ابراهيم عليه السلام تشريع كرده بود، مخالفتي نداشت، بلكه در حقيقت مكمل آن بود.

اين مطلب را ما از اينجا مي گوئيم كه خداي تعالي به طور كلي " **اسلام**" و " **احكام اسلام**" را "**ملت ابراهيم**" خوانده است:

**« ديناً قِيَماً مِلَّةَ اِبراهيمَ حَنيفاً ….**

 **بگو ! پروردگارم مرا به سوي صراط مستقيم هدايت كرده،**

 **ديني استوار كه ملت ابراهيم و معتدل است**. »

« شَرَعَ لَكُم مِنَ الدّينِ ما وَصّي بِهِ نوُحاً و ....

**براي شما از دين همان را تشريع كرد**

**كه نوح و ابراهيم و موسي و عيسي را نيز بدان سفارش كرده بود،**

**به اضافة احكامي كه بخصوص به تو وحي كرديم** . » ( شوري 13)

و به هر حال آنچه رسول خدا "ص" از مناسك حج تشريع فرمود، يعني احرام بستن از ميقات، و توقف در عرفات، به سر بردن شبي در مشعر، قرباني در مني، سنگ انداختن به سه جمره، سعي ميان صفا و مروه، طواف دور كعبه، و نماز در مقام .... هر يك به يكي از گوشه هاي سفر ابراهيم عليه السلام به مكه اشاره دارد.

اين مناسك، مواقف و مشاهد ابراهيم و خانواده اش را مجسم مي سازد، و به راستي چه مواقفي! وچه مشاهدي ! كه چقدر پاك و الهي بود ! مواقفي كه راهنمايش به سوي آن مواقف، جذبة ربوبيت، و سايق آن ذلت عبوديت بود!

آري، عبادت هائي كه تشريع شده،(**كه برهمة تشريع كنندگان آنها بهترين سلام ها باد!**) صورتهائي از توجه بزرگاني از انبياء به سوي پروردگارشان است. تمثالهائي است كه مسير انبياء عليهم السلام را از هنگام شروع تا ختم مسير حكايت مي كند، سيري كه آن حضرات به سوي مقام قرب و زلفي داشتند.

**« لَقَد كانَ لَكُم في رسوُلِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ! »**

**- براي شما هم در رسول خدا "ص" اقتدائي نيكو بود !**

آية فوق مي فهماند، آنچه امت اسلام به عنوان عبادت مي كند، تمثالي از سير پيامبرشان است. و اين خود اصلي است كه در اخباري كه حكمت و اسرار عبادتها را بيان مي كند و علت تشريع آنهارا شرح مي دهد، شواهد بسياري برآن ديده مي شود، كه پژوهشگر بينا مي خواهد تا به آن شواهد وقوف و اطلاع يابد!

**مستند: آية 26تا37 سورة حج " وَاِذ بَوَّانا لِاِبراهيمَ مَكانَ الْبَيتِ ...."**

 **الميزان ج28ص 238**

# مهياكردن مكان بيت خدا

عمل حج، با اركان و اجزائي كه دارد يك دورة كامل سير ابراهيم خليل"ع" را در مراحل توحيد، و نفي شرك، و اخلاص عبوديت مجسم مي سازد:

 « **و چون ابراهيم را آن روز كه اين خانه نبود،**

 **درجاي اين خانه جا داديم،**

 **و مقرر داشتيم چيزي را با من شريك مپندارد،**

 **و خانه ام را براي طواف كنندگان و مقيمان و سجده گزاران پاكيزه دارد!**

 **و بدو گفتيم:**

**- مردم را نداي حج ده !**

**تا پياده سوي تو آيند،**

**و سوار بر مركب هاي لاغر شده از دوري راه،**

**از دره هاي عميق بيايند...!** »

در اين آيات آغاز تاريخ معبد شدن كعبه براي مردم را بيان مي كند تا همه بهتر بفهمند كه چطور جلوگيري مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.

منظور خدا از اينكه بيت را به خود نسبت داد و فرمود: " **بيتي**" اين است كه بفهماند اين خانه مخصوص عبادت من است.

و آنجا كه فرمود: " **پاكيزه دار بيت مرا** " يعني خانة مرا براي طواف كنندگان و نمازگزاران و راكـعان و ساجدان تطهـيركن، و آنـرا چنان از كثـافات و پليديها پاك كن و به حالتي برگردان كه طبع اولي آن اقتضاي آن حالت را دارد.

 تطهير معبد، به همان جهت كه معبد است، اين است كه آنرا از اعمال زشت و پليديها كه ماية فساد عبادت است، پاك كند، و چنين پليدي همان شرك و مظاهر شرك يعني بت هاست.

 تطهير خانة خدا، منزه داشتن آن از خصوص پليديهاي معنوي است، و ابراهيم"ع" مأمور شده كه طريقة عبادت را به نحوي كه خالي از قذارت شرك باشد به مردم تعليم دهد، همانطوركه خودش مأمور به چنين عبادتي شده بود.

 شايد هم منظور اين باشد كه تطهير آن مطلق از نجاسات و پليديها باشد، چه پليديهاي مادي و چه معنوي، با اينكه معني اول بيشتر با سياق آيه مي سازد.

 حاصل تطهير معــبــد از رجس و پليديهاي معنوي براي پرستندگان كه از دور و نزديك قصـــد آن مي كنند، اين است كه عبادتي براي آنان وضع كند كه خالص براي خدا باشد، و مشوب به شائبة شرك نباشد، در آنجا تنها خدارا بپرستند وچيزي را شريك او نكنند.

 در اين آيه اشعاري به اين معني است كه عمده عبادت قاصدان كعبه طواف و نماز و ركوع و سجود است، و نيز اشعاري به اين معني است كه ركوع و سجود مثل دو متلازم هميشه باهمند و هيچوقت از يكديگر جدا نمي شوند.

**صدور فرمان اعلام حج**

« وَ اَذِّن في النّاسِ بِالْحَجِّ يَأتوُكَ رِجالاً،

 وَعَلي كُلِّ ضامِرٍ

 يَأتينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ !

 مردم را نداي حج بده!

 تاپياده سوي تو بيايند،

 و بر مركب هاي لاغر شده از دوري راه،

 از دره هاي عميق بيايند،

 تا شاهد منافع خويش باشند،

 و نام خدارا در ايامي معين ذكر كنند …! »

 كلمة " **حج**" در اصل به معناي " **قصد**" است. اگر عمل مخصوص در بيت الحرام را كه اولين بار ابراهيم عليه السلام آنرا تشريع كرد و در شريعت محمدي "ص" نيز جريان يافت "**حج**" ناميده شده به همين جهت است كه هركه بخواهد اين عمل را انجام دهد قصد خانة خدا مي كند.

# منافع حــج

 خداوند فرمود: در مردم اعلام كن، كه اگر اعلام كني مردم، چه پياده و چه سوار بر اشتران لاغر از هر راههاي دوري خواهند آمد، تا منافع خودرا مشاهده كنند.

در اين آيه " **منافع**" به طور مطلق ذكرشده و نفرموده منافع دنيوي و يا اخروي، چون منافع دو نوع است:

 يكي **منافع دنيوي** است كه در همين زندگي اجتماعي دنيا سود مي بخشد و زندگي آدمي را صفـــا مي دهد، و حوائج گوناگون اورا بر مي آورد و نواقص مختلف را برطرف مي سازد، مانند: تجارت و سياست و امارت و تدبير و اقسام رسوم و آداب و سنن و عادات و انواع تعاون ها و كمكهاي اجتماعي و امثال آن. **منافع دنيوي** حج نيز از اين بابت هاست:

 وقتي اقوام و امم مختلفي از مناطق مختلف زمين با همه تفاوتها كه در انساب و الوان و سنن و آداب آنها هست همه در يك جا جمع شوند و سپس يكديگر را بشناسند و معلوم شود كه كلمة همه " **واحد**" است و آن كلمة" **حق**" است، و معبود همه يكي است و او خداي عزوجل است، و وجهة همه يكي است و آن كعبه است، اين اتحاد روحي آنها به اتحاد جسمي، و آن" **وحدت كلمه**"، ايشان را به تشابه در عمل مي كشاند، و اين ازآن مي آموزد و آن ازاين، اين خوبي هاي آن را مي گيرد و آن به كمك اين مي شتابد، در نتيجه جامعه هاي كوچك به صورت يك جامعه بزرگ مبدل مي شود، آن وقت نيروهاي جزئي نيز به نيروي كلي مبدل مي شود كه كوههاي بلند هم در برابرشان تاب مقاومت پيدا نمي كنند.

هيچ راهي به سوي حل مشكلات مانند تعاون نيست و هيچ راهي به سوي تعاون چون تفاهم نيست و هيچ راهي به سوي تفاهم مانند **تفاهم ديني** نيست!

اما **منافع اخروي** كه همان وجود و انواع تقرب ها به سوي خداست، تقرب هائي كه عبوديت آدمي را مجسم سازد و اثرش در عمل و گفتار آدمي هويدا گردد:

عمل حج با مناسكي كه دارد، انواع عبادت ها و توجه به خدا را شامل مي شود، چون مشتمل است بر ترك عده اي از لذايذ زندگي و كارهاي دنيوي و كوشش ها براي دنيا، و تحمل مشقتها، و طواف پيرامون خانة او، و نماز و قرباني، و انفاق و روزه و امثال آن.

پس عمل حج با اركان و اجزائي كه دارد يك دورة كامل سير ابراهيم خليل"ع" را در مراحل توحيد و نفي شرك و اخلاص عبوديت مجسم مي سازد.

بيت عتيق و عمر كعبه

منظور از بيت عتيق " **كعبه**" است، كه به خاطرقديمي بودنش به اين نام ناميده شده است. چون اولين خانه اي كه براي عبادت خدا در زمين ساخته شد همين "**كعبه**" بود، همچنانكه قرآن مجيد مي فرمايد:

« **اولين خانه اي كه براي مردم بنا نهاده شد،**

 **هر آينه آن خانه اي است كه در مكه است،**

 **خانه اي است مبارك، و ماية هدايت عالميان** ! » ( آل عمران 96)

امروز قريب چهار هزار سال از عمر اين خانة مبارك مي گذرد، و هنوز معمور و آباد است. درآن روزهائي كه اين آيات نازل مي شد بيش از دوهزار و پانصد سال از عمر كعبه گذشته بود.

**سنت هاي فراموش شده حج ابراهيمي در جاهليت**

با اينكه از سنن ابراهيم "ع" تنها سنت حج در بين اعراب عصر جاهليت باقي مانده بود، آن را نيز به اين صورت در آورده بودند كه بت هائي بر بام كعبه نصب كرده بودند، و بتهائي را نيز بر بالاي صفا و مروه، و دربالاي مني گذاشته بودند، و قرباني هاي خودرا نيز به نام آنها ذبح مي كردند.

قرآن مجيد مسلمانان را چنين تعليم مي دهد كه: شما از اوثان (بتها) و قرباني كردن براي آنها اجتناب كنيد، درحالي كه از غير خدا مايل به سوي خدا باشيد، و در حج خود به او شرك نورزيد.

مشركين در عمل حج اين طور تلبيه مي گفتند:

 " - لبيك اي خدا،

 شريكي براي تو نيست مگر شريكي كه مال خود توست،

 تو هم آنرا مالكي و هم مايملك آنرا مالكي!"

 لـذا قرآن نهي عامي مي كند از تـقرب به بت ها، وقول باطل در موردخاص حج، و مي فرمايد:

 **« فَاجتَنِبوُا الرِّجسَ مِنَ الْاَوْثانِ**

 **وَاجتَنِبوُا قوُلَ الزُّور !**

 **حُـنَفاءَ لِلّهِ غَيرَ مُشرِكينَ بِهِ …! »**

 در آية بالا مي فرمايد: « **پس، از پليدي بت ها كناره كنيد و از گفتار باطل اجتناب ورزيد. .** . ! »

 انتخاب اين دو مورد از محرمات جز براي اين نبوده كه در عمل حج اين دوتا مورد ابتلاء آن روز بوده و مشركين دربارة تقرب به بت ها و قرباني كردن براي آنها و به نام آنها اصرار مي ورزيدند.

**عبادت ها و قرباني ها درامت هاي گذشته**

**« وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلنا مَنسَكاً… »**

خداوند متعال در اين آيه خبر مي دهد كه عبادت ها و قرباني كردن ها در امت هاي گذشته و آنهائي كه ايمان داشتند، همواره مقرر بوده است. و در همة اين قرباني ها براي همة امت ها مقرر بوده كه نام خدارا بر بهيمة انعام كه خدايشان روزي كرده بود، ببرند. در اين آيه امت اسلامي را يادآور مي شود كه شما پيروان ابراهيم "ع" اولين امتي نيستيد كه قرباني برايشان مقرر شده بلكه براي امتهاي قبل از شما نيز مقرر بوده است.

سپس مي فرمايد:

 « **پس، خداي شما همان خداي واحدي است كه**

 **به او تسليم شويد،**

 **و اسلام آوريد!**

 **و مخبتان(فروتنان) را بشارت ده** ! »

يعني، وقتي خداي شما همان خدائي باشد كه براي امت هاي گذشته نيز احكام شما را تشريع فرموده، پس بدانيد كه معبود شما و آن امت ها يكي است، پس اسلام بياوريد و تسليمش شويد به اينكه عمل خود را خالص و تنها براي او بياوريد، و در قربانيهاي خود به خدائي ديگر تقرب مجوئيد! و هركه در حج خود براي خدا اسلام و اخلاص داشته باشد او از مخبتين است، و مخبتين به تعبير قرآن كساني هستند كه چون نام خدا ذكر شود دلهايشان به ترس آيد، و آنها بر حوادث صبورند، و نماز بپا مي دارند، و ازآنچه خدا روزي شان كرده انفاق مي كنند!

 **فلسفه قرباني در مراسم حج**

خداوند متعال فلسفة قرباني كردن درمراسم حج را چنين بيان مي فرمايد:

 « **و قرباني كردن را براي شما از مراسم حج قرار داديم،**

 **كه غذاي شما نيز است،**

 **نام خدا را در آن حال كه بپا ايستاده ايد بر آنها ياد كنيد،**

 **و چون پهلو به زمين نهادند از گوشت شان بخوريد،**

 **و به فقير و سائل هم بخورانيد،**

 **چنين! حيوانات را به خدمت شما گرفتيم، شايد سپاس داريد!**

 **گوشت قرباني و خون آن به خدا نمي رسد،**

 **ولكن تقوي و پرهيزكاري شما به او مي رسد،**

 **چنين! حيوانات را به خدمت شما گرفتيم**

 **تا خدا را براي هدايتي كه شمارا كرده بزرگ شماريد!**

 **و نيكوكاران را بشارت ده ! »**

ممكن است ساده لوحي توهم كند كه خدا از اين قرباني استفاده مي كند و بهره اي از گوشت و يا خون آن عايدش مي شود لذا جواب روشنگر خدا اين است كه: نه! چيزي از اين قرباني ها و گوشت و خون آنها عايد خدا نمي شود، چون خدا منزه است از جسم بودن، و از هر حاجتي، تنها تقواي شما به او مي رسد، آن هم به اين معني كه دارندگان تقوي به او تقرب مي جويند.

 اين قرباني ها اثري معنوي براي آورنده اش دارد و آن صفات و آثار معنوي است كه جا دارد كه به خدا برسد، يعني جا دارد كه به سوي خداي تعالي صعود كند، و صاحبش را به خدا نزديك كند، آنقدر نزديك كه ديگر حجابي بين او و خدا نباشد!

**مستند: آية 125 سورة بقره " وَاِذ جَعَلنا الْبَـيتَ مَـثا بَـةً لِلنّـاسِ وَ اَمْنــاً …."**

 **الميزان ج2ص 118**

# دستوراتي از تشريع حج و مناسك آن

خداي تعالي با اين آيه اشاره به تشريع حج و مأمن بودن خانة خدا، و مثابت (مرجع بودن) آن دارد:

 « **و چون خانة كعبه را مرجع مردم و محل امن قرارداديم،**

 **و گفتيم كه:**

**- از مقام ابراهيم جائي براي نماز بگيريد!**

 **و به ابراهيم و اسماعيل فرمان داديم كه:**

 **خانه را براي طواف كنندگان،**

 **و آنها كه معتكف مي شوند،**

 **و نمازگزاران كه ركوع و سجود مي كنند،**

 **پاك كنند !** »

 آنجا كه فرمود: " **گفتيم كه از مقام ابراهيم محلي براي نماز بگيريد،"** منظور اشاره به ملاك تشريع نماز است. و بهمين جهت نفرمود: " در مقام ابراهيم نماز بخوانيد،" بلكه فرمود: " از مقام ابراهيم محلي براي نماز بگيريد،" پس در اين مقام، صريحاً امر روي نماز نرفته بلكه روي گرفتن محلي براي نماز از مقام ابراهيم، رفته است.

 منظور از " **تطهير خانه كعبه**" اين است كه خانة خدا را براي عبادت كنندگان و طواف كنندگان و نمازگزاران و همچنين براي كساني كه مي خواهند در آنجا اعتكاف كنند، خالص و بلامانع سازند، يا اينكه آن مكان مقدس را از كثافات وپليديها كه در اثر بي مبالاتي مردم در مسجد پيدا مي شود، پاك سازند.

**مستند:آية126تا129سورة بقره " وَاِذ قالَ اِبراهيمَ رَبِّ اجعَل هذا بَلَداً آمِناً وَارزُق اَهلَهُ …."**

 **الميزان ج2ص 120**

# امنيت و رفاه شهر مكه

يكي از فرازهاي آموزندة تاريخ تشريع حج ، دعائي است كه براي نخستين بار، قرآن مجيد از حضرت ابراهيم خليل الله عليه السلام نقل مي كند، و آن زماني است كه ساختمان بيت الله الحرام تمام شده، وخداي تعالي به او و به اسماعيل دستور مي دهد تا خانة كعبه را تطهير كنند، ابراهيم "ع" دست به دعا برمي دارد و از خداي خود و صاحب آن خانه چنين درخواست مي كند:

 « - پروردگارا !

**اين شهر** را محل **امني** بكن!

و **اهلش** را - البته آنهائي را كه **به خدا و روز جزاء ايمان** مي آورند – از **ثمرات روزي بده** !

خداي تعالي فرمود:

**-** به آنها هم كه **ايمان نمي آورند** چند صباحي **روزي مي دهم،**

 **و سپس به سوي عذاب دوزخ، كه بد مصيري است،**

 **روانه شان مي كنم! روانة اضطراري!**

آيات فوق، حكايت دعائي است از ابراهيم عليه السلام كه از پروردگارش خواست تا به اهل مكه **امنيت و رزق** ارزاني بدارد، و خداوند دعايش را مستجاب كرد.

ابراهيم "ع" بعد از آنكه از پروردگار خود امنيت را براي شهر مكه درخواست كرد و سپس براي اهل آن روزي از ميوه ها را خواست، ناگهان متوجه شد كه ممكن است در آينده مردم مكه دو دسته شوند، يك دسته مؤمن، و يك دسته كافر، و اين دعائي كه كرد شامل هردو دسته خواهد شد، لذا عموميت دعاي خودرا مقيد به قيد " **ايمان**" كرد و گفت:

خدايا **روزي** را تنها به **مؤمنين** از اهل مكه بده !

با اينكه آن جناب مي دانست كه به حكم ناموس زندگي اجتماعي دنيـــا، وقتي رزقي به شهري وارد مي شود، ممكن نيست كافران از آن سهم نبرند و بهره مند نشوند، و لكن در عين حال دعاي خود را مختص به مؤمنين كرد تا تبرّي خود را از كفار همه جا رعايت كرده باشد، ولكن جوابي داده شد كه شامل مؤمن و كافر هردو شد.

در اين جواب اين نكته بيان شده كه: از دعاي وي آنچه بر طبق جريان عادي و قانون طبيعت است مستجاب است، و خداوند در استجابت دعايش خرق عادت نمي كند و ظاهر حكم طبيعت را باطل نمي سازد.

 منظور ابراهيم اين بود كه كرامت و حرمتي براي شهر مكه كه بيت الله الحرام در آنجاست، از خدا بگيرد، نه براي اهل آن، چون بيت الحرام در سرزميني واقع شده كه كشت و زرع در آن نمي شود، و اگر درخواست ابراهيم"ع" نبود، اين شهر هرگز آباد نمي شد، و اصلاً كسي در آنجا دوام نمي آورد، لذا ابراهيم"ع" خواست تا با دعاي خود شهر مكه را معمور و در نتيجه خانة خدارا آباد كند.

خداوند متعال در جواب خود براي خشنود ساختن ابراهيم"ع" اضافه فرمود كه آنچه تو درخواست كردي كه من با روزي دادن مؤمنين اهل مكه، اين شهر و خانه كعبه را كرامت دهم، مستجاب نمودم، با كرامتي افزونتر!

پس كفاري كه در اين شهر پديد مي آيند، به زندگي مرفه و رزق فراوان خود مغرور نشوند، و خيال نكنند كه نزد خدا كرامتي و حرمتي دارند، بلكه احترام، هرچه هست، از خانه خداست، و من چند صباحي ايشان را بهره مندي از متاع اندك دنيا مي دهم، و آنگاه به سوي آتـــش دوزخ كه بد بازگشتنگاهي است، مضطرشان مي كنم !

**مستند: آية 126 سوره بقره و آيات مندرج در متن**

**الميزان ج12ص128**

# حرم بودن شهر مكه

**« و ياد آر زماني را كه ابراهيم گفت:**

**- پروردگارا ! اين شهر را شهر امن قرار ده !**

ابراهيم"ع" دراين دعا از پروردگار خود مي خواهد كه سرزمين مكه را كه آن روز سرزميني خشك و بي آب و علف بوده است، حرمي براي او و فرزندانش قرار دهد تا مركز ثقلي براي دين خدا و رابطه اي زميني و مادي بين مردم و بين پروردگارشان باشد، و همه براي عبادت خدا روي بدانجا آرند و از وطن هاي خود به عزم آنجا بار سفر بندند، و احترامش را در بين خود مرعي بدارند، و نيز معجزه و يادگار هميشگي او در روي زمين باشد، و تا روز قيامت هركس كه به ياد خدا مي افتد، به ياد آنجا نيز بيفتد، و هركس بخواهد به درگاه خدا روي آورد، روي بدانجا نهد، و در نتيجه وجهة دينداران بشر معين شود و كلمة آنان يكي گردد.

مراد آن جناب از امنيت، امنيت تشريعي و حرم بودن مكه است نه امنيت خارجي، به طوري كه جنگ و نزاع و ساير حوادث منافي با ايمني و پيش آمدهاي مخل آسايش درآن واقع نشود.

قرآن چنين فرموده است:

**« آيا شهر آنان – مكه – را برايشان حرم امني قرار نداديم كه ميوه هاي هر شهري در آن جمع شود؟ »**

 ( قصص 57)

همانطور كه مي بينيد اين آيه در مقام منت گذاري است به نعمت امنيت حرم، يعني مكاني كه خدا براي خود آنرا حرم قرار داده و از اين جهت به امنيت متصف شده كه مردم ديندار آنجا را محترم مي شمارند، نه از جهت اينكه عوامل خارجي آنجارا ازفساد و قتل نگه داشته است، و گرنه مكه اينقدر خاطرات تلخ در جنگهاي خونين از قبيل جنگهاي بين قريش و جرهم و كشتار و فجور و فساد مردمش دارد كه نمي توان آن را شمرد!

همچنين اينكه فرمود:

«  **مگر نمي بينيد در روزگاري كه مردم سرزمين هاي اطرافشان به جــــان هم افتاده و يكديگر را مي كشتند ما سرزمين آنان را حرم امن قرار داديم؟ »** ( عنكبوت 67)

معني اش اين است كه مردم آنروز شــهر آنان را از جهت اينكه در نظرشان محـــترم بود، متعرض نمي شدند.

خلاصه، غرض ابراهيم اين بود كه در روي زمين براي خدا حرمي باشد كه ذرية او آنجارا منزل گزينند، واين نمي شد مگر به اينكه شهري ساخته شود كه مردم از هر طرف به آنجا روي آورند و آنجا مجتمعي ديني باشد كه تا روز قيامت مردم به قصد سكونت و پناهنده شدن و زيارت رو بدانجا كنند، و لذا از خدا خواست مكه را شهر امني قرار دهد، و چون سرزميني لم يزرع بود، از خدا درخواست كرد ذريه اش را از ميوه ها روزي دهد.

لازمة استجابت اين دعا اين است كه اين شهر از راه توطن و سكونت و زيارت مردم آباد شود. آنگاه وقتي احساس كرد كه اين شرافتي را كه درخواست كرده شامل مؤمن و كافر هردو مي شود لذا دعاي خودرا مقيد كرد به كساني كه ايمان به خدا و روز جزا داشته باشند.

اما اينكه اين دعا در شهري كه فرضاً هم مؤمن و هم كافر يا تنها كافر درآن ساكن است، چطور ممكن است مستجاب شود با اينكه شهري است خشك و لم يزرع ؟ ابراهيم متعرض اين جهات نشد .

 و اين نيز از ادب او در مقام دعا بوده زيرا در اين مقام درخواست كننده اگر بخواهد پروردگار خودرا درس دهد كه چگونه و از چه راهي دعايش را مستجاب كند با اينكه پروردگارش عليم و حكيم و قادر به هر چيزي است، و كار او اينطوري است كه هرچه را بخواهد ايجاد كند همينكه بگويد باش، آن چيز موجود مي شود، در حقيقت فضولي كرده و از رسم ادب بيرون شده است .

 لكن خداي سبحان چون مي خواست حاجت ابـراهيم را بر طبق سنت جاري كه در اسباب عادي دارد برآورده سازد، و بين مؤمن و كافر در آن فرق نگذارد، از اين جهت دعايش را با قيدي كه در كلام خود آورد مقيد ساخت، و آنگاه مستجاب كرد، و آن قيد اين بود كه فرمود:

**« هركه كفر ورزيد مدت قليلي تمتع مي دهم سپس به عذاب آتش دچارش مي سازم كه بد بازگشتنگاهي است ! »** ( بقره 126)

اين دعا سبب شد حرم الهي تشريع و كعبه مقدس يعني خانة مباركي كه باعث هدايت عالميان است به عنوان نخستين خانة عبادت براي بشر در مكه ساخته شود كه خود يكي از آثار همت بلند و مقدس ابراهيم عليه السلام است، وبا همين اثر بر جميع مسلمين آينده بعد از خود تا روز قيامت منت گذاشت !

**مستند: آية 126 سوره بقره وآيه 35 سوره ابراهيم**

 **الميزان ج23ص102**

# تحليل دعاي ابراهيم براي امنيت شهر مكه

خداي تعالي در دو سوره قرآن مجيد دعاي ابراهيم عليه السلام را در مورد امنيت شهر مكه نقل كرده است. ممكن است از اختلافي كه ميان اين دو نقل و دو حكايت وجود دارد، كه در يكي فرمود:

 **« - پروردگارا اين را شهر امني قرار ده ! »**

 و در ديگري تعبير كرده :

**« - پروردگارا اين شهر را ايمن كن ! »**

چنين استفاده شود كه ابراهيم خليل عليه السلام در دو نوبت اين دعا را كرده است، يكي موقعي كه مكه صورت شهر بخود نگرفته بود، و بار ديگر موقعي كه بصورت شهر درآمده است.

 چون ابراهيم"ع" مكرر به مكه و به سركشي هاجر و اسماعيل آمده است، آنوقت كه اسماعيل و مادرش را در آنجا اسكان داد و به سرزمين فلسطين برگشت، در اين موقع از خداي تعالي خواسته است كه اين محل را شهري امن قرار دهد، و مؤمنين از اهلش را از ثمرات روزي فرمايد.

 و در نوبت دوم كه ديد قوم جرهم دور فرزندش را گرفته و به وي روي آورده اند، و آنوقت كه سرزمين مزبور را به صورت شهري ديده و از خدا خواسته است كه اين شهر را محل امني قرار دهد.

 در آية سورة بقره براي اهل شهر دعا كرده و برخورداري از ثمرات را خواسته است ولي در آيات فوق برخورداري از ثمرات بعلاوه چند چيز ديگر را تنها براي ذريه خود خواسته است:

 **« ياد آر زماني را كه ابراهيم گفت: پروردگارا ! اين شهر را امن گردان!**

 **و من و فرزندانم را از اينكه بتان را عبادت كنيم بركنار دار... ! »**

در آيات فوق علاوه بر امنيت شهر مكه، طلب توفيق ازخدا بر اجتناب از بت پرستي، و تمايل دل هاي مردم به سوي اهل مكه، و روزي دادن از ثمرات، برپاداري نماز و آمرزش پدر و مادر را نيز خواسته است.

 بنابراين مي توان فهميد كه اين آيات كه حكايت دعاي ابراهيم عليه السلام است، آخرين مطلبي است كه قرآن كريم از كلام و دعاي ابراهيم "ع" نقل مي كند و نيز مي توان جزم كرد براينكه ابراهيم عليه السلام اين دعارا بعد از اسكان اسماعيل و هاجر و جمع شدن قبيلة جرهم، و ساختن خانة كعبه، و پديد آمدن شهري بنام مكه، بدست سكنة آنجا كرده است، و فقرات اين آيات همه دليل و مؤيد اين احتمال است.

 **كيفيت امنيت شهر مكه**

مقصود از امنيتي كه حضرت ابراهيم عليه السلام درخواست كرده، امنيت تشريعي است، نه تكويني، و مقصود اين است كه قانوني امنيت اين شهر را تضمين كند، نه اينكه هركه خواست امنيت آنرا به هم بزند مثلاً دستش بخشكد، و همين امنيت هم برخلاف آنچه شايد بعضي توهم كرده باشند، نعمت بسيار بزرگ، بلكه ازبزرگترين نعمت هائي است كه خداوند بر بندگان خود انعام كرده است.

 چه اگر قدري در همين حكم حرمت و امنيت قانوني كه ابراهيم"ع" به اذن پروردگارش براي اين شهر تشريع نموده، دقت كنيم، و اعتقادي كه مردم در طول چهارهزار سال به قداست اين بيت داشته، و تا امروز هم دارند، ارزيابي كنيم، آن وقت مي فهميم كه چه خيرات و بركات ديني و دنيوي نصيب مردم آن و نصيب ساير اهل حق كه هواخواه اين شهر و مردم اين شهر بوده و هستند، شده است .

 تاريخ را هم، كه قطعاً آنچه را ضبط نكرده است بيش از آني است كه ضبط نموده است، اگر ورق بزنيم خواهيم ديد كه اهل اين شهر از چه بــــلاهائي كه ديگر شهـــرها ديده اند، مصون مانده است، آن وقت مي فهميم كه همين امنيت تشريعي مكه چه نعمت بزرگي بوده كه خدا نصيب بندگان خود كرده است!

**مستند:آية 128 سورة بقره " ... وَ اَرِنا مَناسِكَنا و تُب عَلَينا اِنَّكَ اَنتَ التّوّا بُ الرَّحيمُ …."**

 **الميزان ج2ص 127**

# مشاهده حقيقت مناسك حج

ازجمله درخواست هائي كه ابراهيم و اسماعيل عليهماالسلام در هنگام بناي خانه كعبه از خدا داشتند يكي هم اين بود كه حقيقت اعمال و مناسكي كه از آنها به عنوان عبادت سر زده است، به ايشان نشان داده شود:

 آن دو عرض كردند:

« **پروردگارا ! . . . و مناسك ما را به ما نشان بده !** »

 آنها در واقع درخواست نكردند كه خدا طريقة عبادت خود را به آنها نشان بدهد، ويا آنها را به انجام آن موفق گرداند بلكه خواستند حقيقت اعمالي را كه به عنوان عبادت از آنها سرزده به آنها نشان دهد.

اين درخواست همان چيزي است كه در آية 73 سورة انبيا نيزبه آن برمي خوريم كه فرموده است:

**« ما به ايشان فعل خيرات، و اقامة نماز، و دادن زكات، را وحي كرديم!»**

بخش سوم

تحریفات و تناقضات

درباره ابراهیم ع» و دودمان او

**فصل اول**

**تحريفات و تناقضات**

**درباره تاریخ و دین ابراهیم«ع»**

**مستند: آية 65 سورة آل عمران " يااَهلَ الْكِتابِ لِمَ تُحاجّوُنَ في اِبراهيمَ ...."**

 **الميزان ج6ص101**

# ادعاي يهودي يا مسيحي بودن ابراهيم!

قرآن شريف نقل مي كند كه در عصر نزول قرآن بين اهل كتاب گفتگوئي به صورت محاجه راجع به حضرت ابراهيم عليه السلام وجود داشته است و هر دسته اي براي اثبات حقانيت خود، آن حضرت را به خويش نسبت مي داده است.

 مثل اينكه يهود مي گفتند:

**- ابراهيمي كه خداوند دركتابش او را ثناگوئي كرده از ماست!**

و در مقابل، مسيحيان هم مي گفتند:

**- ابراهيم "ع" برحق بود و روشن است كه با ظهور عيسي"ع" حق همراه او خواهد بود!**

ولي بعداً اين محاجه به صورت لجاجت و عصبيت در آمده و هريك مدعي يهودي بودن ابراهيم يا نصراني بودن او شده اند، با اينكه روشن است كه يهوديت و مسيحيت هردو بعد از نزول تورات و انجيل پديد آمده است، ولي ابراهيم قبل از نزول آن دو كتاب مي زيسته است. پس چگونه مي توان اورا يهودي، يعني تابع دين موسي، و يا مسيحي، يعني متعبد به شريعت عيسي دانست؟!

 اگر دربارة ابراهيم چيزي گفته شود حق مطلب اين است كه بگويند ابراهيم بر دين حق بوده و تسليم فرمان الهي است!

 آيات قرآن شريف چنين بيان مي دارند:

 « **- اي اهل كتاب! چرا در آئين ابراهيم با يكديگر مجادله مي كنيد؟**

 **در صورتي كه تورات و انجيل شما بعد از او نازل شد!**

 **آيا تعقل نمي كنيد!**

**شما در آنچه عالم بوديد مجادله كرديد!**

**پس چرا در آنچه علم نداريد نيز به مجادله مي پردازيد؟**

**خداست كه همه چيز را مي داند و شما نمي دانيد!**

**ابراهيم نه يهودي بود و نه نصراني!**

**بلكه، تنها به آئين حنيف اسلام مي زيست و هرگز از مشركان نبود!** »

آيات بيانگر آن است كه بين اهل كتاب در آنچه علم داشتند و در آنچه علم نداشتند مجادله بود. آن قسمتي كه نصاري درآن داراي علم بودند موضوع بعثت و نبوت عيسي "ع" بود، و در آنچه علم نداشتند موضوع الوهيت عيسي يا پسر خدا بودن يا موضوع تثليث بود. در آنچه نصاري علم داشتند با يهود مجادله مي كردند. و در آنچه علم نداشتند يهود طرف علم را مي گرفت. بنابراين هردو در يكي از مراتب داراي علم بودند.

اما آنچه احتجاج مي كردند دربارة چيزي كه علم نداشتند موضوع ابراهيم"ع" بود و مسئلة يهودي و نصراني بودن آن حضرت !

مسلماً آنها مي دانستند كه پيغمبر سابق تابع پيغمبر لاحق نمي شود، ولي همانگونه كه قرآن فرموده: " افلا تعقلون !" آنها از آنچه علمشان برايشان روشن مي ساخت خود را به غفلت مي زدند و اصرار مي كردند كه ابراهيم"ع" يهودي است يا نصراني، با اينكه ابراهيم"ع" بر دين حق خدائي كه " اسلام براي خدا" باشد متدين بوده است!

استدلال يهود اين بود كه چون دين حق جز يك دين نيست و آن هم يهوديت است، پس به ناچار ابراهيم يهودي بوده است. مسيحيان نيز همين استدلال را مي كردند ولي جهل آنها اين بود كه نمي دانستند دين خدا يكي و آن هم " **اسلام براي خد**ا" مي باشد،كه به حسب مرور زمان و استعداد پيدا نمودن مردم كمال يافته است.

 يهوديت و نصرانيت دو شعبه از شعب كمال يافتة اسلام كه اصل دين است، مي باشند، و انبياء بزرگ هم به منزلة بانيان اين بنا بوده و هريك به نوبة خود در سازمان دادن آن سهمي داشته اند.

ابراهيم **مسلم** بود و به اسم اسلامي كه خود مؤسس آن بوده، متلبس بود.

" **اسلام**" اصل و ريشة يهوديت و نصرانيت است، نه آنكه عين آنها باشد. آنها **فرع** و اسلام **اصل** است!

اين هم روشن است كه نام نهادن ابراهيم به " **مسلم**" ( نه يهودي و نه نصراني) غير از آن است كه بگوئيم او تابع دين " **پيغمبر اسلام و شريعت قرآن**" بوده است!

اينكه به شريعت قرآن " **اسلام**" اطلاق مي شود از اصطلاحاتي است كه بعد از نزول قرآن شريف حادث شده و پس از انتشار اين شريعت مقدس صورت گرفته است. اسلامي كه "ابراهيم" بدان توصيف شده عبارت از اصل تسليم شدن براي خداي متعال و خاضع شدن براي مقام ربوبيت او جَلّت عَظَمَتهُ مي باشد.

علاوه بر يهود و نصاري كه مدعي ابراهيم بودند عرب هاي بت پرست عصر جاهليت نيز مدعي بودند كه آنان بر دين حنيف، يعني دين ابراهيم"ع" هستند. اين سخن به قدري شيوع داشت كه اهل كتاب آنها را "حنفاء" مي ناميدند، و منظورشان از " حنفيت"، وثنيت و بت پرستي بود.

از اين رو بود كه خداي متعال چون ابراهيم را به "حنيف" بودن توصيف كرد، فرمود: " وَلكِن كانَ حَنيفاً " بلافاصله مشخص ساخت كه " حَنيفاً مُسلِماً " و ادامه داد كه: **– " وَما كانَ مِنَ الْمُشرِكينَ " !**

روشن ساخت كه ابراهيم بر دين مرضي و پسنديده اي كه همانا "**اسلام**" است بوده و از زمرة مشركين – مانند عرب هاي عصر جاهليت - نبوده است!

**مستند: آية 135سورة بقره " وَ قالوُا كوُنوُا هوُداً اَوْ نَصاري تَهتَدوُا قُل بَل مِلَّةِ اِبراهيمَ حنيفاً"**

**الميزان ج2ص177**

# نفي يهودي ومسيحي بودن ابراهيم

همچنان كه در بالا گفته شد، يهوديان و مسيحيان در زمان نزول قرآن معتقد بودند كه حضرت ابراهيم و اسماعيل و اسحق و يعقوب و اسباط از اهل ملت آنها هستند، يعني يهوديان آن حضرات را يهودي مي پنداشتند و مسيحيان آنها را مسيحي مي شمردند، و نهايتاً بر اين باور بودند كه ملت و كيش حق از نصرانيت و يهوديت همان ملت و كيشي است كه به موسي و عيسي عليهماالسلام داده اند!

 در اين آيات، خداي سبحان تأكيد مي كند كه دين "حق" كه اولاد ابراهيم از اسماعيل و اسحق و يعقوب و فرزندان وي برآن دين بودند، " اسلام" بود. و خود ابراهيم هم آنرا "**دين حنيف**" خود داشت.

 خداوند مي فرمايد:

 « **يهوديان گفتند: - يهودي شويد تا هدايت يابيد!**

 **مسحيان گفتند: - مسيحي شويد تا هدايت يابيد!**

**بگو ! بلكه "ملت ابراهيم" را پيروي مي كنم!**

**كه ديني " حنيف " است،**

**و او از مشركان نبود!**

**بگوئيد!**

**به خدا، و آنچه برما نازل شده، يعني قرآن،**

**و به آنچه به ابراهيم و اسماعيل و اسحق و يعقوب و اسباط نازل شده،**

**و به آنچه به موسي و عيسي دادند،**

**و به آنچه انبياء از ناحية پروردگارشان داده شدند،**

**و خلاصه به همة اينها ايمان داريم،**

**و ميان اين پيغمبر و آن پيغمبر فرقي نمي گذاريم،**

**و ما در برابر خدا تسليم هستيم!** »

در اين آيات نتيجه مي گيرد كه اختلاف و انشعاب هائي كه در ميان بشر پيدا شده، و دسته اي خود را يهودي، و دستة ديگر خودرا مسيحي خواندند، همگي ساخته هاي هوا و هوس خود بشر است، و بازيگريهائي است كه خودشان در دين ابراهيم كرده اند، و دشمني ها كه باهم داشتند به حساب خدا و دين او گذاشتند!

و در نتيجه، طايفه هاي مختلف و احزاب ديني و متفرق گشتند، و رنگ هوا و هوسها و اغراضها و مطامع خود را به دين خداي سبحان، يعني دين توحيد زدند، با اينكه دين به طور كلي "يكي" بود، همچنانكه معبودي كه به وسيلة دين عبادت مي شود " **يكي**" است، و آن " **دين ابراهيم**" است، و بايد مسلمانان به آن دين تمسك جويند، و شقاق و اختلاف اهل كتاب را پيروي نكنند، و آن را براي خود اهل كتاب واگذارند!

وقتي دين رنگ قوميت گرفت، به سوي هدفي غير هدف اصلي اش دعوت مي شود، تا آنجا كه رفته رفته كاري كه در دين منكر بود معروف مي شود و جزو دين مي گردد، و مردم نسبت به آن تعصب به خرج مي دهند.

خداوند فرمود:

« - **بگو! بلكه ملت ابراهيم را پيروي مي كنيم،**

 **كه دين فطري است،**

 **و ملت واحده اي است،**

 **كه تمامي انبياء شما،**

 **از ابراهيم گرفته تا بعد از او،**

 **همه برآن ملت بودند،**

 **و صاحب اين ملت يعني ابراهيم از مشركين نبود!** »

**بدعت گزاران در ميان پيروان ابراهيم "ع"**

وقتي در ملت ابراهيم، انشعاب ها و ضميمه هائي كه اهل بدعت منضم به آن كردند واين اختلاف ها را راه انداختند، مي بود، در واقع ابراهيم هم مشرك حساب مي شد، چون چيزي كه جزء دين خدا نيست هرگز به سوي خداي سبحان دعوت نمي كند، بلكه به سوي غيرخدا مي خواند، و اين همان شرك است!

 در حاليكه ملت ابراهيم، دين توحيدي است كه درآن هيچ حكمي و عقيده اي كه از غير خدا باشد، وجود ندارد.

 در ادامة آيات، خداوند چنين بيان مي فرمايد:

 « **اگر ايمان آوردند، به مثل آنچه شما بدان ايمان آورديد،**

 **كه راه يافته اند،**

 **و اگر اعراض كردند،**

 **پس بدانيد كه مردمي هستند گرفتار تعصب و دشمني،**

 **و به زودي خدا شر آنان را از شما برمي گرداند،**

 **و او شنوا و داناست!**

**بگوئيد !**

 **ما رنگ خدائي به خود مي گيريم،**

 **و چه رنگي بهتر از رنگ خداست؟**

 **و ما تنها اورا عبادت مي كنيم!**

**بگو !**

 **آيا با ما دربارة خدا بگو مگو مي كنيد؟**

 **كه پروردگار ما و شما هردو است!**

 **و با اينكه اعمال شما براي خودتان، و اعمال ما براي خود ماست،**

 **ما در عمل براي او خالصيم!**

**و يا مي گوئيد:**

 **ابراهيم و اسماعيل و اسحق و يعقوب و**

 **اسباط يهودي و يا نصراني بودند؟**

**اگر اين را بهانه كردند در پاسخ شان بگو:**

 **آيا شما داناتريد يا خدا؟**

**و چه كسي ستمگرتر از آن است كه شهادتي را كه**

 **از ناحية خدا نزد خود دارد كتمان كند؟**

**و خدا از آنچه مي كنيد غافل نيست!**

 **بهرحال، آنها امتي بودند و رفتند،**

 **هرچه كردند براي خود كردند،**

 **و شما هم هرچه كرديد براي خود مي كنيد،**

 **و شما از آنچه آنها كردند بازخواست نمي شويد! »**

**پافشاري اهل كتاب در قوميت ابراهيم و برتري خود**

آخر آية فوق وضعيت يهود و نصاراي آن زمان را بيشتر روشن مي كند، آنجا كه تذكر مي دهد: اصولاً دعوا بر سر اينكه فلان شخص از چه طايفه اي بوده و آن ديگري از كدام طايفه، چه سودي دارد؟ آنچه الان بايد بدان بپردازيد مسائلي است كه فردا از آن بازخواست خواهيد شد!

 اگر اين آيه دوبار تكرار شده، براي اين بوده كه يهود و نصاري در اين بگومگو پافشاري زياد مي كردند، و از حد گذرانده بودند، با اينكه هيچ سودي به حالشان نداشت، آنهم با علم به اينكه ابراهيم"ع" قبل از "تورات" يهوديان و "انجيل" مسيحيان بوده است!

 اهل كتاب هيچ دليل موجه براي بگومگو با مسلمانان نداشتند. مثلاً اگر مي خواستند بگويند: خداي ما بهتر از خداي شمااست، كه خداي مسلمانان همان خداي اهل كتاب است!

 اگر بگويند: ما اهل كتاب اختصاص و تقرب بيشتري به خدا داريم، كه مسلمانان خدارا با خلوص بيشتري مي پرستند!

 و اگر بگويند: رفتار شما براي خدا باعث ننگ است، كه قضيه درست برعكس است!

 پس بگومگوي مسيحيان و يهود با مسلمانان هيچ وجه صحيحي نداشته است!

**مستند: بحث تحليلي**

 **الميزان ج14ص34**

# تناقضات تورات در ذكر تاريخ ابراهيم"ع"

تناقضاتي كه تورات موجود تنها در ذكر داستان ابراهيم"ع" دارد دليل قاطعي است بر صدق دعوي قرآن مبني براينكه تورات و آن كتاب مقدسي كه بر موسي عليه السلام نازل شد، دستخوش تحريف گشته و به كلي از سنديت ساقط شده است! مثلاً:

تورات، درخشان ترين خاطرات زندگي ابراهيم "ع" را كه همان مجاهدات و احتجاجات او با امت و آزار و اذيت ديدن از مردم است، اصلاً ذكر نكرده است!

از ساختن كعبه، و مأمن قراردادن آن به وسيلة ابراهيم"ع" و احكامي كه آن حضرت براي حج تشريع كرده، اسمي برده نشده است، و حال آنكه هيچ آشناي به معارف ديني و مباحث اجتماعي در اين معنا ترديد نكرده است كه خانة كعبه اولين خانه اي است كه به نام خانة خدا و خانة بركت و هدايت ساخته شده است و از چهار هزار سال قبل تا كنون بر پايه هاي خود استوار مانده، از بزرگترين آيات الهيه اي است كـه پيوسته

مردم دنيارا به ياد خدا انداخته و آيات خداوندي را در خاطره ها زندهنگه داشته و در روزگاري دراز كلمة حق را در دنيا حفظ كرده است!

اين بي اعتنائي تورات به خاطر آن تعصبي بوده كه تورات نويسان نسبت به كيش خود داشته اند و قربانگاه هائي را كه ابراهيم"ع" در " شكيم" و در سمت شرقي " بيت ايل" و در " جبل الرب" بنا كرده همه را اسم برده ولي از قربانگاه " كعبه" او اسمي نبرده است.

وقتي بنام " اسماعيل" مي رسند، طوري اين پيغمبر بزرگوار را وصف مي كنند و دربارة آن جناب چيزهائي مي گويند كه قطعاً نسبت به عادي ترين افراد مردم هم توهين و تحقير شمرده مي شود! مثلاً اورا مردي وحشي و ناسازگار با مردم و مطرود پدر، و خلاصه، جواني معرفي مي كنند كه از كمالات انساني جز مهارت در تيراندازي چيزي كسب نكرده است!

 تورات كنوني به خود ابراهيم"ع" نسبتي داده كه به هيچ وجه لايق مقام ارجمند نبوت و روح تقوي و جوانمردي نيست! و آن اين است كه مي گويد: ملكي صادق پادشاه " شاليم" كه خود كاهن خدا بود نان و شراب براي ابراهيم "ع" برد و اورا بركت داد!

**تناقضات تورات در بيان وقايع**

تورات دريكجا ذكر مي كند:

 ابراهيم به دروغ به فرعون مصر گفت: " ساره" خواهر من است، و به خود ساره هم سفارش كرد كه اين دروغ را تأئيد نمايد و بگويد: من خواهر ابراهيم هستم، تا بدينوسيله مالي به دست آورد و از خطر كشته شدن هم رهائي يابد!

در جاي ديگر نظير همين جريان را نسبت به ابراهيم"ع" در دربار " ابي مالــك" پادشاه جـرار نقل مي كند.

درجاي ديگر تورات اين طور ذكر مي كند:

 ابراهيم پنهانكاري كرده و گفت: ساره خواهر من است، منظورش خواهر ديني بوده است! در جاي ديگر گفته كه مقصود ابراهيم اين بود كه ساره خواهر پدري او و از مادر با او جداست!

حالا چگونه ابراهيم"ع"كه يكي از پيغمبران بزرگ و برگزيدگان اولواالعزم است با خواهر خود ازدواج كرده، جوابش را از خود تورات بايد مطالبه كرد!

ابراهيم اگر پيغمبر هم نبود، و يك فرد عادي بود، چگونه حاضر مي شد ناموس خودرا وسيلة كسب روزي قرار دهد و از او به عنوان يكي از مستغلات استفاده كند؟ و به خاطر تحصيل پول حاضر شود كه فرعون و يا ابي مالك اورا به عنوان همسري خود به خانه ببرد؟!

جالب اينكه قبل از ذكر اين مطلب، تورات قيد مي كندكه در آن ايام "ساره" پيره زن و زالي عجوز بود! فرعون يا ابي مالك يا هر پادشاهي ديگر كجا به چنين پيره زالي رغبت مي كند تا چه رسد به اينكه شيفتة جمال و زيبائي او شود؟!

**تناقض در ذكرفرزند ذبيح ابراهيم"ع" در تورات**

تورات، نام فرزند ابراهيم را كه موضوع قرباني بود " اسحق" مي داند، درحاليكه ذبيح نامبرده "اسماعيل" بوده نه " اسحق" !

مسئلة نقل دادن هاجر به سرزمين " تهامه" كه همان سرزمين " مكه" است، و بناكردن خانة كعبه در آنجا، و تشريع احكام حج كه همة آن و مخصوصاً طواف و سعي و قرباني آن حاكي از گرفتاري ها و محنت هاي هاجر و فرزندش در راه خداست، همه مؤيد اين امرند كه ذبيح نامبرده اسماعيل بوده نه اسحق!

انجيل " **بارنابا** " هم يهود را به همين اشتباه ملامت كرده و در فصـل چهل و چهارم (آية 11و12) چنين گفته است:

" **خداوند با ابراهيم سخن گفت و فرمود: اسماعيل اولين فرزندت را بگير واز اين كوه بالا ببر، و اورا به عنوان قرباني و پيشكش ذبح كن! »**

اگر ذبيح ابراهيم اسحق بود انجيل اورا يگانه و اوليـــن فرزنـــد ابــراهيم نمي خواند، براي اينكه وقتي اسحق به دنيا آمد، اسماعيل كودكي هفت ساله بود.

قرآن كريم، كه از آيات آن به خوبي استفاده مي شود ذبيح ابراهيم"ع" فرزندش اسماعيل"ع" بوده نه اسحق"ع"، بعد از ذكر داستان شكستن بت ها، و در آتش افكندن ابراهيم، و بيرون آمدنش به سلامت، چنين مي فرمايد:

« **خواستند تا در حق او نيرنگي كنند و ما آنان را پست قرار داديم.**

 **و گفت: -**

 **من به سوي پروردگارم روانم كه او مرا هدايت خواهدكرد.**

**- خدايا !**

 **مرا از فرزندان صالح عطاكن!**

 **ما اورا به پسري بردبار بشارت داديم،**

**چون به حد سعي رسيد با وي گفت:**

**- اي پسرك من ! در خواب مي بينم كه تورا ذبح مي كنم**

**.…**

 **وي از بندگان مؤمن ما بود.**

**و اورا به اسحق كه پيغمبري از شايستگان بود نويد داديم.**

**و اورا و اسحق را بركت داديم،**

**و از نژادشان نيكوكاراني به وجود آورديم،**

**و بدكاراني كه هويدا ستمگر بر خويش بودند!** »

اگر كسي در اين آيات دقت كند چاره اي جز اين نخواهد ديد كه اعتراف كند به اينكه ذبيح همان كسي است كه خداوند ابراهيم را در جملة : " فَبَشَّرناهُ بِغُلامٍ حَليمٍ " به ولادت او بشارت داده است.

 و جملة " وَ بَشَّرناهُ بِاِسحقَ نَبَـيّاً مِنَ الصّالِحينَ ، " بشارت ديگري است غير آن بشارت، و مسئلة ذبــح و قرباني در مورد بشارت اولي ذكر شده است. و پس از قرباني كردن ابراهيم، مجدداً بشارت به ولادت اسحق را حكايت مي كند. و اين خود نظر صريح است به اينكه قرباني ابراهيم اسماعيل بوده نه اسحق!

 ( الميزان ج 14 ص 34)

**تناقض تورات در سنّ اسماعيل**

تورات تصريح دارد به اينكه اسماعيل چهــارده سال قبل از اسحق به دنيا آمد. مي گويد:

 " **و چون به ساره استهزاء كرد ابراهيم اورا با مادرش از خود طرد كرد**

 **و به وادي بي آب و علفي برد**."

 آنگاه داستان عطش هاجر و اسماعيل را و اينكه فرشته اي آب را به آن دو نشان داد، ذكر نموده است.

 اين تناقض دارد با اينكه ضمن داستانش بيان مي كند:

 " **هاجر بچه خود را زير درختي انداخت تا جان دادنش را نبيند.**"

 از اين جمله و جملات ديگري كه تورات در بيان اين داستان دارد استفاده مي شود كه اسماعيل در آن وادي كودكي شيرخواره بوده است.

 در روايات اسلامي نيز وارد شده كه آن جناب در آن ايام بچه اي شيرخواره بوده است.

**( قسمت اول داستان و " استهزاء ساره" با قسمت دوم كه " بچة شيرخواره بوده است،" كاملاً متناقض است.)** ( الميزان ج 14 ص 34)

**بي اعتنائي و تناقض تورات در شأن اسماعيل**

برخلاف قرآن كريم كه كمال اعتناء را به داستان ابراهيم و دو فرزند بزرگوارش نموده، تورات اين داستان را باكمال بي اعتنائي نقل كرده است. تنها شرحي از اسحق كه پدر بني اسرائيل است بيان داشته و از اسماعيل جز به پاره اي از مطالب كه ماية توهين و تحقير آن حضرت است، يادي نكرده است. تازه همين مقدار هم كه ياد كرده خالي از تناقض نيست.

يك بار گفته:

" **خداوند به ابراهيم خطاب كرد كه**

 **من نسل تورا از اسحق منشعب مي كنم.**"

بار ديگر گفته:

" **خداوند به وي خطاب كرد كه**

 **من نسل تورا از پشت اسماعيل جدا ساخته**

 **و به زودي اورا امتي بزرگ قرار مي دهم!** "

جاي ديگر اسماعيل را انساني وحشي و ناسازگار با مردم، و موجودي معرفي كرده كـه مردم از او مي رميـدند، انسـاني كـه از كودكي نشو و نمايش در تيراندازي بوده و اهل خانه و پدر و مادر اورا از خود رانده بودند!!

 و بالاخره درجاي ديگر گفته:

 " **خدا با اسماعيل است.**" ( الميزان ج 14 ص 34)

**مستند: بحث تحليلي**

 **الميزان ج14ص48**

# اظهارنظرخاورشناسان درباره تاريخ ابراهيم درقرآن

دربارة تاريخ ابراهيم عليه السلام در قرآن، برخي از خاورشناسان اظهار نظرهائي كرده اند كه نشانة بي اطلاعي آنها از قرآن بوده، و مغالطه آنها را جهت مخدوش كردن وحي آسماني و انتساب آن به سياست پيامبر گرامي اسلام، كاملاً نشان مي دهد:

 در دائرة المعارف اسلامي از " فنسنك" نقل كرده ا ند كه گفته:

 " قرآن كريم در سوره هائي كه در مكه نازل شده متعرض خصوصيات ابراهيم و اسماعيل عليهماالسلام نشده، و از آن دو مانند ساير انبياء عليهم السلام بطور اجمال اسم برده است، وهمين قدر بيان كرده كه آن دو بزرگوار مانند ساير انبياء داراي دين توحيد بوده و مردم را بيم ميدادند و به سوي خدا دعوت مي كردند و اما بنا كردن كعبه و رفتن به ديدن اسماعيل و اينكه آن دو بزرگوارعرب را به دين فطرت و ملت حنيف دعوت كرده اند، هيچ يك در اين گونه سوره ها وارد نشده است، و لكن در سوره هاي غير مكي از قبيل بقره و حج و امثال آن اين جزئيات ذكر شده و پيوند پدر و فرزندي ميان آن دو و پدر عرب بودن و تشريع دين اسلام و بناي كعبه به دست ايشان خاطر نشان شده است.

 سرّ اين اختلاف اين است كه پيامبراسلام تا چندي كه در مكه به سرمي بـرد بـا يهودي ها ميانة بدي نداشت، بلكه تا حدي هم به آنها اعتماد داشت، ولكن وقتي به مدينه مهاجرت كرد و با دشمني شديد و ريشه دار يهود مواجه شد چاره اي جز اين نديد كه از غير يهود استمداد جويد و به كمك آنان خـود را از شر يهود محفوظ بدارد. اينجا بود كه **هوش سرشار خدادادي اش (؟)** اورا به اين نقشه راهنمائي كرد كه به منظور همدست ساختن مشركين عرب، ابراهيم را كه بنيان گذار دين توحيد است "پدر عرب" بنامد و حتي شجرة خود را بدو منتهي كند. و به همين منظور و براي نجات از شر مردم مكه كه بيش از هر مردم ديگري فكر اورا به خود مشغول كرده بودند باني خانة مقدس آنان يعني كعبه را ابراهيم ناميد و از اين راه مردم آن شهر را هم باخود موافق نمود." !!!

 عدم مطالعة صحيح در قرآن و تاريخ و روايات، يا نيت هاي پليد خاورشناسان، آنهارا وادار به اين گونه اظهار نظرهاي كاملاً ناآگاهانه كرده است.

 با اين نسبت هائي كه به كتاب عزيز خدا داده اند آبروئي براي خود باقي نگذاشته اند. براي اينكه قرآن كريم با شهرت جهاني كه دارد حقانيتش بر هيچ شرقي و غربي پوشيده نيست مگر كسي از معارف آن بي خبر باشد و بخواهد با نداشتن اهليت دربارة چيزي قضاوت كند و گرنه هيچ دانشمند متدبري نيست كه قرآن را ديده باشد و آن را مشتمل بر كوچكترين خلاف واقعي بداند، ( يا آنكه وحي آسماني را انكار كند و آيات قرآني را **به هوش سرشار پيامبر** منتسب گرداند!! )

چه غربي و چه شرقي، همه اعتراف دارند كه قرآن نه با مشركين سازش كرده و نه با يهود و نصاري و نه با هيچ ملتي ديگر، و در اين باب هيچ فرقي بين لحن سوره هاي مكي و مدني نيست و همه به يك لحن يهود و نصاري و مشركين را تخطئه كرده اند.

 ( البته، اين معنا هست كه آيات قرآن از آنجائي كه به تدريج و برحسب پيش آمدهاي مربوط به دعوت ديني نازل مي شده و ابتلاء رسول خدا "ص" به يهوديان بعداز هجرت بوده است، قهراً تشديد علني عليه يهود هم در آيات نازل در آن ايام واقع شده است، همچنانكه آيات راجع به احكامي كه موضوع آن در آن ايام پيش آمده، در همان ايام نازل شده است.)

**جواب از مغالطه اول شرق شناسان**

1- اينكه گفته اند: داستان ساختن خانة كعبه و سركشي ابراهيم به اسماعيل وتشريع دين حنيف درسوره هاي مكي نيامده است، جوابش آيات سورة ابراهيم است كه در مكه نازل شده و در آن دعاي ابراهيم را حكايت كرده كه:

 « وَ اِذ قالَ اِبراهيمُ رَبِّ اجعَلْ هذَاالْبَلَدَ آمِناً ….» نظير اين آيات در سورة صافات كه آن نيز مكي است و اشاره به داستان ذبح اسماعيل"ع" دارد، آمده است.

2- اما اينكه گفتند: محمد"ص" بدينوسيله خودرا از شر يهودي هاي معاصرش حفظ كرد و شجرة خودرا متصل به يهوديت ابراهيم"ع" كرد، جوابش اين است كه در آية 67 سورة آل عمران صراحتاً مي فرمايد:

« **ابراهيم يهودي نبوده است!**

**ما كانَ اِبراهيمُ يَهوُدِيّاً وَلا نَصرانِياً وَلكِن كانَ حَنيفاً مُسلِماً… !»**

**جواب از مغالطه دوم شرق شناسان**

 اشكال ديگري كه دربارة تاريخ ابراهيم"ع" به قرآن گرفته اند، اين است كه – ستاره پرستاني كه قرآن احتجاج ابراهيم"ع" را عليه الوهيت آنها با جملة « فَلَمّا جَنَّ عَلَيهِ » متعرض شده، در شهر " حران" كه ابراهيم از بابل يا اور به آنجا مهاجرت كرد، مي زيستند، و لازمة اين معنا اين است كه بين احتجاج او عليه ستاره پرستان و احتجاجش عليه بت پرستان و بت شكستن و درآتش شدنش مدتي طولاني فاصله شده باشد، و حال آنكه از ظاهر آيات راجع به اين دو احتجاج بر مي آيد كه اين دو احتجاج در عرض دو روزي واقع شده است كه اولين برخورد وي با پدرش بود.

**جواب:**  اين اشكال در حقيقت اشكال به تفسير آيات است نه به اصل آيات قرآني، و جوابش هم اين است كه اين حرف ناشي از غفلت و بي اطلاعي از تاريخ و همچنين در دست نداشتن حساب صحيح است. براي اينكه اگر درست حساب مي كردند مي فهميدند كه وقتي در يك شهر بزرگ از يك كشور، مذهبي مانند ستاره پرستي رايج باشد قهراً در گوشة و كنار آن كشور نيز از معتقدين به آن مذهب اشخاصي يافت مي شوند. چطور مي شود شهر " حران" دربست ستاره پرست باشد و از اين ستاره پرستان درمركز مملكت يعني شهر بابل يا اور عده اي يافت نشوند؟!

 بي اطلاعي اين خاورشناس از تاريخ از اين جهت است كه تاريخ ثابت كرده در شهر بابل مذهب ستاره پرستي مانند مذهب بت پرستي رايج بوده است ودارندگان آن مذهب نيزمانند معتقدين به اين كيش داراي معابد بسياري بوده اند، و هر معبدي را بنام ستاره اي ساخته و مجسمه اي از آن ستاره را در آن معبد نصب كرده بودند. مخصوصاً در تاريخ سرزمين بابل و حوالي آن اين معنا ثبت است كه ستاره پرستان در حدود سنة 3200 قبل از ميلاد در اين سرزمين معبدي بنام " الهه شمس" و معبدي بنام " اله قمر" بنا كرده اند. در سنگ هائي هم كه باستان شناسان كشف كرده اند و در آن شريعت حمورابي حك شده، الهه شمس و اله قمر اسم برده شده است. زمان نوشتن و حكاكي اين سنگ ها مقارن ايام زندگي ابراهيم "ع" است.

 در كتاب " **آثار الباقيه**" ابوريحان بيروني نيز آمده است كه يوذاسف مردم را به دين ستاره پرستي دعوت مي كرد و پادشاهان سلسلة پيشداديان و بعضي از كيانيان كه در بلخ بسر مي بردند، آفتاب و ماه و ستارگان را مي پرستيده اند تا اينكه زرتشت ظهور مي كند.

( تفصيل اين مطالب در بحث از مذهب ستاره پرستي آمده است.)